

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihrān Musavvar. (۱۵)., Tihran Musavvar (15)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166691>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
*University of Manchester*

JSTOR

# تجدید از محور

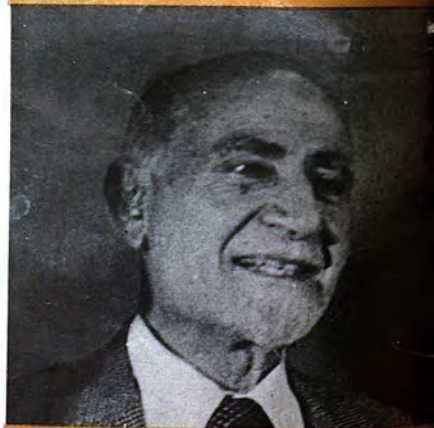
جمعه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ - شماره ۱۵ - سال سی و هفتم

صفحات مخصوص اول ماه مه

کارگران، دستهای  
انقلاب اند... ◀



ادگسترده از موضع آیت الله شریعتمداری  
رهبری جمعی  
انقلاب پیشنهاد شد



شکست دولت بازرگان،  
سلط فاشیسم را در پی دارد







## تلفن خوانندگان

این ستون تازه‌ایست. به قصد انعکاس پاره‌یی از تلفن‌هایی که به ما می‌شود. نه همه آنها. و نه فقط آنچه خوانندگان می‌گویند، بلکه آنچه ما جواب می‌دهیم هم. به امید خدا

آقا. من يك مستضعف هستم یا نه؟

- والله بنده خبر ندارم.

- عرض می‌کنم. در گود عربها زندگی می‌کنم. اسمم عطااله نعمت‌اللمبی است، باغبان پارکهای شهرداری هستم، با ۷ فرزند و ۹ نفر تحت تکفل با ۱۱۸۵۰ ریال حقوق زندگی می‌کنم، بیچه‌ام هم در میدان شهدا تیر خورده...  
- بله. تصور می‌کنم...

- پس از قول من مستضعف بنویسید ما برنامه‌های رادیو تلویزیون فعلی را دوست نداریم، ما که سرگرمی نداریم، اقلاً این سرگرمی کوچک را از ما دریغ نکنند، پس چی می‌گویند که ما طرفدار مستضعفین هستیم!

- آقا. من مهندس بازرگان را خیلی دوست دارم.

- ما هم همینطور.

- نه شما از صمیم قلب دوستش ندارید، آخر من او را می‌شناسم، از سالها پیش، مرد دیندار باخدائی است. ترا بخدا مقاله بنویسید و از ملت بخواهید، به‌او مهلت بدهد، کارها را درست می‌کند، اینقدر به این مرد فشار نیاورند، اگر اوهم استعفا بدهد، دیگر خیلی کار زار خواهد شد.

- چشم!

- آقا. از آقای شاملو چه خبر؟

- خوبند. و البته نگران و ناراحت بعضی از جریانه‌ها.

چرا نمی‌نویسید؟

- چقدر بنویسیم؟

- بازهم بنویسید. آن ابرمرد، آن مرد مبارز که در آن دوران طاغوتی هم مبارزه کرد، حالا باید اینچنین ناراحت و در عذاب باشد، پس کی اینها به‌حقشان خواهند رسید. تا آنجا که من میدانم او همیشه زیر فشار بوده، زندان روسها. زندان آلمانها، زندان بختیار، زندان ساواک... دیگر چه می‌گویند.

- اینها هیچکدام دلیل نمی‌شود.

- پس چی دلیل میشود، باید حتماً مدیحه‌بسراید و ماده تاریخ بگوید تا شما خوشحال شوید؟

- ما، که چه عرض کنم، بفرمائید از ما بهتران!

- آقا. من کارمند هواشناسی هستم. از جانب خودم و دهها نفر از همکارانم صحبت می‌کنم. ترا بخدا روش خودتان را ادامه بدهید و از آن روی جلدها مثل هفته پیش قطب‌زاده، یا آن روی جلد از فرح نگذارید اگر برای تیراژ و پول درآوردن است، ما حاضریم پول جمع کنیم و...  
- نه خانم. همان هفته درباره آن روی جلد - فرح - توضیح دادیم.  
- توضیح چه فایده دارد باور کنید، ما روی جلد هردوای این شماره‌ها را پاره کردیم و فقط خود مجله را نگه‌داشتیم.  
- ببخشید.

- والله حیف است. ما از میان مجلات فقط تهران مصور و امید ایران را می‌خوانیم و از روزنامه‌ها آیندگان!

- آقا، نه شما آزاد هستید، نه ما. این بهار آزادی نیست!

- چرا؟

- چون من دلم می‌خواهد بگویم از حکومت‌آخوندها خوشم نمی‌آید.  
- خب، می‌گوئید پس آزادی.  
- ولی شما آزاد نیستید که چاپ کنید.  
- چرا. ما هم آزادیم.

- آقا. شما دارید از آزادی سوء استفاده می‌کنید!

- چرا؟

- چون مدام انتقاد می‌کنید. آقای مهری گویا اصلاً کاری جز منفی‌بافی ندارند

- این سوء استفاده از آزادی است؟

- بله. وگرنه چرا تعریف نمی‌کنند؟

- اگر تعریف کنند، آنوقت سوء استفاده نکرده‌اند؟

- نه!

- آقا من دارم ضد انقلاب میشوم، چکار کنم؟

- چطور؟

- بیه‌زنی هستم. هیچکس را ندارم با ۲۵۰۰ تومان ماهانه از اوقاف زندگی می‌کردم چند ماه است قطع شده، هر جا می‌زنم کسی به‌داد من نمی‌رسد.

- خب، این چه ربطی به ضد انقلاب شدن دارد؟

- آخر همه چیز را فروخته‌ام و به‌گدایی افتاده‌ام. صاحبخانه‌ام که خود رئیس يك کمیته است اخطار داده، یا باید خودکشی کنم و یا اعتصاب و تحصن، که در اینصورت ضد انقلابی لقب می‌گیرم.

- راستی شما روزنامه‌نویس‌ها خیلی کثیف و حق‌ناشناسید.

- چرا؟

- وقتی آن شاه خونخوار بود، نفتان را بریده بود، انقلاب به شما آزادی داد، آنوقت مدام انتقاد می‌کنید. خیلی نمک‌ناشناسید. باید شما راهم تیرباران می‌کردند. بجای آنهمه آدم خوب که تیرباران شدند.  
- البته!

- آقا. از دولت سؤال کنید که چرا لیست ساواکی‌ها و وابستگان

به‌ساواک را اعلام نمی‌کند، تا ما آنها را بشناسیم.

- آخر دولت کارهای واجب‌تری دارد.

- اینهم خیلی واجب است. ممکن است این افراد در میان ما باشند و ندانیم اصلاً ممکن است خود شما ساواکی باشید.  
- ممکن است!

- آقا. چرا عکس قطب‌زاده را روی جلد چاپ کردید؟

- چون با ایشان مصاحبه کرده بودیم.

- پس چرا وقتی با عزالدین حسینی و همه‌ی آن عده دیگر که مصاحبه کردید، عکسشان را چاپ نکردید.  
- خب...

- خب نداره، شما هم با آنها دست‌به‌داده، نعل وارونه می‌زنید!





۲۰۰۰



# کلام نخست

شنیده‌ایم از سوی کمیته - کدام کمیته معلوم نیست! - به روزنامه‌فروشی سهراب زندان قصر دستور داده شده که از این پس «تهران‌مصور» نیاورد و نفروشد، و گرنه هرچه دید از چشم خود دیده است. مدرن‌ترین نوع اختناق، اختناق از سوی آدمهای حقیر بی‌فرهنگ که تصور می‌کنند تمام دنیا مرعوب ژ-۳ آنهاست. اختناق از سوی آریامهرهای تازه که آن سفاک را، تصور می‌کنند، بتوانند جانشینان خوبی باشند. اما کور خوانده‌اند، اینها، این تاریخ‌دانان حتی به آن تجدد دروغین نیز مسلح نیستند، گرفتار نادانی خودند، روزنامه‌فروشی زحمتکش را تهدید می‌کنند، جای سفت نخوایید‌اند، نمی‌دانند پوزه خودشان و مرادشان را آنچنان تاریخ به‌خاک می‌مالد، که ندانند در کدام زباله‌دان پنهان شوند، آنچه که طاغوتیان و یاران شاه نمی‌دانند.

این کوچک‌ها که در تاریکی نشسته‌اند و روشنائی را به‌مسخره گرفته‌اند، شب‌پره‌هایی که از روشنائی می‌گریزند، نه تنها درجهل می‌مانند، بل قصد آن دارند که جهانی را با خود به تاریکی بکشانند. زهی خیال‌محال! و اما، این اتمام‌حجتی است با تمام آن کوردلان، با کوردل کبیر که چند هفته است سر به سر ما می‌گذارد، خود را نویسنده می‌داند، این هفته حادثه بزرگتری هم آفریده است. که او را با نام و نشان و اسناد معرفی خواهیم کرد، تا همه بشناسند می‌دانیم درد از کجاست. می‌دانیم سوز از چیست. او نمی‌داند، بارگاهی - هرچقدر مقدس - که نظایر او حاجب و دربانان باشند، آدمی را از مسلمانی می‌اندازد!

راستی چرا اینها که قصد انداختن رعب در دلها دارند، ظاهر نمی‌شوند، چهره نمی‌نمایانند؟ آن کسی که در تاریکی پنهان می‌شود، از زشتی چهره خود خبر دارد و از روشنائی می‌ترسد. ما در روشنائی هستیم و از تهدیدهای شما نمی‌هراسیم، با شما، آری، سر جنگ داریم. این جنگی است بسان ستیزه‌های گلاادیاتوری که بر سر آن جان می‌توان نهاد و شرف را حفظ کرد.

تهدیدها نه ما را دشمن مجموع رخدادهای مملکت می‌کند و از حقیقت‌گویی به‌سود انقلاب بازمان می‌دارد، نه می‌ترساندمان، هیچ. آنان، آن کمیته - مثلاً - و اربابانش به‌اندازه مگسی اثر می‌گذارند، زحمت ما هم نمی‌دارند، اما عرض خود می‌برند!

در کنار دهک روزنامه‌فروشی که در سهراب زندان است، اگر جرات نکند که «تهران‌مصور» را بفروشد، من خود و همکارانم دهک بی‌خواهیم زد و یا مجله را در دست خواهیم گرفت و در سر سهراب خواهیم فروخت. بگذارید ما بر سر سهرابی باشیم و آن بیچارگان تاریخ‌دل در همان یک‌راه!

سر دبیر

## تحریرات

صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبدالله والا

هفته‌نامه مستقل سیاسی

و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۲۱

نشانی: خیابان خردمس - جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن هبات تحریریه ۸۲۳۳۴۸

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی‌نژاد

معاون فنی حسن لکولی

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری

دبیر عکس کاوه گلستان

عکسها از محمد صیاد

مدیر داخلی فتح‌الله والا

حروفچینی محمد شریف

آگهی‌ها صالحی

شهرستانها خانلر حشمت

آگهی‌ها ۳۱۱۵۱۵

۳۱۳۸۳۸ - ۳۱۳۸۳۹

نشانی: خیابان لاله‌زار، گراندهتل

چاپ شرکت افست (سهامی عام)

تلفن: ۲۵۲۵۵۹ - ۲۵۲۶۱۶ - ۲۵۲۷۶۸

## فهرست

۲۵	مینیاتوره‌های سیاه	
۳۲	کابوس ارتش سرخ	۳
۳۵	صفحات اول ماه مه	۶
۳۹	عکسهای کاوه گلستان	۷
۴۴	جواب به حسین مهری	۱۳
۴۸	سینما	۱۴
۴۹	موزیک	۱۶
۵۰	من معشوق اشرف...	۱۸
۵۲	خاطرات زندان	۲۰
۵۴	درباره موزه هنرهای معاصر	۲۲
	کاریکاتور رادپور	
	یادداشت‌های کوچه انقلاب	
	صفحات ایران	
	زیر ذره‌بین	
	مقاله حسین مهری	
	مقاله مسعود بهنود	
	سخنی با انحصارطلبان	
	نگاهی به مطبوعات	
	مصاحبه با لاهیجی	





## این قطب‌زاده نیست؟

این تصویر را شخصی (که خواسته است نامش محفوظ بماند) در اختیار تهران‌مصور قرار داده است، با شرحی که پیوست است و در زیر می‌آید. از همه خوانندگان انتظار داریم اگر اطلاعاتی در این باره دارند با ما در میان بگذارند، انقلاب به ما افشاکری را اموخته است و این که باید مطبوعات به نقش خود در زمینه‌ی آگاهی مردم عمل کنند و یکی از مسایلی که مردم باید بدانند و حداقل توقع و انتظار و حقوق آنهاست، شناخت کامل کسانی است که برای رهبری انتخاب می‌شوند. اعم از رهبری دولت یا فلان سازمان تقریباً مهم. رادیوتلوویزیون فی‌نفسه سازمان بسیار مهمی است چون مملکتی را زیر پوشش امواج خود دارد و تأثیرات بسیار می‌گذارد و در ساحت فرهنگی و سیاسی جامعه موثر است. رفتار مسئول این سازمان بویژه وقتی با یک سری کارهای جنجالی، خود را در کانون بحثها وجدلها قرار می‌دهد،

به‌ویژه چون خود را به‌رهبری انقلاب نزدیک می‌داند و ادعا می‌کند «منصوب» ایشان و نه دولت است، برای مردم بااهمیت است. همان مردمی که طومارها ساخته‌اند، به‌خیال خود به عنوان تائید انتصابی از سوبی امام. همان مردمی که به‌گفته نوه امام خمینی حالا پشیمان شده‌اند. به‌رحال نامه مهندس م.الف. عینا نقل می‌شود:

بهار سال ۱۳۴۵ بود، درست فروردین ماه. نخستین باری بود که شاه مخلوع با همسر تازه‌اش فرح پا به‌خطه‌ی ارباب (امریکا) می‌گذاشت. دانشجویان ایرانی در فرودگاه نیویورک و در مسیر تظاهرات مخالف وسیعی راه انداخته بودند، اطرافیان شاه، اداره سرپرستی و سفارت شاهنشاهی! سخت به‌تکاپو افتاده بودند، فرمایش قرار شد چندتنی از دانشجویان ایرانی در هتل والدورف آستوریا، نیویورک محل اقامت شاه، با او ملاقات کنند که در حقیقت زهر آن تظاهرات را بگیرند و به‌مردم امریکا نشان بدهند که همه دانشجویان نیز تالف شاه نیستند. در آن هنگام قطب‌زاده

تلفنی از من و یکی‌دو تن از آشنایان که همگی در امریکا درس می‌خواندیم خواست تا در ساعت مقرر در هتل باشیم تاکید کرد: باکت و شلووار مشکی و...

این تصویر، از آن ملاقات است که او را در وسط و جلو صف و ما و بقیه دانشجویان را در اطراف نشان می‌دهد. شاه در اینجا سخنرانی کرد و از مخالفت‌هایی که با اصلاحات او میشود سخن گفت و...

تاریخ دقیق آن روز را به‌خاطر دارم، چون فرمایش ناگزیر شدم با هوایما به ایالتی که در آن درس می‌خواندم بروم و بلیت‌ش وجود دارد.

تهران‌مصور - این تصویر به‌نظر چهره‌شناسان و دیگر کسانی که با آقای صادق قطب‌زاده در آن سالها آشنایی نداشته‌اند، درست است و اوست! اما نظر به اعتقاد خدشه‌ناپذیری که به‌حقیقت و واقعیت داریم، این حق را برای آقای قطب‌زاده و هر کس دیگری که دسترسی بیشتری به اسناد و مدارک دارد، محفوظ می‌داریم که توضیح بدهند و مساله را روشنتر کنند.





## کوچه انقلاب

## یادداشتهای

در قهوه‌خانه گود بطرف خیابان شوش، محل اجتماع هروئینی‌ها و معتادان بیچاره‌یی که روزهای آخر عمر را می‌گذرانند، نشستیم به تماشا. مرد بلندقدی رسید کتفش روی شانه‌هایش بود و کتفش‌هایش را لیلخ روی زمین می‌کشید، سعی می‌کرد از گوشه‌ی دهان و لاتی صحبت کند. پرسید:

- ببخشید خانوما. آقایون اینجا چیکار دارن.  
- هیچی آمدیم خستگی در کنیم.  
چائی بخوریم.  
- آهان، گفتم کمونیست ممنوعیت نباشین! ما اینجا اهل این حرفها نیستیم و راه نمی‌دیم.  
یکی از گوشه قهوه‌خانه گفت:  
□ شنیده بودم مرگ حق است، نمی‌دانستم معصومیت هم هست. مرگ که

حالا به سراغش آمده‌اند. اول به عنوان ساواکی، دوسه ساعتی در کمیته. بعد به بهانه طغوثی‌بودن و فروش گل به وزارت اطلاعات و یکی و دو موسسه امریکائی و این اواخر که چرا صیحاگل به فلان محل نمی‌بری - خودتان حدس بزنید کجا - قسم می‌خورد، یکی دو روزی بردم، ولی دیدم نه قدر گلپایم را می‌دانند، نه پولش را می‌دهند.

گلپهای دل او دارد پژمرده می‌شود. ■ سه چهار نفر از آدمهای خوب این روزگار، جوان وجدی و علاقمند به این خاک، که برخلاف همکارانشان در نرفته‌اند، سهل است سفت و سخت ایستاده‌اند که تا می‌توانند کمکی باشند به انقلاب و به ایران، رفته بودیم گود عربها. آنها برای تحقیق آمده بودند، تشکیلاتی خصوصی دارند، مهندس شهر سازند، حالا تحقیق می‌کنند.

□ گلفروشی کوچک محله درددلی داشت. او را از روزهای راه‌پیمائی می‌شناسم. در آن روزها گلپهای دکانش را حراج می‌کرد. رایگان می‌داد، به آنها که به راهپیمائی می‌رفتند، در روزهای آشتی تا بر لوله تفنگ «برادر ارتشی» فرو کنند، در روزهای جنگ تا برگور شهیدان خیابان بنهند. خودش هم به خیابان می‌رفت، پادم هست با بچه‌های محل جلو چهارراه کاخ راه، وقتی امام از تبعید ۱۶ ساله برمی‌گشت گلفرش کرده بود.

درد دل می‌کرد که با گلپایم در انقلاب شرکت داشتیم. با سرمایه‌ام، با هستی‌ام. با همه‌ی وجودم. راست می‌گفت صبح زود عاشورا خودش به در خانه‌مان آمد و در زد. چون ما را آماده رفتن دید خواهش کرد قسمتی از گلپهایش را ببریم. بردیم و به مردم دادیم.





بایان راه است - به قوی - و به قوی هم تازه آغاز راه است، به چشم دیدم که چطور کارنامه‌ها را می‌بندد و آدمی را به بخشش مجبور می‌کند. بخشش به رغبت، حتی اگر این مرگ طایفه‌ی طاغوتیان باشد، حتی اگر مرگ کارگزاران وحشتناک‌ترین رژیم پلیسی جهان باشد، و بدترین آدمها.

اگر برسید کسی دانستم انقلابی نیستم، و بدین معنی انقلابی شاید تنها خلخال است و بی، خواهم گفت آتش که برای مرگ نیکخواه گریستم. همچنانکه شبانه‌ی را تا صبح از مرگ خسرو پلک زدم. همچنانکه وقتی در دیار دور شنیدم بیژن جزنی و یاران دلاورشی را آن سفاکان کشته‌اند، گریستم.

به بسیار و شاید همه‌ی کارهایی که نیکخواه می‌کرد، ایراد داشتم. حتی از همان گروه‌بندی فردپرستانه‌اش که با ۲۹ فروردین پنهانی به آب افتاد، از او آزار دیده بودم، علیه او، تا دستم رسید و می‌شد، اعلام جرم کرده بودم... اما شبی که او را کارمندانش دستگیر کردند و به تلویزیون آوردند فتوانستم بینمش، و شبی که شنیدم تیرباران شده است...

قیاس مع الفارق است تمام اینها. ولی اینچنین بود وقتی فیلم دادگاه یحیایی و معاونانش را می‌دیدم. گرچه دندانی از بیژن خان شکسته دارم، به یادگار روزهای اوج کار آن سفاک و این طعمه‌هایش.

اما... دنیادار مکافات است. عدالت با قصاص کامل می‌شود. شاید آنها به کمترین مجازات خود رسیدند - نگوئید از مرگ بیشترچی. از مرگ خوفناک تر بلایی که بر سر عزیزان این خاک آوردند: مهدی رضائی، بدیع‌زادگان، جزنی و... اما با اینهمه مرگ لحظه‌ی بخشایش‌هاست. در مرگ معصومیتی هست که آدمی بر گرگان خونخواره حتی، سرشک می‌بارد و رحم می‌آورد.

دوسه هفته پیش، در حالی که از نوجوانی یاد گرفته‌ام که حمله شخصی نکنم، نام کسی را بر سیبل انتقاد و خرده‌گیری، تا میشود، بر قلم نیاورم، نوشتن داستان تند رویهای آقای خلخال چیست. چیست که همه می‌گویند آنقدر بی‌پروا و تند و خودکم کرده و سرمست از سکر قدرت می‌نماید که انتقام‌جو جلوه می‌کند. همه بر من خرده گرفتند، متهم کردند، و باز افترا و مهرهای پلاستیکی از کتو بیرون آورده شد، «ضد انقلاب» «ساواکی» «مزدور رژیم منحل و...» که چرا به یکی از اعضای شورای امنیت چنین بوضوح حمله برده‌ی. نوشته بودم: او تند می‌رود. سؤال کرده بودم: از تندروی او آیا انقلاب صدمه نمی‌بیند؟

حالا وقتی مردم غیور آذربایجان هزار هزار برخاستند تا جواب «خود بزرگ بینی» او را بدهند، آنوقت بعضی‌ها قبول کردند. این پاسخ آقای بازرگان است که می‌گفتند «توضیح بدهید، آرام تذکر بدهید، ما

اشتباهاتمان را می‌پذیریم. دیدید آرام گفتیم و اثر نکرد. تا هزاران نفر نباشی و فریاد جزنی، اثر نمی‌کند. دیدید...

□ می‌گفت: امسال تابستان، بی‌برق خواهیم بود و لابد در گرما. اما تحمل می‌می‌کنیم. از پیش می‌دانیم. به شوخی گفتم: چون رادیو تلویزیون که چیزی ندارد که از دست بدهد؟! خندید. جدی گفتم: اما آزمون سه تابستان پیش که خاموشی‌ها داشتیم هم تلویزیون باز چیزی جز فیلمهای مسموم غربی و تبلیغات غلط و اعصاب‌کشی رستاخیزی نداشت...! یادم افتاد، مقصودش از این شوخی و جدی‌ها فراتر است. می‌گوید اینک دلیلی برای تحمل سختی‌ها وجود دارد: امید به آینده‌ی بهتر. همان که انقلاب به ملت ارزانی داشت... راست می‌گفت در انقلاب آموختیم که سختی‌ها، زجرها، گلوله‌ها و... همه پذیرفتنی است، اگر از آن خود باشی همچنانکه در انقلاب آب و نان راحت و بی‌دردسر را دادند، درآمدهای کلان دادند و بیکاری و گرسنگی خریدند. به امید آزادی. هم از این روست که می‌گوئیم «آزادی» برای ملتی که انقلاب کرده است، آب است برای ماهی. □



# اوج هفته، تولد حزب جمهوری خلق مسلمان در حمله به خلخالی



هفته، هفته، هفته، اوج‌گیری اعتراضها به مقاله خلخالی علیه آیت‌الله شریعتمداری و حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان بود. و پیام نخست‌وزیر، بخشنامه فاشیستی دادستان آبادان و خرمشهر، بالاگرفتن انتقادهای از رادینولویز یون، بحث برسر دستگیری شاه سابق، حضور مرد دوم لیبی در تهران، بالا رفتن تولید نفت، انتشار پیش‌نویس قانون اساسی، راه‌پیمایی اعتراض‌آمیز در برابر سفارت‌های افغانستان و شوروی، نطق پرسروصدای متین‌دفتری رهبر جبهه‌دمکراتیک ملی و ملاقات رهبران سازمان مجاهدین خلق با امام خمینی.

از نخستین روز هفته - چهارشنبه. تاریخ انتشار تهران‌منصور - انعکاس مقاله شیخ صادق خلخالی در روزنامه اطلاعات که به‌موضع‌گیری سخت حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان که طرف انتقاد و موضوع حمله آن مقاله بود و قدرت‌نمایی این حزب و پشتیبان آن - آیت‌الله شریعتمداری - انجامیده بود، وسعت یافت.

از فردای روز انتشار آن مقاله بازار تبریز بسته شد و تظاهراتی چندصد هزار نفری در آنجا برپاگردید که رادینولویز یون آنرا مفصل پختی کرد، فیلمی که نشان می‌داد، آذربایجانیهی بارزاده فریاد می‌زدند «به‌امر تو شریعتمداری جان می‌دهیم». اما واکنش‌ها تنها در همین حد نبود، تا آنجا رفت که حزب جمهوری اسلامی که خلخالی خود از بنیانگذاران آنست در اعلامیه‌ی متن مقاله‌را تقبیح کرد و آنرا نوشته‌ی بدون احساس

مسئولیت خواند. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که در سالهای اخیر همه زیر نظارت و سرپرستی آیت‌الله شریعتمداری بوده‌اند و در جریان مبارزات ایشان قرار داشته‌اند و در مدتی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد، درخفا یا آشکارا دلگیری خود را از سعی گروهی در ناچیز جلوه دادن مبارزات داخلی و در جریان امور قراردادن آیت‌الله شریعتمداری نشان می‌دادند، در اعلامیه فوق‌العاده تنیدی موضع خود را روشن کردند، بطوری که صادق خلخالی ناگزیر شد در اطلاعیه مبهم و نامفهومی انتساب مقاله را به‌خود انکار کند.

در بیانیه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آمده بود: «بازهم دستهای مرموز برای ایجاد اختناق و بلوا به‌کار افتاده تا دشمن داخلی و خارجی که پیوند نامقدس دارند و هنوزهم تصور می‌کنند می‌توانند روزگار سیاه گذشته را بازگردانند، بهره‌برداری نمایند. مقاله‌ای که به‌هیچ‌وجه تناسبی با احساس مسئولیت و تعهد ندارد چگونه می‌باید مردمی را به‌عکس‌العمل واداشته و چگونه و بامعاری صحیح مذهبی و ملی می‌توان آنرا توجیه کرد» این تندترین جمله‌ی بود که به‌یک روحانی می‌شد و نخستین باری که این اتهامات به‌کسی وارد می‌آمد که خود تاکنون درصاف مقدم محکوم‌کنندگان بوده است.

شیخ صادق خلخالی نویسنده مقاله که پیش‌از آن گفته میشد عضو شورای انقلاب است در اعلامیه خود گفته بود «عنوان مقاله منتسب به‌من نبوده است» که معلوم نمی‌کرد او نوشتن مقاله جنجال‌برانگیز را تکذیب می‌کند و یا عنوان آنرا. وی در همان اعلامیه نیز باز دست به‌حمله زده و گفته بود «همین‌هایی که به‌عنوان طرفداری از مراجع مقاله می‌دهند، همانهایی هستند که بادست ساواک و سیا می‌خواستند نهضت ایران را به انحطاط بکشانند» که معلوم نشد کماکان اینها اتهاماتی بوده برای ساکت‌کردن افراد و یا اشاره به‌شخصی بخصوصی داشته و مستند بوده است.

فردای آن روز، پس‌از انتشار بیانیه شیخ صادق خلخالی با عنوان «من از آن

روحانی‌ها نیستم که از این بادها بلرزم» حوزه علمیه قم تعطیل شد و در پی آن و با تاکید بر «اعتراض به‌جهت توهین به‌آیت‌الله شریعتمداری» حوزه علمیه مشهد نیز یک روز تعطیل کردید، به‌این ترتیب ماجرا ابعاد تازه‌ی به‌خود گرفت، از اینسو و آنسو ابعاد کشور تا پیدها و اعلام پشتیبانی از موضع آیت‌الله شریعتمداری و حزبی که باحمایت ایشان برپا شده: «جمهوری اسلامی خلق مسلمان» سرازیر شد. که می‌توان گفت در این موج بود که دومین حزب اسلامی و تازه‌ترین آن متولد شد و در یک هفته به اندازه یک سال پرفعالیت نیرو گرفت.

حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان، در واکنش شدید و فوری درباره آن مقاله، تندترین حمله‌ها را متوجه صادق خلخالی - نویسنده مقاله - کرد و او را رشیدی مطلق جدید - اسم مستعاری که بر زیر نامه توهین‌آمیز به‌امام خمینی، از سوی ساواک گذاشته شده بود - خواند و هشدار داد که دیگر برای مردم ایران نمی‌توان حزبی از نوع رستخیز ساخت که اشاره به‌محتوای مقاله‌ی خلخالی بود که عملاً وجود یک حزب - حزب جمهوری اسلامی - را کافی و جامع قلمداد کرده بود.

فردای آن روز موسسان حزب جمهوری خلق مسلمان - که بعداً لغت اسلامی بعداز «جمهوری» آن اضافه شد - در یک مصاحبه مطبوعاتی نقطه‌نظری خود را برای خبرنگاران مطبوعات فاش کردند. در این اجتماع صدزبلاغی دانشمند سرشناس، حمید خسروشاهی عالم و دکتر علیزاده استاد دانشگاه حضور داشتند - شهاب فردوسی حقوقدان به‌علت بیماری در جمع غایب بود - آنان از موضعی دمکراتیک و لیبرال سخن گفتند هر نوع خودکامگی و اختناق را محکوم دانستند و برای نخست‌بار مساله «رهبری جمعی» و یا شورای رهبری را به‌جای رهبری مطلق پیش‌کشیدند. این موضوعی بود که روز بعد در قطعنامه اجتماعی که از سوی بازاریان تهران به‌طرفداری از آیت‌الله شریعتمداری، در مسجد آذربایجانیه برپا شده بود، تکرار



## ● انتصاب دکتر یزدی به وزارت خارجه، پیروزی تازه يك جناح.

شهریار روحانی ۶-۲۵ ساله که دانشجویست و در امریکا زندگی می‌کند، پیش از به‌ترسیدن انقلاب و در زمانی که پدر همسرش، همراه با امام خمینی در پاریس بود، به فرمان امام مأمور نظارت بر امور سفارت و نمایندگیهای ایران در پاریس شد و ظاهراً - آنطور که سنجابی در موقع تشریح علت استعفای خود عنوان کرد - از وزیر خارجه تمکین نمی‌کرده است.

انتصاب دکتر یزدی به وزارت خارجه در حقیقت پاسخی به اظهارات سنجابی در این باره بود و يك پیروزی برای جناح یزدی که سنجابی را ملایم و محافظه‌کار و نه مناسب مسئولیت سیاست خارجی دولت انقلابی می‌دانستند. دو روز پس از انتصاب دکتر یزدی، کمیته امام در واشنگتن در نامه سرگشاده‌یی به رهبر انقلاب و ملت ایران، در پاسخ به اظهارات سنجابی اقدامات خود

باری، دکتر یزدی، با همه تأثیری که آشکار است از ماهها پیش از رفتن امام خمینی به پاریس در طرح‌ریزی و برنامه‌اجرای اوج‌گیری انقلاب داشته، عملاً در روزهای آخری که در پست معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب بود، آن نیرو و وسعت عمل سابق را نداشت (دادگاهها نیز در خط دیگری جدا از او عمل می‌کردند) از همین‌رو رفتنش به وزارت خارجه نجات‌آواز محدودیه‌یی تلقی میشد که در آن گرفتار آمده بود. در عین‌حال از دو جهت دیگر نیز این انتصاب پر معنی بود.

نخست آن که دکتر یزدی به علت تبحرش در شناخت تاریخ و مبارزات ضد امپریالیستی می‌تواند در این سمت، سیاست خارجی انقلابی و محکم‌تری را اعمال کند و این موضوعی است که خبرگزارها نیز به آن اشاره کرده‌اند (نخستین ملاقات او در این سمت با وزیر فیدل کاسترو بود که از شخصیت‌های مورد علاقه اوست). دیگر آن که دکتر سنجابی به علت درگیری با داماد او شهریار روحانی که به عنوان نماینده کمیته امام در سفارت امریکا فعالیت می‌کند، استعفا داد.



شد. در توضیحات این گروه تعدد احزاب - که در مقاله خلخال رد شده بود - با توجه به حکم قرآن «لازم» قلمداد شد با این تأکید که دوتا شدن حزبها با ایدئولوژی واحد اسلامی نه تنها تعارضی به وجود نمی‌آورد و

### در اعتراض به مقاله خلخالی علیه موضع آیت‌الله شریعتمداری رهبری جمعی کشور پیشنهاد شد.

خسارتی ندارد، بلکه برای حفظ تعادل و حرکت کامل بسوی هدف است.

سختگویی حزب در مورد آزادی، حجاب زنان، ترور، مهاجرت آیت‌الله شریعتمداری از قم به تبریز یا نجف، رادیو تلویزیون، گسترش حزب، حمله به آقای صدر بلاغی و سلسله مراحل روحانیت نظرات متعادل و لیبرال خود را بیان داشته بودند. بدینسان هفته، در مجموع هفته پیروزی حزب اسلامی خلق مسلمان وتولد با سرو صدا و گسترش ناگهانی این حزب بود.

### یزدی، وزیر خارجه

همزمان با تضعیف یکی از تندروها - صادق خلخالی - تغییراتی در سطح دولت صورت پذیرفت، يك روز پس از انتصاب دکتر یزدی، به‌عنوان سرپرست وزارت خارجه، با حفظ سمت قبلی خود (معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب) اعلام شد که وی رسماً وزیر خارجه دولت موقت شده و جای خود را در پست قبلی به کس دیگری می‌سپارد.

بسیاری این انتصاب را يك پیروزی برای تندروها و بعضی يك پیشروی برای میانه‌روها قلمداد کردند. دکتر یزدی که بیشتر مردم او را عضو مثلاً معروف بی‌بق و از جناح تندروها می‌دانند، در عمل از سوی این جناح زیر فشارهایی هم بوده است (از جمله همین گروه سازمان پاسداران انقلابی را که وی طرح ریخته بود، پانگرفته، به راهی دیگر انداختند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را پی‌ریختند که زیر سرپرستی حاج عرفانی در علی‌آباد قم بسا استفاده از تجهیزات و امکانات ارتش، به گروه کثیری تعلیمات چریکی با وسایل می‌دهد و برای بسیاری از احزاب و دسته‌های مدافع آزادی این سازمان چریکی تندرو به عنوان خطری محسوب می‌شود).



را برشمردند و با تاکید بر ابقای يك سر كسول با حقوق گزاف و خانه شيك واتومبيل و امكانات فراهم از كيسه دولت، تلويحا به او حمله نيز کرده بودند.

باری، اينك دكتر يزدي تنها تن از حلقه‌ی پاریس - قطب‌زاده، بندصدر و يزدي است - که به سرعت ترقی کرده و درجای وزير خارجه، دومین مرد کابینه، نشست است، جایی که به اعتقاد خیلی‌ها مناسب اوست. همزمان با رفتن يزدي به وزارت خارجه معاونان سنجابی و مشاوران او همگی استعفا دادند.

### پیام بازرگان

پنجمین پیام مهندس بازرگان از روزی که بلامنزاع نخست‌وزیر دولت موقت املائی ایران شده است، پیامی امیدوارکننده - گرچه در لحظاتی بالحن عصبانی - و شهادت‌آمیز و صریح بود.

### ● آخرین پیام بازرگان گیرا ترین و انسانی ترین پیام او بود.

همه‌ی دفعاتی که بازرگان از طریق رادیو تلویزیون با مردم در ارتباط قرار گرفته، موفق بوده است. جز سومین پیام او، که برای بسیاری نویدکننده بود. در پیام این بار، بازرگان ملت را به آشتی و همبستگی و همدلی فراخواند و بالحن همیشه گیرایش یاری همگان را طلبید و حتی از مجاهدین و فدائیان نام برد. روزنامه‌های صبح و عصر با عنوان «مجاهدین، چریکهای فدائی و کمیته‌ها وظیفه

بزرگی به آینده انقلاب دارند» که از سخنان بازرگان استخراج کرده بودند، حرفهای او را منعکس کردند، و این پیام در همان لحظات نخست انعکاسی وسیع یافت.

اساس این نطق بر رد و انتقاد از انتقام‌جوئی بود، او گرچه تاکید کرد که با «کار دادگاههای انقلاب» کاری ندارم ولی پیدا بود روی سخن با آنها نیز دارد، از بخشش و گذشت و غفو که اساس دین اسلام و قرآن است سخن به میان آورد و تا آنجا پیش رفت که در جایی گفت «ما به اسلام خیانت می‌کنیم» او، از آنها که انقلاب را به صحنه انتقام بدل کرده‌اند و به این ترقیب در راه سازندگی، سدهایی می‌سازند، خرده گرفت و در لحظاتی که روز نخست مرگ قره‌نی نخستین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی - پایان نگرفته بود از هرج و مرج و ایجاد محیط وحشت، با دلنگرانی یاد کرد.





## دستور بیداد دادستان!

در میان همه رویدادهای هفته که سراسر حادثه بود، دستور عمل ناگهانی دادستان آبادان و خرمشهر جرقه‌ی زد و نشانه‌ی از تصمیمات نابخردانه شد و روحیه‌ی ضد انقلابی اختناق طلب.

عبدالمجید زرگر داستان انقلاب اسلامی آبادان اعلام کرد: از این پس ناشر هر خبر یا اطلاعیه‌ی که تأیید کتبی دادستانی انقلاب - یعنی خودش - را کسب نکرده باشد، تحت تعقیب کیفری قرار می‌گیرد. یعنی همه دست اندرکاران وسایل نشر و ارتباط را در موقعیتی قرار داد که کم از درون طاغوت نداشت.

کیهان فردای آن روز در مقاله اصلی

## دستور سانسور از سوی دادستان آبادان، بعضی تمایلات فاشیستی را عیان کرد.

خود نوشت: دستور دادستان می‌تواند چنین معنی دهد که هر خبری از پیش نادرست و هر فردی از پیش خطا کار است، حال آن که می‌دانیم تمام قوانین دنیا عکس آن را در نظر دارند. همه قوانین دنیا بخصوص قوانین اسلامی که با اتکا به حقایق آن و صلابتش در رفع ظلم و حراست آزادی، یکی از بر مفهوم‌ترین انقلابها را به ثمر رسانده‌ایم. یادآوری این نکته نیز برای کسانی که تاریخ را زود به فراموشی می‌سپارند، ضروری است که:

«مصالح مملکتی» در دوران تمدن آریامه‌ری، اصطلاحی بود که برای توجیه انواع فشار و اختناق بکار می‌رفت و خبرنگاران مطبوعات در همین آبادان و خرمشهر و همه شهرهای دیگر کشور می‌توانند مثالها برشمرند که ساواک همه‌جا خبرهای شهرستانی را مثل تهران کنترل می‌کرد و نتیجه آن شد که می‌دانیم...

## رادیو و تلویزیون

انتقاد از صادق قطب‌زاده سرپرست موقت رادیو تلویزیون و این سازمان که دارد روز به روز موقعیت و نفوذ خود را از دست می‌دهد، سهل است معتقدان به انقلاب اسلامی و رهبری انقلاب را از آن روگردان می‌سازد، این هفته وارد مرحله

تازه‌ی شد.

پنجشنبه آیندگان، مقاله‌ی از مسعود بهنود را در صفحه دیدگاههای خود به چاپ رساند که وی مستدل و منطقی، بدون حمله و هتاک، کارهای نابخردانه سرپرستی این سازمان را برشمرده بود، بهنود پیش از آن قطب‌زاده را دعوت به یک مناظره تلویزیونی کرده بود. در آن مقاله آمده بود که «قطب‌زاده روزی سقوط می‌کند، امروز یا فردا». روز پس از آن دو واکنش مخالف از نزدیکی رهبری انقلاب اسلامی علنی شد.

نوه امام خمینی، در قم، خطاب به جوانانی که به دیدار وی رفته بودند شدیداً رادیو تلویزیون و سرپرست آنرا به نادانقتاد گرفت و با این عنوان که «مردمی که برای قطب‌زاده طومار جمع کردند، بشیمان شده‌اند» پرده از نارضائی‌ها از وی برداشت و تأکید کرد که نه تنها سانسور از تلویزیون برچیده نشده بلکه قطب‌زاده «سانسور را به شکل وسیع‌تری حاکمیت می‌بخشد، مثلاً از مناظره آقای بنی‌صدر جلوگیری می‌کند، چون با ایشان اختلاف شخصی دارد، از برنامه‌های انقلابی و اسلامی هنوز خبری نیست... چونکه در ایشان از معنویات و آگاهی علمی خبری نیست... از یک دانشمند و روشنفکر متعهد نمی‌توان خواست که زیر نظر ایشان بکار پردازد...»

به دنبال آن ابوالحسن بنی‌صدر، متخصص مسایل اقتصادی و تئورسین اقتصاد اسلامی که از همراهان امام در پاریس بودند در بیانیه‌ی که کمابیش اعتراض به قطع مناظره‌ی تلویزیونی را در خود داشت، وجود سانسور در تلویزیون را بهانه کرد، تا هر نوع سانسور و اختناق را بگوید و به عنوان نوعی اعتراض یادآور شد که «مناظره‌ها را روزهای چهارشنبه در زمین چمن دانشگاه تهران پی خواهد گرفت و از مردم دعوت کرد تا در این جلسات بحث آزاد شرکت کنند».

از سوی دیگر، گفته میشود با دستور صریح و تندی قطب‌زاده از انتشار لیست ساواک‌های رادیو تلویزیون - که شورای موسس اتحادیه کارکنان رادیو تلویزیون آنرا «نمایشی دیگر از جانب قطب‌زاده» خوانده بودند - منع شده است. او قصد داشت با تهدید به انتشار این لیست، رادیو-تلویزیونی‌ها را وادار به تمکین از نظرات و دستورهای خود و سکوت کند.

## نظارات علیه حکومت افغانستان

همزمان با روی کار آمدن دولت موقت انقلابی در ایران و به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی در کشور ما، تمام مفسران جهانی اظهار نظر کردند که این رویداد بیش از همه افغانستان را زیر تأثیر می‌گیرد، چرا که حکومت چپ‌گرای تره‌کی در افغانستان از لحظه بروی کار آمدن مصادف با مخالفت‌ها و مبارزات مسلحانه مسلمانان افغانستان شده است که از پشتیبانی روستائیان و توده مردم عادی نیز برخوردارند و اعلام جهادی نیز آنرا ابعادی گسترده تر داد.

پیش از پیروزی انقلاب ایران، حکومت شاه سابق، به شدت از گسترش دانه‌فعالیت‌های کمونیستی در افغانستان و سرایت آن به داخل مرزهای ایران - از جمله بلوچستان - بیمناک بود، در ماههای آخر که حکومت مرکزی ایران بشدت تضعیف شد، اسناد و مدارکی نیز دال بر نفوذ گروهی به بلوچستان پاکستان و بلوچستان ایران به دست آمد. لیکن ناگهان ورق برگشت و پس از پیروزی انقلاب در ایران، این حکومت افغانستان بود که فریاد داشته بود و از «دخالت‌های ایران در امور داخلی آن کشور فریاد برداشت و تا آنجا رفت که به ۴۰۰۰ چریک ایرانی در داخل مرزهای افغانستان» اعتراض کرد، البته ایران فوراً به این اظهارات اعتراض کرد و آنرا تهمت‌های غیردوستانه خواند. همزمان با آن حضرت آیت‌الله شریعتمداری از حکومت

## نظارات علیه حکومت متمایل به مسکو کابل، نخستین نظارات علیه یک حکومت خارجی در چندین دهه اخیر

افغانستان که روابط تیره‌ی را با دولت تازه ایران پی‌می‌ریخت، خواستار آزادی مسلمانان و مراجع تقلید و کشتار آنان شد، بردارد. و جنگ چریکی مسلمانان و نیروهای ارتش متمایل به مسکوی افغانستان اوج گرفت. پل هوایی مسکو - کابل برای رساندن اسلحه برقرار شد، افغانستان سرکسول ایران در هرات و ایران نیز متقابلاً دیپلمات افغانی را اخراج کردند و...

با تیره‌شدن آشکار روابط تهران - کابل، که این هفته تره‌کی با تکرار دخالت ایران در حوادث خونین کشورش آنرا تیره‌تر کرد، وضع افغانهای مقیم ایران زیر ذره‌بین قرار گرفت. آنان بر دو گروه بودند و همگی





برای کار، یا به بهانه کار به ایران سرازیر شده بودند و تعدادشان از میلیون می گذشت. آنها که مسلح بودند و مشکلاتی از ماههای پیش فراهم می آوردند، اخراج شدند. بقیه در هفته گذشته واکنشی نشان دادند...

برای نخستین بار در سالهای اخیر، یک گروه خارجی در ایران، به عنوان اعتراض به حکومت خود تظاهراتی برپا داشتند، برای ایرانیان این تکرار صحنه هایی بود که همیشه در کشورهای دیگر و توسط ایرانیان ساخته می شد. پیاده روی، پلاکاردها و افرادی که روی خود را پوشانده بودند.

افغانهای مقیم ایران با شعارهای ضد کمونیستی و اسلامی به جلو سفارت عراق و شوروی که توسط پاسداران محافظت می شد، رفتند و قطعه های خود را خواندند.

### باسفر جلود، بعضی مراجع تمایل خود را به داشتن قدرت آشکار کردند.

از دیگر مسایل مهم هفته، حضور عبدالسلام جلود، نخست وزیر و دومین «رد قدرتمند رژیم لیبی در تهران بود. قذافی رهبر لیبی ظاهراً میل داشت نخستین رهبر یک کشور خارجی باشد که به ایران سفر کند، لکن به جهت دلگیری ایران از ماجرای ربوده شدن امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان در لیبی، امام با این سفر موافقت نکردند. از همان روزها گفته شد که لیبی تلاش خود را برای گشودن باب مراد با حکومت تازه ایران بکار گرفته است، تا هفته گذشته که جلود به تهران آمد. او با اطلاع از جو حاکم در ایران که از هفته پیش با حضور خواهر امام موسی صدر، علیه لیبی تجویز شده بود، اسناد و مدارکی با خود آورده بود که خارج از مذاکرات سیاسی، دلایل برائت لیبی از اتهام کشتن، ربودن یا پنهان کردن امام موسی صدر بود. در ملاقات جلود با امام خمینی این مساله بوضوح مطرح شد، جلود از دولت لیبی دفاع کرد و بیگناه دانست و این شایعات را از ناحیه صهیونیست ها و امپریالیسم دانست که میخواهد مانع نزدیکی ایران و لیبی شود. امام در پاسخ جلود تاکید فرمودند که اتهامی وارد نیابورده اند، بلکه انتظار دارند، لیبی برای یافتن امام موسی صدر پیشقدم شود.

اما هنوز خوشحالی جلود، از رضایت امام کامل نشده بود که تلگرامهایی از سوی مراجع تقلید مشهد و قم که برای نخستین بار در جستجوی سهمی از جریان و تصمیم گیریهای سیاسی مملکت می شدند. به هتل شراتون تهران،

خطاب به جلود مخابره شد که در آنها گفته شده بود «ملت ایران تا سرنوشت امام موسی صدر معلوم نشود، با دولت شما باب مراد نمی کشاید».

اما بهر حال جلود در تهران، در جستجوی قانع کردن حکومت اسلامی برای سفر قذافی به ایران و روابط گسترده بین دو کشور - که لیبی به علت آن که در صف اول کشور - های علیه رژیم شاه بوده خود را شایسته آن می داند - با همه ملاقات کرد و همه جا رفت.

### آوارگی شاه

خبری از سوی خبرگزاریها دال بر این که یاسر عرفات، هانی الحسن مشاور مخصوص خود را که اینک به سرپرستی سفارت ایران گمارده است، مأمور کرده تا گروهی را برای دستگیری و ربودن شاه ایران و آوردن او به تهران، برای خدمت به انقلاب اسلامی، بفرستد. سر و صدایی در جهان به راه انداخت بار نخست نبود، اما این بار رسمی بود، که سخن از اقدامات فلسطینی ها می رفت. از همان روز که عرفات به تهران آمد و روابط ایران و فلسطینی ها آشکار شد، مشاوران ملک حسن و شاه توصیه کردند بهتر است او از منطقه برود. از همان روزها به تعداد مشاوران امنیتی و محافظان افزوده شد. و شاه و خانواده اش سرگردان شدند، سرانجام نیز پایتخت مافیا - باهاما - را برگزیدند، اما حالا این اخبار نگرانیها تولید کرده است. از سوی پلیس باهاما و جبهه دمکراتیک این کشور دست به کار شده اند و گویی روزگار را به او سخت کرده اند. رئیس پلیس باهاما گفته است: عرفات شوخی نمی کند!

دوستان شاه در امریکا به دست و پا

افتاده اند، در مکزیك نیز گفته میشود سفیر امریکا پس از دریافت دستور محرمانه از وزارت خارجه وزیر کشور را دیده و او نیز اعلام کرده که به شاه پناهندگی سیاسی می دهد. اتریش که به طمع مال دنیا، ظاهراً بدش نمی آمد در صورتی که شاه مساله ای نسازد، میهمان آنان باشد، بعد پشیمان شد. ظاهراً تنها مانده است همان مکزیك و یا خرید جزیره یی در اقیانوس اطلس، در هر دو حال بعید نیست که چریکهای فلسطینی بتوانند بزرگترین حادثه آذربائی پس از ربودن آیشمن از امریکای لاتین را در تاریخ ثبت کنند! از سوی دیگر خبر می رسد که از تعداد ملازمان درگاه گاسته شده است چرا که شاه به امیراصلان افشار رئیس کل تشریفات و رستم امیربختیار معاون او فهمانده است که نمی تواند آنان را با خود نگهدارد و حقوقی به ایشان بپردازد. این هر دو با شاه از ایران رفتند، می گویند چندین نفر دیگر نیز از کسانی که تصور می کردند می توانند با توجه به غیرممکن بودن بازگشتشان به ایران در کنار شاه باشند، متوجه شده اند از آن «امامزاده» نباید منتظر هیچ معجزه یی بود. خست ارثی حالا که از کیسه بیت المال نمی بخشند، دارد ظهور می کند.

### خبر خوش از نفت

همزمان با روزهای تجلیل از مجاهدات و مبارزات کارکنان صنعت نفت، که مجالسی در تهران و جنوب کشور و در قم برپا شد و نمایندگان آنها به حضور امام رسیدند. حسن تزیه، مدیر عامل شرکت نفت در قطعی که پس از قرائت پیام آیت الله طالقانی ایراد کرد، فاش ساخت که تولید نفت به مرز



۵۰ میلیون بشکه در روز رسیده است. این رقم، در تهران، در محافل سیاسی و اقتصادی با خوشبینی و شادمانی تلقی شد، چنانچه خبر از بهبود اوضاع اقتصادی می‌دهد که بدون پول نفت به فاجعه می‌انجامد، در عین حال رونق بازار و امکان اجرای برنامه‌های رفاهی، پائین آمدن زخمهای سرسام‌آور ارز و... را به دنبال خواهد داشت خبری خوشحال‌کننده برای دولت و ملت. که مژده آنرا معاون مهندس بازرگان در نهضت آزادی ایران و رئیس کانون وکلای دادگستری و آذربایجانی صادق و کوشائی که در سمت مدیریت شرکت نفت خوش درخشیده، به آنان داد.

### مسأله خلق عرب

مسأله خلق عرب خوزستان، از جمله مسایلی است که دولت و مصلحت‌اندیشانی چون آیت‌الله طالقانی از دو هفته پیش در صدد برآمدند تا با پیشگیری از وخیم شدن آن، بالاگرفتن بحران و رسیدن به مرحله‌ای که کردها و ترکمن‌ها رسیدند، جلوگیری کنند.

تعیین تیمسار مدنی به‌عنوان استاندار خوزستان، در پرتو همین تصمیم بود. مدنی

در آن حدود دست به کار اصلاحاتی شده است. و مذاکراتی را بی‌سر و صدا دنبال می‌کند.

از سوی دیگر دو طرف ماجرا، آزادی‌خواهان عرب و رهبرانشان و دولت می‌دانند که جنوب ایران جای خطر نیست. خوزستان و سواحل به‌علل گوناگون آنچنان نیست که بتوان تکرار حوادث سنندج و گنبد را بر آنها بی‌دلنگرانی دید.

### اکثریت خلق عرب رهبری مطلق آیت‌الله آل‌شیراز پذیرفت.

از دو هفته پیش مذاکرات هیاتهای دوسو ادامه داشته‌است. اما با توجه به وقت‌کشی‌ها و ادامه بی‌تدبیری بعضی از کمیته‌ها در آن خطه آیت‌الله آل‌شیراز طالقانی تهدید کردند که ایران را ترک خواهند گفت و یک ماه به دولت مهلت دادند، بلافاصله آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله طالقانی در تلگرامهایی از ایشان دلجوئی کردند و آیت‌الله شریعتمداری یادآور شدند که ترک منطقه در این موقعیت به‌صلاح هیچکدام از طرفین نیست. و مذاکرات با این تهدید و

اتمام حجت و مهلت سرعت گرفت، در شنبه این هفته هیات ۴۰ نفری خلق عرب پس از ملاقات با آیت‌الله طالقانی که به‌حل این مسأله نیز پرداخته‌اند در مصاحبه‌ی روشنگر نقطه‌نظری را اعلام کردند. از سوی دیگر هیات آیت‌الله طالقانی موفق به جلب موافقت آیت‌الله آل‌شیراز برای استراحت در قم نشد و ایشان اعلام کردند که فعلاً به‌علت حوادث حاد در منطقه می‌مانند.

هیات مذاکره‌کننده در مصاحبه‌ی خود بسیاری از مسایل پشت پرده را آشکار کرد. این هیات عمل دستگیری ۴۱ تن از اعضای سازمان چریکهای فدایی خلق را تأیید نکرد و استدلال سخنگوی دولت در مورد این که آنها می‌خواسته‌اند اسلحه بخرند را نیز رد کرد و گفت: قصد انجام کاری تا موقعی که جامعه عمل نپوشیده، جرم نیست و آزادی مصاحبه‌گروههای سیاسی را خواستار شد. در مورد آیت‌الله آل‌شیراز، سخنگوی این هیات گفت اکثریت خلق عرب، رهبری مطلق ایشان را قبول دارند، مواضع مترقیانه مورد قبول ماست. و در مورد مهاجرت آیت‌الله آل‌شیراز گفته شد که اگر ایشان مجبور به مهاجرت شوند، ماعکس‌العمل خود رانست به این مهاجرت اجباری نشان خواهیم داد.

### مجله محترم تهران‌مصور

آقای صادق قطب‌زاده، سرپرست موقت رادیو تلویزیون در مصاحبه با تهران‌مصور ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ ضمن اشاره به اینجانب، نسبت دروغ‌گویی با کلمات «خلاف واقع» داده‌اند. از آنجا که برای هر آنچه ادع کرده‌ام شاهدان صادقی دارم که در هر محکمه عادل حاضر به شهادت‌اند، از ایشان به عنوان مفتی شکایت دارم و چون در این احوال دادگستری و قوه قضائیه‌ی به آن شکل برای رسیدگی به شکایت من وجود ندارد، یادآور می‌شوم، بنابه احکام همان شریعتی که ایشان مدعی اعتقاد بدان هستند، افترا گناهی کبیره است و من تنها به عقوبت محتوم مفتی حوالتشان می‌دهم. گویی ما علاوه بر اخراج از کاری که بدان عشق می‌ورزیدیم باید همچنان موضوع بیماری «مطرح بودن» ایشان باشیم و به جرم حقیقت‌گویی از جان‌شان متهم گردیم. اما ایشان اشتباه می‌کنند، اگر می‌پندارند با این خدعه‌ها، از مبارزه و حقیقت‌گویی و افشای بی‌تدبیریهای نابخردانه‌ی که در رادیو تلویزیون می‌شود، دست برمی‌داریم. احترام برومند

### من رئیس دادگاه بهمن قشقائی نبوده‌ام

اثر دوری ۲۵ ساله از میهن و گزارش اشخاص بی‌اطلاع یا مغرض بوده‌است و اگر در حقیقت سرلشکر همایون‌نام رئیس دادگاه بهمن قشقائی بوده اینجانب او را نمی‌شناسم لذا از شخصیت ایشان تمنی دارم در این خصوص تحقیق کامل بفرمائید و بهترین گواه پرونده محاکماتی خود بهمن است که دسترسی به آن پرونده تصور نمیکنم برای ایشان مشکل باشد سپس در تعقیب این مصاحبه هويت کامل سرلشکر همایون را اعلام فرمائید تا برخوانندگان محترم مجله شریفه تهران‌مصور سوء تفاهمی در اثر تشابه نام خانوادگی اینجانب با سرلشکر همایون مزبور حاصل نشود.

با تقدیم احترام

سرتیپ بازنشسته سید محمود همایون

### مجله محترم تهران‌مصور

محترماً بااستحضار میرساند اینجانب سرتیپ بازنشسته سید محمود همایون فرزند عبدالله اهل فسا ساکن شیراز اعلام می‌دارد که در دادگاههای مربوط به بهمن قشقائی بهیچ وجه شرکت یا عضویت و اطلاعاتی نداشته و ندارم بنحویکه هم اکنون نمیدانم بهمن قشقائی در شیراز محاکمه شده یا در تهران و اصولاً بهمن قشقائی را بچشم ندیده و تا روز گذشته که مجله تهران‌مصور را دیدم عکس او را هم ندیده بودم و به احتمال قوی در تاریخ محاکمه او بازنشسته بوده‌ام حال در صورتیکه هدف جناب آقای خسرو قشقائی از ذکر نام سرلشکر همایون اینجانب بوده است اشتباه کامل فرموده‌اند و مطمئناً اظهارات ایشان در



آنچه ما را به عنوان انسان، ممتاز می کند، نه نیروی سخن گفتن است، نه موهبت زوی دویا راه رفتن.

نیروی شگرف دیگری، ما را از مخلوقات دیگر جدا می کند، موهبت بزرگ دیگری، ما را با آفریدگانی که به هدایت غریزه عمل می کنند، متفاوت می سازد. نام این نیروی شگرف، این موهبت بزرگ، فکر کردن است.

انسان، خداوندگار زمین و سرور آفریدگان است، از آن روی که فکر می کند، قضاوت می کند، تعمق می کند و زمام سرنوشت خود را به دست احساس و غریزه نمی سپارد.

ما را فکر کردن، تعالی می بخشد. چه سود که از نیروی سخن گفتن و از موهبت زوی دویا راه رفتن، برخوردار باشیم، اما فکر نکنیم، توفه نفوذناپذیری از احساس و تابعیت باشیم و زمام عقل و درایت را از دست بگذاریم و خود را رها کنیم که توفان غران هیجان و هیستری روز، ما را امروز به هر کجا می خواهد ببرد، تخدیر شویم، در خواب مصنوعی فرو رویم و نیمه تاریکی را صبح صادق انگاریم؟

راستی را، ما امروز در صحنه ملی، بیشتر دستخوش فوران احساسیم تا غرقه در تعمق و تفکر. ما به فکر کردن بیشتر و به نگریستن بیشتر نیاز داریم. ما از درون گردباد، از بطن توفان آمده ایم. اینک وقت وقوف است، وقت فکر کردن.

در این صحنه آشفتة ملی، احساس دارد ما را به عبودیت فکری می کشاند، انسان، راه دراز پرنشیب و فرازی را تا به این جا آمده است و هزار هزار محنت کشیده است تا از شر بردگی فکری برهد، از مرحله جمود احساسی، از تاجر و قشریت دور شود. هزار هزار واقعه براو گذشته است، هزار هزار تجربه به دست آورده است و هزار هزار نقشه برای بهتر شدن کشیده است، تنها به پوی آنکه آزاد بیندیشد، فارغ از تعصب بیندیشد، دور از جاذبه های

این مقاله را نویسنده ما حسین مهری دو روز پیش از سخنرانی تلویزیونی مهندس بازرگان، نخست وزیر نوشت. مهری از بازرگان خواسته بود به جد بیانید و ببیند آیا این است آن آزادی که سالها در جستجویی بوده است، و راستی چگونه راضی می شود که دولت نامشول دیگری در بطن دولت او جولان دهد و راه بر نفس بندد. نخست وزیر، در پیام رادیو - تلویزیونی سه شنبه شب هفته گذشته خود، چنان سخن گفت که پنداری این مقاله را خوانده است و بر آن است که به پرسش های سوزان آن پاسخ دهد. آنچه بازرگان گفت، گرچه دیر گفت، سخنی بود از دل برآمده، لاجرم دل نشین. مقاله حسین مهری را که هفته گذشته در دست ما رسید، در این شماره به نظر می رسانیم تا عیان شود. شناخت نیاز زمان و تشخیص جلی بیماری ها، فکر کانونی مقاله بوده است.

يك تحليل يا انتقاد آگاهانه از فکر و نظر او.

او کسانی را می خواهد که جان کلام او را دریابند. او برده نمی خواهد، رهنه نمی خواهد، معتقد هوشمند می خواهد، مریدی می خواهد که به جای آنکه به مراد حرمت نهد، به حقیقت ارجح گذارد.

اندیشندگانی این چنین باشیم. هیچ فکری را هر قدر حرمت انگیز نپذیریم، مگر آنکه نخست آن را به عناصر اولیه اش تجزیه کنیم و به ارزش کیفی و سودمندی انسانی اش معتقد شویم. چنین اعتقادی، نامش ایمان است: ایمان اندیشیده، نه ایمانی که در قلب شکل گرفته، ایمانی که کار ذهن است و در کارگاه ذهن، در عین وقوف، تاز و پود گرفته.

امروز در صحنه ملی، به چنین ایمان - هایی نیاز داریم، به فکر کردن نیاز داریم...

\*\*\*

... و بیش از همه، بازرگان به فکر کردن نیاز دارد، مردی که با دنیای فکر و تعمق بیگانه نیست... آقای بازرگان، بیست و چهار ساعت با خود خلوت کنید، در به روی اغیار ببینید، امیرانتظام ها و یزیدی ها را با همه اعتقادی که به پاکی و درستی شان دارید پشت در بگذارید و فکر کنید. مستقل و آزاده فکر کنید.

در تنهایی تان، جراتمندانه با خودتان رو در رو شوید. بگذارید بازرگان، بازرگانی که از مکتب مصدق آموخته است و در کوره بیست و پنج سال مبارزه گداخته است، این پرسش ها را باشما در میان گذارد: «تو بیست و پنج سال مبارزه کردی که به این جا برسی؛ این بود مملکتی که می خواستی بسازی؟»

این بود درسی که از مکتب مصدق، بزرگ ترین نام در تاریخ ایران، گرفتی؟ جرات کنید، از خود پرسش کنید. بپذیرید که با آنکه دولت انقلابی راهدایت می کنید، انقلابی عمل نمی کنید، یعنی توان اختیار آن را ندارید که انقلابی عمل کنید.

مغناطیسی احساس، دور از شرارت غریزه و دور از حیطة حرمت های باستانی و ارزش - های از پیش پذیرفته شده و اندیشه های بسته بندی شده، در سرنوشت خود بنگرد و برای آینده خود تصمیم بگیرد.

آری، ما در صحنه ملی، اکتون به فکر کردن نیاز داریم، فکر کردن، سپس پذیرفتن یا رد کردن. هرگز دل خوش نداریم که این یا آن فکر، به اعتبار این که از این مصدر یا آن مرجع ناشی شده است، وحی منزل است و بهترین چیز برای پذیرفته شدن.

بهترین چیز برای پذیرفته شدن، آن است که اندیشیده پذیرفته می شود. بدون اندیشه پذیرفتن، چیزی بود که طاعوت از مردم می خواست این همان اطاعت کورگورانه است که طاعوت از ارتش خود توقع داشت.

بدون فکر کردن هیچکس هیچ چیز نیست، حتی اگر آنچه او پذیرفته، مقدس ترین چیزها باشد. مقدس ترین وقتی به راستی مقدس می شود که از محک مقدس فکر کردن گذرانیده شده باشد. جدول های از پیش پذیرفته شده را بشکنید. فکر کنید.

برای مصدر فکر، چه ارزش دارد که ده ها میلیون انسان، فکر او را بپذیرند، اما بدون تعمق و کورگورانه بپذیرند؟ میلیاردها «به به» آن قدر برای او ارزش ندارد که

# وای بر شما، آقا



بپذیرید که در تنگنا به سر می‌برید. بپذیرید که بی‌آنکه اختیار متناسب با مسئولیت‌تان را داشته باشید، مسئولیتی را بر عهده گرفته‌اید که سرنوشت حیات و ممات این مملکت را در دست دارد.

نقصه‌ها و انتقادهایی که بر دولت شما، با وجود موقت بودنش وارد است یکی دو تا نیست. در این مملکت، رویدادهایی می‌گذرد که شما از آن‌ها خبر ندارید. دولتید و خبر ندارید، و باز رویدادهایی می‌گذرد که از آن‌ها اطلاع دارید، اما در تکوین آن‌ها کوچک‌ترین تأثیری ندارید، با این همه، به نام شما و در ستون بدهکار شما نوشته می‌شود، در ستون بدهکار کسی که سزاوار نیست بدهکار خوانده شود، ویرا اراده تسلیم‌ناپذیرش در مبارزه و حسن نیت بی‌چون و چرایش، پشتوانه نام و اعتبار اوست.

آقای بازرگان، اگر مانند بسی از هیجان زدگان و برآشفته‌گان، مهر لاستیکی ضد انقلاب در دست ندارید، می‌خواهم از شما سؤال کنم که چرا مانده‌اید. «لومونه» نوشته است بازرگان، در سکوت احتیاط آمیزی غنوده است، و بی‌گمان بر این اعتقاد است که کناره‌گیری، راه را بر فرمانروایی کاملاً بی‌حساب و کتاب گروهی سنتی می‌گشاید.

این اعتقاد صد درصد با واقعیت می‌خواند، هم با واقعیت، هم با شناختی که ما از شما داریم، اما تا کی می‌خواهید بپذیرنده باشید و نقش انفعالی و کنش‌پذیر داشته باشید؟

بی‌برنامه بودن دولت انقلابی‌تان، به کنار، گاه از مصاحبه‌های مطبوعاتی سخن-گوی‌تان چنین برمی‌آید که شما هیچ-کاره‌اید و حال آنکه با تعریفی که از دولت داریم، این شماست که باید زمام همه کارها و همه مسئولیت‌ها و همه رخدادها را در دست داشته باشید. مصاحبه سخنگوی شما در کیهان

شنبه اول اردیبهشت، گواه صادقی بر بی-اطلاعی و بی‌تفاوتی دولت در برابر واقعه-هاست:

مثل همیشه، این مصاحبه پراست از «نمی‌دانم»ها و «نشنیده‌ام»ها.

نمونه‌هایی به دست می‌دهم:

**خبرنگار** - شایع است که ژنرال «هويزر» مجدداً به ایران آمده؟

**سخنگوی دولت** - من شنیده‌ام، ولی فکر نمی‌کنم آمده باشد.

**خبرنگار** - مادر حال حاضر به چه کشورهایی نفت می‌فروشیم؟

**سخنگوی دولت** - اسامی کشورها را نمی‌دانم.

**خبرنگار** - مقتی‌زاده از دیروز به طور مسلح با افراد خود در خیابان‌های سنندج راه افتاده است و در جلو ساختمان فدائیان خلق نماز جهاد گذارد. ...

**سخنگوی دولت** - به شخص من در این مورد گزارشی نرسیده است.

**خبرنگار** - در ملاقات سفیر شوروی با معاون وزارت امور خارجه و هشدارسفیر شوروی در مورد اقیانوس هند چه می‌گوئید؟

**سخنگوی دولت** - جزئیات این مذاکره را من نمی‌دانم... بنده شخصاً گزارشی ندارم و اظهار نظری نمی‌کنم.

**خبرنگار** - آیا بین ماجرای آیت-الله طالقانی و شایعه نوار مکالمه تلفنی بین یزدی و ژنرال «هويزر» ارتباطی است؟

**سخنگوی دولت** - من چیزی در مورد این نوار نشنیده‌ام.

**خبرنگار** - سنجایی به دخالت‌هایی که در امور خارجی ایران از جانب اشخاص غیر مسئول، بخصوص شهریار روحانی، انتقاد کرد. نظر دولت چیست؟

**سخنگوی دولت** - دولت از این موضوع اطلاع ندارد و ما هم منتظر هستیم که به ما بگویند ایشان چکار کرده است. **خبرنگار** - به دنبال مساله استراق

سمع در نخست‌وزیری، گفته شده که مذاکرات امام خمینی نیز در پاریس بوسیله «سیا» کنترل می‌شده است. دولت در این مورد اطلاعی دارد؟

**سخنگوی دولت** - این اولین باری است که من این مطلب را می‌شنوم.

آقای بازرگان، این دولت انقلابی، دولت مردم است، دولت خون‌هایی است که این مردم داده‌اند، دولت آرزوهای این مردم است، در نتیجه، باید آگاه‌ترین و هوشمندترین و توانا‌ترین دولت تاریخ ایران باشد، نه «دولت اطلاع ندارم» و «هنوز نشنیده‌ام»، این دولت باید دولت آزادی‌های مردمی باشد، نه دولت آزادی مطلق برای کسانی که مدام داغ اتهام و افترا می‌زنند. این دولت، دولت آزادی يك طبقه خاص نیست. این دولت باید دولتی باشد که تاب دیکتاتوری نداشته باشد.

این دولت باید دولت ایفای وعده‌ها باشد، وعده‌های آزادی که از درون نوارهایی که از پاریس می‌رسید، طنین انداز بود، نه دولتی که گویی رسالت‌اش، بستن نفس فدائیان و مجاهدان این خلق است، نه دولتی که اداره اشتغال نخست‌وزیرش به يك فارغ‌التحصیل جویای کار که از خارج آمده بگوید:

«شما باید پنج نفر شوید و یکی از میان شما برای خود و چهار تن دیگر تعهد کند که هیچ مسلک و مرامی را در کلاس‌های دانشگاه تبلیغ نخواهید کرد». من این را از يك فارغ‌التحصیل فرانسه که در جستجوی کار به اداره اشتغال‌نخست‌وزیری رفته بود شنیدم.

خدا کند این شنیده من، شایعه‌ای بیش نباشد، ولی اگر حقیقت داشته باشد، وای بر ما.

و وای بر شما، آقای بازرگان که به نام شما چه کارها می‌کنند و خبرندارید. ■

# ی بازرگان ...



تندروها، تاکنون بیشتر از «ضد انقلاب» برای انقلاب مشکل آفریده‌اند

# شکست بازرگان، تسلط

## مسعود بهنود



مقاله‌ای از آقای خلخال در یکی از روزنامه‌های عمر و تقی مهینس بازرگان نخست‌وزیر، که یکی از بهشتیانترین، گمراه‌ترین و روشن‌ترین سخنران‌های بود که از او شنیده بودیم. به عنوان دو رویداد مهم پیش رو بیان است. می‌توانیم آن را به نقد شناختن راه درست نتیجه‌گیری کنیم. این قلمر به همین قصد نوشته شده است.

سرانجام مطلبی را که چند هفته پیش نوشته بودم، درباره تندروها و در آن به آقای خلخال و ربانی‌نژاد اشاره‌ها کرده بودم، از پرده برداشتم. باید منتظر می‌بودیم. از آخرین ماه‌های شاه، اشکار شده بود که ایران در مسیر دو جریان تندرو و میانه‌رو قرار دارد. تندروها، با تاکید بر اسلام و ظاهرا براساس مصلحت‌اندیشی برای آن، راه‌ها و روش‌هایی را پیش می‌کشیدند که در یک کلام نه به مصلحت اسلام است، نه ایران و نه انقلاب اسلامی ایران. میانه‌روها - که دادن این صفت به آنها مطلقا به معنی آن نیست که جریان انقلاب و سرعی را که باید در ذات آن باشد در نمی‌یابند و کندرواند - با شناخت دقیق‌تر از روحیات، خلیقیات و فرهنگ ایران، دردهایی که ایرانیان در پی ۵۰ سال حکومت اختناق و استبداد، دارند؛ سعی در آن داشته‌اند تا انقلاب را سامان دهند.

شاخص‌گروه اول چندتن‌اند: خلخال، ربانی‌نژاد، انواری، قطب‌زاده، مرحوم قرنی، هاشمی رفسنجانی. و از سوئی فروهر، صباغیان و امیرانتظام نیز از داخل کابینه به آنها نزدیک‌اند. میانه‌روها را باید با این گروه شناخت: آیت‌الله طالقانی، بازرگان، سنجابی، دکتر یزدی (حتی)، بنی‌صدر، آیت‌الله بهشتی، نزیه و...

وقتی بختیار، به عنوان آخرین نخست‌وزیر ایران - و نه رئیس دفتر آن سفاک - رفت تا نقش محلل را به عهده گیرد و فرزندوم و تغییر رژیم را نیز پذیرفت و قبول کرد تا به عنوان «یک ایرانی» - و نه نخست‌وزیر - راهی پاریس شود و به حضور امام برسد. نخستین باری بود که این دو گروه - میانه‌روها و تندروها خودی نمایانند. درحالی که میانه‌روها پذیرفته بودند که مشروط بر فراهم آوردن وسایل بازگشت امام خمینی و تغییر رژیم و جلوگیری از کشتارها، او به پاریس برود، دو گروه تندرو مانع از این کار می‌شدند، تندروهای رژیم آن سفاک - نظامیان ظاهرا وفادار به شاه سابق - و این تندروها. در طرف مقابل نیز

درد کارگران، به‌تندترین و بدترین و نااگاهانه‌ترین روشها روبرو شدند. بعضی از کمیته‌ها را در اختیار گرفته‌اند، برداد کاههای انقلاب، نه همیشه، اثر می‌گذارند، هرازگاه زمزمه‌های ناسازگورک می‌کنند. مختصران که، در مجموع بیشتر از ضد انقلاب حادثه آفریده‌اند، بیشتر از عوامل سرسپرده ساواک و بیگانه برای دولت و انقلاب اسلامی مشکل ساخته‌اند.

آخرین مساله‌یی که آفریدند مقاله علیه آیت‌الله شریعتمداری و حزب جمهوری خلق مسلمان بود که با آگاهی و واکنش بموقع آذربایجانی‌ها و مراجع تقلید، محکم‌ترین توده‌هایی ممکن را خوردند، و جریان پس‌برده‌یی را که تاکنون باسعهی صدر آیت‌الله شریعتمداری و تحمل یارانشان پنهان مانده بود، بیرون کشیدند و اشکار کردند. کاری که دشمن به این خوبی نمی‌توانست انجام دهد!

اینان با روشهای شبه‌فاشیستی که بی‌تردید مملکت را به سوی نوعی خودکامگی سوق خواهد داد، سعی دارند مسایل موجود بزرگتر از آن که هست باشد، تا ثابت کنند، میانه‌رویی مطرود است و منتظرند تا در کودتاواری قدرت را در دست گیرند. اینک که تصویر نسبتا روشنی از این دو موج به دست آمد، وارد متن شویم.

\*\*\*

مهندس بازرگان، باردیگر از صراحت و شهامتش که در کورده سالها مبارزه آبدیده شده است، مدد گرفت، تا ملت را بیداری بخشد و هشیاری داد. آخرین پیام او، پیامی از سردرد بود، آگاهانه، هشداردهنده - شاید زود باشد که بگوئیم اتمام حجت - و اما چرا؟ مهندس بازرگان در برابر کوهی از مشکلات ایستاده است، به یادگار مانده از ۵۰ و چند سال حکومت پهلوی، که با انصاف زیاد می‌توان پذیرفت که تا سال ۱۳۳۲ - حکومت آن پیرمرد بزرگوار که نامش گرامی باد - هنوز هم می‌امیدها به یاس بدل نشده بود، هنوز این زندان بزرگ را مفری

مهندس بازرگان، نزیه، دکتر بهشتی و... موافق بودند. گفته می‌شد آیت‌الله طالقانی به جهت این که، این سفر از خونریزیها جلوگیری می‌کرد از آن حمایت کرده بودند. از آن روز به بعد، به تعداد مواردی که اتفاق افتاده، راه‌حلهایی از جانب این دو گروه پیش کشیده شده که گاهی نظر این و گاهی برنامه آن گروه را برگزیده‌اند.

تندروها مساله کردها را آفریدند، آیت‌الله طالقانی (میانه‌رو) به حل آن رفت، همینطور مساله ترکمن‌ها. تندروها بیانیه فوق‌العاده تند - آنقدر که بهتانگیز - دفتر امام پیش از راه‌پیمایی چریکهای فدایی خلق به مقصد خانه امام را باعث آمدند. همانها بودند که به کردستان به جای حسن‌نیت و هیاتهای حقیقت‌یاب، نیرو فرستادند تا از صفدری مساله سازجانبدازی کند. اینجا و آنجا افرادی از گروههای مبارز را به بند افکنده‌اند، مثلا فرزندان آیت‌الله طالقانی را. مساله حجاب را ساختند، از رادیوتلوویزیون، نهادی مساله‌ساز و مخالفت‌انگیز برای انقلاب پرداخته‌اند، با اعتصابهای از سرناگزیری و



# باشیسم را در پی دارد

و روزی بود - مقایسه کنید روشهای آیرم را با نصیری. زندان ۵۳ تن را با زندان جزئی!

او مرد این میدان است، می‌داند تاریخ ایران بدو وابسته است. خوب می‌داند که اگر موفق نشود جای خود را به چه کسانی خواهد سپرد، ما نیز، بد نیست، بدانیم.

سقوط حکومت بازرگان، سقوط به ورطه‌ی تندرویهاست، که به‌رغم من‌مساوی است با هرج و مرج و جنگ داخلی و قرار گرفتن در معرض کودتاهای هرروزه، که این زنجیره‌ی منحوس بهم پیوسته‌ایست که در پی هم سر می‌رسد، هر کدام علت دیگری می‌شود و خود معلول عامل پیش از خود است: تندرویها و بی‌تدبیریها خشونت را تجویز می‌کند، خشونت را پاسخی جز ترور و خشونت نیست و... گره‌ها به تدبیر اگر گشوده نشود، در پی خود گره‌های تازه می‌سازد. نمونه‌هایی از این رابطه‌ها را این روزها به چشم می‌بینیم. اگر وزیر کار ننشیند و در تلویزیون، کارگران اعتصابی بیکار را مته‌م نکند که کارگر نیستند و بیشترشان دیگرانند. از سوی دیگر عده‌یی به راه نیفتند و کارگران بیکار را به گلوله نبنند - چون اصفهان - و آنان را «ضد انقلاب» قلمداد نکنند، این‌گونه حوادث تکرار نمی‌شود و هر روزه نخواهد شد.

دولت بازرگان - اگر نیروهای ترقی-خواه و گروههای مختلف مردم شکیبائی‌پیش نگیرند و همه‌چیز را یکباره نخواهند و برخواستهای - بیشتر منطقی - خود لگام زنند - جای خود را به تندروها خواهند سپرد. هم اینک نیز آنان زمزمه ساز کرده‌اند که این دولت جوابگو نیست، انقلابی نیست و خلاصه نمی‌تواند....

در رویارویی با مسایل آینده ایران، که پیداست سالها با ما خواهد بود، و به علت فراهم آمدن محیط آزاد مشکل‌تر و دیرتر حل خواهد شد - بهائی که باید برای آزادی مطلوب بپردازیم - باید همه‌ی نیروها بسیج شوند و درعین حال از مساله‌سازی

برای دولت دست بردارند و دولت را تا استقرار حاکمیت کامل آن دنبال کنند و بسیاری از ایده‌آل‌های خود را برای آن زمان بگذارند.

هم‌اکنون، آنها که از تندروی گریزانند و بیمناک، بیشتر از بقیه، خود-آگاهانه راه را بر تندرویهائی که بالمال با سلب آزادیهای فردی همراه است، هموار می‌کنند. آنان خود خواسته با تندروها در تضعیف دولت همگام شده‌اند، منتهمی این یکی به قدرت خواهد رسید، آن یکی از حکومت مطلوب و محیط مطلوب خود، بیش از این، دور خواهد افتاد.

مردی که به‌پشتوانه پیشینه پاک و بی‌هیچ لکه خود، مردی را که به یاری شهادت و سلامت می‌تواند بگوید «آنچه ما می‌کنیم - در اشاره به انتقام‌جویی‌ها - خیانت به اسلام است» و برای رساندن مقصود خود از بیانی مدد می‌گیریم که ما - بانام جساتمان - از پیش کشیدن آن - بدین وضوح - عاجزیم. مردی که چنین بلندنظر، بخشاینده و خدانشناس است که مهربانی‌ها، بخشایش‌ها و گذشت‌های جامعه را طلب می‌کند. آری این مرد را باید پشتیبانی کرد.

این مرد را باید دو دستی چسبید. حقیقت اینست که هر مشکلی که ساخته می‌شود، هر صدای تیری که شب‌هنگام خلوت شهری را می‌شکند، هر معضل تازه‌یی که هر بامداد یکی از تندروها (مثلا در رادیو تلویزیون) می‌سازد، هر دستگیری بی‌مورد، هر پرونده‌سازی بی‌معنی، هر بی‌تدبیری که از هر سو به عمل می‌آید، باری بردوش دولت و در راس آن مهندس بازرگان می‌نهد. حال آن که میلیونها تن که پیش از به پیروزی رسیدن انقلاب در خیابانها به پیشواز گلوله می‌رفتند و فریاد می‌زدند «بازرگان نخست‌وزیر ایران» باید به یاد داشته باشند که او برگزیده نشده است تا یکباره همه‌ی خواستهای آنان را به سبک جادوگران خیالی حل کند و وسایل رفاه آنان را فردا صبح بدرخانه‌شان بیاورد. پس از آن شعارها و

راه‌پیمائی‌ها، حالا باید در عمل به یاری او رفت.

در اینجا به‌زعم این قلم، وظیفه‌یی آشکار در برابر ماست: دولت موقت را تبدیل به دولت موقت و نیرومند منتخب کردن، نه تنها با رای دادن که با پشتیبانی مدام. تا این دولت کاملاً به کارها چیره شود و آرامش را باز گرداند، چرخهای کهنه و زنگ‌زده و از کار مانده را به حرکت اندازد، نیرو گیرد و بتواند حاکمیت خود را بر سراسر این خاک گسترش دهد، باید هر صبح با فعالیت‌های خود با آن رای بدهیم. و از یاد نبریم که شکست این دولت راه را بر تندروها - اعم از لشگری یا کشوری - خواهد گشود.

نخستین ترور سیاسی در دوران پس از انقلاب، خبر از فرارسیدن يك دوران ترور و هرج و مرج داد. زنگ خطری بود که باید آنرا شنیده باشیم. باید دریافته باشیم که هنوز نیروهای بیدارند. علاوه بر تن بی‌سر استبداد و حکومت به اصطلاح طاغوتی که تا دفن نشود و پاره‌هایش را بر باد ندهیم، مساله می‌آفریند. گرگهایی نیز وجود دارند، تیزچنگال که از هر حرکت نا بخردانه بی‌نیرو می‌گیرند. از هر اشتباه سیاسی بهره برداری می‌کنند. جبهه آیت‌الله طالقانی‌ها و بازرگان‌ها اگر تقویت نشود، تندروانی که به‌تازگی مسلح نیز شده‌اند، سازمانهای چریکی تهدیدکننده نیز آفریده‌اند، درهيات کميته‌های بی‌نام‌نشان در جستجوی قدرت‌اند، میدان خواهند گرفت.

هر يك بهره‌ی که از گروه میانه‌روان می‌افتد و یا از میدان بیرون می‌رود، عملاً بهره‌یی به‌جایش می‌نشیند که هنوز در ابتدای این بازی پیاده‌اند، چون به آخر صفحه شطرنج برسند، وزیر خواهند شد و سوار. مهندس بازرگان و جبهه او را با چنگ و دندان باید پاسداری و پشتیبانی و نگهداری کرد. این مرد وجودش مغتنم است.



## حسین رهرو

فاشیست‌های جدید ائتلاف نامقدس امپریالیسم و ارتجاع.  
بسیار از حرکات‌ها زمینه چینی برای احیای دیکتاتوری است.

# سخنی با انحصارگرایان سیاسی

رشد و گسترش ائتلاف‌های نامقدسی که تا کنون خود را ترور و مقابله نظامی و هدف استراتژیک خود را نابودی گروه‌ها و دستجات مخالف خود اعلام کرده‌اند، تظاهرات عده‌ای ناآگاه و مشکوک که با فریادهای میس‌تريک خود گروه‌های مبارز و انقلابی از قبیل چریک‌های فدائی را تهدید کرده و خواهان نابودی آنها هستند، دامن‌زدن مرتجعانه به اختلافات عقیدتی و تحریک مردم بر علیه صادق‌ترین نیروهای جامعه ما که مستقیماً از نابودی سازمان‌های دموکراتیک و ملی و در تحلیلی نهائی انهدام دموکراسی رادیکال می‌کند، ایجاد روانشناسی ترس و گسترش فضای وحشت، کشانیدن مردم به مبارزات فرعی و سوق‌دادن آنها علیه نبردهای انقلابی دیگر به هم‌زدن تظاهرات جناح‌های دموکراتیک تحت عنوان «وحدت کلمه» مضر و کردن مخالفان با شعار «هر کس که رای نداده حق نظر نداده» ترویج فعالیتها و افکار ضد انقلابی با شعارهای ارتجاعی از قبیل «چریک فدائی اعدام باید گردد» و سایر پدیده‌هایی که هر روز بعد تازه‌تری به خود می‌گیرد پرسش‌نکران کننده‌ای را طرح می‌کند؟ آیا ما با پدیده ظهور و اوج‌گیری فاشیسم در قالب دیکتاتوری عقیدتی و مسلکی با دستاویز مذهب روبرو نیستیم؟ آیا کسانی که با اسلحه در خیابانها رژه می‌روند و خواستار نابودی مخالفان سیاسی خود هستند و به جای مرگ بر امپریالیسم آمریکا شعار «مرگ بر فدائی» را ترویج و تبلیغ میکنند طلایه‌شوم پیراهن سیاهان هتلمری نیستند که زمینه را برای تجدید قوای ارتجاع فراهم می‌کنند؟ راستی چه کسانی اینگونه شیوه‌ها را بکار می‌برند؟ چه کسانی از آزادی می‌ترسند و چه کسانی از ایجاد محیط‌خفقان و وحشت، براه انداختن گروه‌های فشار،

پاره کردن اعلامیه‌ها و ترویج شعارهای ضد انقلابی و نفاق‌افکنانه سود خواهند برد؟ آیا بکارگیری شیوه‌هایی از قبیل تحریک جماعت ناخودآگاه به حمله به ستادها و مراکز نیروهای مترقی، بر هم‌زدن تظاهرات دموکراتیک، مضر و کردن افراد مبارز سایه مخوف سالهای سیاه دیکتاتوری را به یاد نمی‌آورد؟ آیا برداشت جماعتی انحصارگرا و ضد آزادی از وحدت کلمه تبلیغات زردخانه‌های رژیم را راجع به «وحدت ملی» تداعی نمی‌کند؟ آیا شعار «هر کس که رای نداده حق نظر نداده» همان عبارت قدیمی را به یاد نمی‌آورد که «هر کس با حزب رستاخیز مخالف است باید از ایران برود»؟

جامعه ما در یکی از حساس‌ترین مراحل حرکت انقلابی خود، با بازسازی روابط سیاسی - اقتصادی کشور، پی‌ریزی پایه‌های آینده یک دموکراسی ملی را سمت‌گیری کرده‌است. انقلاب هنوز جوان و در تکاپو و تجربه‌گراست. اهداف انقلاب خلق ما یعنی قطع کامل نفوذ امپریالیسم چپاولگر، ریشه‌کن کردن ارتجاع داخلی، از بین بردن هر نوع زمینه دیکتاتوری سیاسی یا عقیدتی و دستیابی به آزادی و استقلال ملی هنوز تحقق نیافته است. و به همین دلیل تداوم انقلاب همبستگی نیروهای خلقی و مبارز پیکار بی‌امان با ارتجاع و گرایش‌های انحصارگرایانه فرقه‌ای مبارزه پی‌گیر با هر نوع انحراف تنگ‌نظرانه در مسیر انقلاب ملی و دموکراتیک وظیفه تاریخی نیروهای مترقی است چرا که سرنوشت تاریخی - سیاسی و آینده ملت ما در گرو دستیابی به راه حل‌های انقلابی در برابر مسائل موجود و تعمیم دموکراسی خلقی و حفظ سلامت انقلاب است.

انقلاب جوان و پویا و پرتکاپو است و انقلاب بالنده و شکوفان جستجوگر چشم‌اندازهای نوین و خواهان آگاهی‌سیاسی و دانش ایدئولوژیکی است زیرا تنها و فقط با گسترده شدن هر چه بیشتر مرزهای آگاهی است که حد آزادی همچون فرایندی فرارونده و جوشنده گسترش می‌یابد و تنها در پرتو شناخت هر چه بیشتر سیاسی، ایدئولوژیکی تمامی نقطه‌نظرها و امکان برخورد آزاد با همه افکار و عقاید است که ملت می‌تواند خود را با دست و فکر خویش طراحی کند. بگونه‌ای سازنده و خلاق سرنوشت سیاسی هم از این‌روست که آزادی و آگاهی نیاز اساسی انقلاب ما بوده و ملت ما بیش از هر زمان دیگر خواهان آگاهی است تا آزادی انتخابش را تضمین کند و آگاهی ملی تنها و فقط در شرایط آزادی ملی رشد می‌یابد. حتی اگر گروه‌های انحصارطلب هر روز علیه مخالفان خود نه مبارزه سالم و منطقی و سازنده بلکه کشمکش نابودکننده را در پیش گیرند، حتی اگر به جای مبارزه با امپریالیسم آمریکا مبارزه با کسانی را مطرح کنند که کارنامه خونین و پرافتخارشان و شکوه مبارزات پی‌گیر و گسترده‌شان بی‌نیاز از هر توصیفی است. حتی اگر آقای قطب‌زاده تسلط دیکتاتور مآبانه خود را نه تنها بر صدا و سیمای جمهوری اسلامی بلکه بر روزنامه‌ها نیز بگسترند. حتی اگر صدها ستاد و یران شود و جماعات ناآگاه دشمن را نه در امپریالیسم آمریکا بلکه در مبارزترین برادران خود جستجو کنند، حتی اگر به جای یک ائتلاف سیاه و نامقدس صدها ائتلاف ارتجاعی هدف خود را که چیزی جز دامن‌زدن به تضادهای فرعی و درون خلقی نیست بازور تحمیل کند، حتی اگر آزادی خاری باشد که بر دل سیاه فرقه‌بازان بنشیند و



نوری باشد که چشم کور تنگ‌نظران را از اینهم که هست کورتر کند ملت خواهان آگاهی است و آگاهی توأمان جدائی‌ناپذیر آزادی است. واقعیت فراتر از آنست که با تحریک دسته‌های پراکنده بتوان آنرا پوشاند و ضرورت فضای آزاد و دموکراتیک مبرم‌تر از آن است که بتوان با تبلیغات دروغ و تهدید و ارعاب جلو آنرا گرفت. آقایان باور کنید اگر امکان داشت شاه خائن این کار را کرده بود...

داشت شاه خائن این کار را کرده بود... جامعه ما در حال دگردیسی و پوست انداختن است و فرایند تحول مداوم، ما را هر روز با مسائل جدیدی روبرو می‌کند. هر روز شاهد صف‌بندیهای جدید نبردها، ترکیب‌بندیهای نوین جناحها هستیم. صحنه سیاست سرشار کشت و واکنشهایی است که یا محصول انقلاب و آزادی و یا نتیجه عملکرد ارتجاع و ضدانقلابند.

مسائل نوین مداوما ضرورت‌های نوینی را ایجاد می‌کند. و ملت با هر پر-خورد جدید رشد می‌کند. و آقایان رویای روزهای طلایی یک ملت گوسفند و یک صحنه خالی از رقب سیاسی را دیگر به خواب هم نخواهند دید. چرا که بهشت آزادی و استقلال نه مائدهای آسمانی است که بر ما نازل شود و نه هدیه‌ای که در اطاقهای دربسته و پشت پرده‌های ناشناخته برای ملت طراحی شود. آزادی و استقلال ملی دیگر نه طرح و فرآیند تدوین قانون اساسی است که دور از چشم ملت وجدا از توده‌های مردم تنظیم شود و نه کلی بافیسهای فلسفی - اقتصادی که به مثابه راه حل و درمان دردهای اقتصاد ایران ازپاریس وارد شود. آزادی و استقلال نتیجه پیکار، کوشش و پایمردی رزمنده و مبارزه‌آگاهانه خلق در سنگلاخ پر پیچ و خم تقدیر تاریخی اوست که تاریخ تقدیر را دگرگون می‌کند و از این‌رو هر نوع حرکت سیاسی در مرحله کنونی طرح هر برنامه جدید، ترکیب هر نوع ائتلاف و وحدت و یا خبر هر نوع انشعاب و جدایی از طرف هر جناح و دسته‌ای بویژه گروههایی که پهنوی با مراکز قدرت (دولت یا رهبری انقلاب) نزدیکند ابعادی فراتر از حال و مرحله کنونی داشته و مستقیماً و بلاواسطه بر مسیر و جهت انقلاب و لاجرم آینده کشور ما بیشترین تأثیر را دارد و لذا هر عنصر یا سازمانی که در برابر ملت احساس مسئولیت کرده و البته صادق انقلاب باشد

نمی‌تواند و نباید در برابر حرکت‌های سیاسی بی‌تفاوت بماند و با توجه به تأثیر تخریب‌گرانه دیکتاتوری سیاه شاه به‌شعور و آگاهی ملی وظیفه عناصر آگاه سنکیت‌ر می‌شود.

آقایان انحصارگرا این را نمی‌دانند، یا نمی‌خواهند بدانند که سکوت در مقابل حرکت‌های آنان نه امری درست است و نه امکان‌پذیر و تلاش مذبحخانه و ضدانقلابی آنان که تحت پوشش و بهانه مذهب خواهان نوعی دیکتاتوری از طریق نابودی مخالفان یا تحمیل یدجانبه عقاید دیگران است با شکست کامل روبرو خواهد شد. تبدیل ایران به جامعه سربازان یکدست و یک شکل، استقرار نظم‌اطاعت کورکورانه به بهانه اکثریت بر نظام‌فکری ملت ما دیگر ناممکن است. چه کسی ندانست تظاهرات ضد فدائی در روزهای اخیر چیزی جز یک توطئه بدطراحی شده برای ایجاد زمینه دیکتاتوری و جلوگیری از فعالیت‌های نبردهای دموکراتیک در آستانه انتخابات مجلس موسسان نیست؟ چه کسی ندانست چگونه توطئه‌گران می‌خواستند و تلاش کردند عامل ترور قرنی را نیروهای «چپ» قلمداد کنند و در این دستاویز کاذب و مصنوعی بهانه سرکوبی و نابودی مخالفان خود را ارائه دهند... اما انقلاب پویا و متحول است و دستها چه زود که باز می‌شوند تا آنکس که به اربابان خارجی و ارتجاع داخلی وعده نوعی دیکتاتوری جدید داده است رسوا شود.

انقلاب ما هم اکنون با دو دشمن اصلی روبرو است: ارتجاع داخلی و اربابان چپ‌اولگر خارجیش و دشمن در این مرحله در استراتژی خود دو هدف اساسی را تعقیب می‌کند:

۱- سمت دادن مبارزه ضد امپریالیسم به مبارزه داخلی بین نیروهای خلقی از طریق ایجاد زمینه نفاق و جدایی بوسیله سیاستهای انحصارگرایانه.

۲- تحکیم حاکمیت ارتجاع داخلی از طریق، آراستن آن به رنگی نوین یا در حقیقت تجدید حیات ارتجاع داخلی زیر پوشش فاشیسم. در اجرای همین هدف است که امپریالیسم، برای تجدید حیات ارتجاع داخلی و پنهان کردن دستهای خود باید آنرا به شکلی قابل قبول برای ملت بیاراید و ایجاد دست‌ها و گروههایی که از اسلام انقلابی و آزاده مایه‌ای نداشته در قالب

محدود و تنگ‌نظرانه خود رویای حاکمیت بلامنازع و بی‌رقیب را در سردارند، تحریک آن گروه از باصطلاح ایرانیانی که منافع قشری خود را بر همه چیز ترجیح داده و ترس از دست دادن سرمایه‌های کلان خود را در قالب هیستری ضد کمونیستی پنهان کرده‌اند، همین هدف را دنبال می‌کنند. در واقع آقایان انحصارگرا نه‌شیشه‌خلاق اندونه دل‌بسته اسلام، آنان خواهان قدرت اقتصادی و سیاسی‌اند و دستیابی به هدف خود را تنها در ایجاد زمینه برای دیکتاتوری آینده خود از طریق دامن زدن به تضاد های درون خلق می‌دانند. آنان مبارزه ضد چپی اعلام می‌کنند و چپ‌ها را ضدانقلاب می‌دانند. احساسات مردم ناآگاه را علیه سازمانهای رزمنده خلق برمی‌آشوبند، حال آنکه آنچه بیش از هر چیز آقایان را نگران کرده است ترس از دست دادن قدرت سیاسی است، دیر آمدگان شتاب‌زده‌دستی هستند که نه انقلاب بلکه میوه آنرا می‌خواهند.

می‌دانیم که امپریالیسم با حمایت از جناحهای ضد کمونیست در حقیقت از منافع چپ‌اولگرانه خود دفاع می‌کند، نه از مذهب. مذهب راستین برای دفاع از خود نیاز به حمایت آمریکا، براه انداختن تظاهرات سرکوب‌گرانه بر علیه دیگر گروهها، توسل به تهدید و ارعاب مخالفان خود ندارد. چه به قول آیت‌الله طالقانی کسانی که چنین می‌اندیشند اسلام را نشناخته‌اند، اما آنچه در پوشش مذهب و در تظاهرات به اصطلاح «ضد چپی» دنبال می‌شود. آن هدفی که رژه‌های افراد مسلح در دانشگاه را به نیت قدرت نمائی و ارعاب مخالفان براه می‌آندازد، نه منافع اسلام است. ساده بگوئیم منافع سرمایه‌داری ضدملی و امپریالیسم آمریکا است که با منافع گروه تنگ نظر و قدرت‌طلبی از باصطلاح مدافعان دروغین اسلام در هم آمیخته و ارتجاعي‌ترین اهداف ضد انقلابی یعنی ایجاد محیط ترور و وحشت را تعقیب می‌کند، و اکنون در برابر روشهای این دستجات است که پرسش غم‌انگیزی مطرح می‌شود. آیا ما شاهد ظهور و شکل‌گیری نوعی از فاشیسم نیستیم؟ آیا این شیوه‌ها از آزار جسمی گرفته تا بهم زدن تظاهرات، از بازداشت، نیروهای انقلابی تا حمله به مراکز چپی، از تهدید و ارعاب گرفته تا تهمت زنی و دروغ‌پراکنی رسمی و غیر رسمی، بقیه در صفحه ۴۷



# نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

تحکیم دست‌آوردهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی آن ابراز می‌شود. آزادی در چند شماره‌ای که منتشر شده، نه تنها خود را به عنوان نشریه‌ای آزادخواه معرفی کرده، بلکه این امید را در دلها برانگیخته است که جبهه دموکراتیک ملی ایران می‌تواند بر خلاف جبهه ملی ایران که «روزی نقشی بود و امروز بواقع تنها سایه‌ایست»، پاسدار آزادیها و دست آوردهای دموکراتیک باشد.

آزادی در ۸ صفحه منتشر می‌شود و همواره دارای یک سرمقاله درباره مهم‌ترین مسائل روز است. در آزادی همچنین مقاله، گزارش، گزارش خبر، مصاحبه چاپ می‌شود. این هفته نامه اکنون یکی از انتقادی‌ترین نشریاتی است که به چاپ می‌رسد. آزادی همچنانکه جبهه دموکراتیک ملی ایران اعتقاد دارد، آزادیهای بدست آمده از انقلاب را در خطر نابودی می‌پندارد و همواره هشدار می‌دهد. آزادی به قیمت ۱۵ ریال بفروشی می‌رسد و دارای صفحه‌بندی مناسبی نیز هست.

## سوگند

سوگند که در اولین شماره‌اش وابستگی خود را به «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» اعلام کرده است، یک نشریه سیاسی، فرهنگی است که زیر نظر شورای نویسندگان و به سردبیری محمود اعتمادزاده (م. الف، به آذین) نویسنده و مترجم نامدار و همچنین دبیرکل اتحاد دموکراتیک مردم ایران، منتشر می‌شود.

این نشریه که معمولا در ۸ صفحه چاپ می‌شود آمیزه‌ای از مطالب و نوشته‌های گوناگون است. در آن هم تحلیل شرایط کنونی جامعه ایران و مسائل حاد مرحله کنونی انقلاب نوشته می‌شود و هم شعر و نقد و نظر و داستان. ترجمه‌های کوتاه

## آزادی

دبیر: سید محمد باقر کبیر

مطبع: چاپخانه مطبوعاتی آزادی

### راه فاشیسم را ببندیم!

نظریه‌پردازان فاشیست اینست که ما ملتانی هستیم که در برابر فاشیسم بی‌مقاومتیم. اینست که ما ملتانی هستیم که در برابر فاشیسم بی‌مقاومتیم. اینست که ما ملتانی هستیم که در برابر فاشیسم بی‌مقاومتیم.

### بعد از انقلاب، ارباب!

بعد از انقلاب، ارباب! بعد از انقلاب، ارباب! بعد از انقلاب، ارباب! بعد از انقلاب، ارباب! بعد از انقلاب، ارباب!

### انتشار روزنامه امتیاز نخواهد

انتشار روزنامه امتیاز نخواهد. انتشار روزنامه امتیاز نخواهد. انتشار روزنامه امتیاز نخواهد.

### روز جهانی کارگران

روز جهانی کارگران. روز جهانی کارگران. روز جهانی کارگران.

## سوگند

شماره ۱ - ۱۳۵۷

چشم‌چانی کارگران را گرامی بداریم

### دیوانی با کون انقلاب

دیوانی با کون انقلاب. دیوانی با کون انقلاب. دیوانی با کون انقلاب.

### راه کدام است؟

راه کدام است؟ راه کدام است؟ راه کدام است؟

### یوخی مسائل جدید در جامعه روستایی ایران

یوخی مسائل جدید در جامعه روستایی ایران. یوخی مسائل جدید در جامعه روستایی ایران.

### سه هفتاد شاعر آنتین سینه به ستارگان پیوست

سه هفتاد شاعر آنتین سینه به ستارگان پیوست. سه هفتاد شاعر آنتین سینه به ستارگان پیوست.

## صدای معاصر

صدای معاصر اگر چه مستقل است، کاملا جهت‌دار است و از مواضع و منافع مشخصی حمایت می‌کند. این هفته‌نامه آنچنان که در چند شماره منتشر شده خود نشان داده است، از حقوق دموکراتیک جامعه، از تمام گروه‌های سیاسی مترقی بویژه آنها که از خود روزنامه و یا نشریه‌ای ارگانیک ندارند و بطور کلی از نظرها و ایدئولوژی‌هایی که مدافع حقوق و حقانیت زحمتکشان است، دفاع می‌کند. صدای معاصر در چند شماره‌ای که منتشر شده همچنین به مهمترین مسائل و وقایعی که اتفاق افتاده پرداخته است و مطالب آن همواره انتقادآمیز و فارغ از محافظه‌کاری‌های سنتی است و آنچنان که برمی‌آید معتقد است که روند دموکراتیک در جامعه پس از انقلاب، در هیچ زمینه‌ای با نگرفته است. تاکنون صدای معاصر مطالب متعددی درباره کردستان، وقایع گنبد، ملی شدن صنعت نفت، رفراندوم، دموکراسی، اقدامات دولت بازرگان... منتشر کرده و معمولا دارای یک سرمقاله است.

## آزادی

هفته نامه آزادی وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران است و آنچنان، که خود اعلام کرده است، می‌کوشد تا با رعایت خط مشی جبهه دموکراتیک ملی ایران، به انتشار مقالات و مطالبی بپردازد که به روشن شدن مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، آگاه کردن اذهان عمومی و گسترش و تقویت روحیه دموکراتیک کمک کند. آزادی از آنجا که وابسته به یک جبهه است، محل عرضه و بحث آزاد نظریات و دیدگاه‌های گوناگونی است که در جهت پیشبرد انقلاب ایران و حفظ و



نویسندگان و بزرگان علم و ادب و سیاست کشورهای دیگر نیز در آن چاپ می‌شود. اولین شماره سوگند پیش از آنچه ارگان يك سازمان سیاسی باشد يك نشریه ادبی بود. نامه مرتضی کیوان به ه، الف، سایه (هوشنگ ابتهاج) شاعر خوب و توانای معاصر که در همین شماره چاپ شده بود، شاید یکی از زیباترین نامه‌هایست که دوستی به دوست دیگر نوشته است. این نامه برخی از نامه‌های لطیف نیما را در خاطر زنده می‌کند و یا مطلبی که به قلم به آذین در همین شماره چاپ شده بود، اعتراف‌نامه‌ای دردناک بود که هر کسی را یارای نوشتن آن نیست. اما سوگند در شماره‌های بعدیش می‌توان گفت، اگرچه از بار ادبی و فرهنگی خود نکاست، بر مطالب سیاسی و مسائل روزمره افزود. این نشریه که هر هفته یکبار چاپ و منتشر می‌شود، از هم‌اکنون آشکار است که می‌تواند جای يك هفته‌نامه ادبی، سیاسی، اجتماعی را پرکند. سوگند به دلیل محتوی ویژه‌ای که دارد نشریه‌ای دلچسب و خواندنی است و تنوع مطالب در آن، درعین سنگینی بسیار است، سوگند يك نشریه ضد امپریالیستی است، اما بروی مشی معین یکی از سازمانهای سیاسی موجود تعصب و تاکید ندارد. در آن بطوری که آشکار است، هر مطلبی که با دیدی دموکراتیک و آزادیخواهانه نوشته شده باشد و یا مبین دردها و رنجهای جامعه باشد، امکان چاپ می‌یابد. در صفحه اول سوگند، معمولاً طرحی درباره مسائل اجتماعی چاپ می‌شود. سوگند همچنین از صفحه بندی مناسبی برخوردار است.

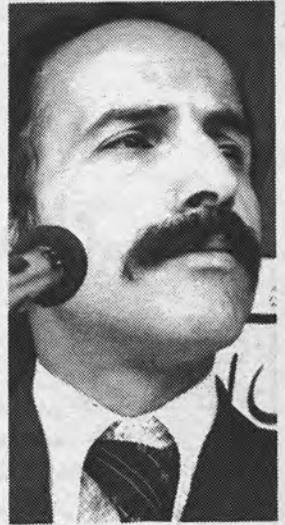
### پیغام امروز

پیغام امروز نشریه تازه‌ای نیست، بیست سال است که منتشر می‌شود، اما پیغام

امروزی که از حدود یکماه واندی پیش چاپ و منتشر می‌شود، روزنامه‌ایست که تازه متولد شده است، با هدفها و ویژگیها و محتوایی دیگر. بهمین دلیل است که ما در اینجا از آن به‌عنوان يك روزنامه تازه نام می‌بریم. پیغام امروز دوره جدید، دقیقاً يك روزنامه جهت‌دار، ضد امپریالیستی، مدافع حقوق زحمتکشان و کارگران و مدافع حقوق دموکراتیک جامعه است. این روزنامه که در ۸ صفحه و با قطع متوسط چاپ می‌شود، شاید تنها روزنامه رسمی است که آشکارا و بدون پرده پوشی و محافظه‌کاری، درباره مسائل و رویدادهای اجتماعی جبهه می‌گیرد و نظر ویژه خویش را اعلام می‌کند، در روزهای پیش از فراندوم پیغام امروز بارها با مقالات تند و انتقادی‌خواستار تعویق تاریخ اعلام شده فراندوم گردید و هنگامیکه درسندج در روزهای اول فروردین ماه مردم را به گلوله بستند، به‌طور مشخص نیروهای ارتجاعی و عوامل این وقایع را مورد حمله قرار داد. و یا هنگامیکه دولت رالف شانمن را اخراج کرد این روزنامه اعتراض کرد و خواستار اعلام علت اخراج وی شد. همچنین درباره رویدادهای دیگر، پیغام امروز، برخلاف روزنامه‌های پرتیراژ دیگر، همواره واکنش نشان داده است. پیغام امروز صفحه ویژه‌ای برای اخبار و مسائل کارگری دارد که معمولاً پربار و خواندنی است. در صفحات دیگر خبرهای مربوط به اقشار و طبقات دیگر، مقالات، مصاحبه‌ها و مطالب دیگر چاپ می‌شود. در مطالب این روزنامه در مجموع اثری از سانسور به چشم نمی‌آید، چیزی که در روزنامه‌های رسمی به‌وضوح آشکار است. در صفحه اول پیغام امروز همواره يك سر مقاله چاپ می‌شود و اصولاً این روزنامه به مقاله اهمیت بسیاری می‌دهد و حتی خبرهای آن توأم با اظهار نظر نوشته می‌شود. پیغام امروز به دلیل ویژگیهای تازه‌اش، برخلاف

سالها و ماههای پیش که خواننده نداشت، امروز طرفداران بسیار دارد و حتی عده‌ای از جوانان آگاه داوطلبانه این روزنامه را مانند ارگانهای سیاسی معتبر وابسته به سازمانهای مبارزه در خیابانها، دانشگاهها و حتی کارخانه‌ها می‌فروشند. پیغام امروز، اکنون یکی از موفق‌ترین روزنامه‌های رسمی کشور است و بر تیراژ آن هر روز افزوده می‌شود. اما این روزنامه با همه امتیازاتی که دارد از صفحه بندی و آرایش مناسبی برخوردار نیست و این اگرچه چندان اهمیت ندارد، از زیبایی و جافادگی آن کم و بیش می‌کاهد، یکی از ویژگیهای پیغام امروز اینست که خبرها را همچنان که پیشتر گفتم معمولاً با اظهار نظر می‌نویسد و در صفحه اول آن برخلاف معمول کمتر عکس چاپ می‌شود. پیغام امروز برخلاف روزنامه‌های پرتیراژ دیگر هیچ تأکیدی بر چاپ و انتشار نطق‌ها، مصاحبه‌ها و مطالبی که روزنامه‌های رسمی دیگر خود را ملزم به چاپ و انتشار آنها می‌دانند، نشان نمی‌دهد و همچنانکه یادآور شدم دارای مشی و هدف خاص است و همه چیز را در خدمت این هدف به کار می‌گیرد. برخی از تیرهای پیغام امروز بطور آشکار تند و چپ روانه است، اما در مجموع نمی‌توان آن را روزنامه‌ای چپ قلمداد کرد، پیغام امروز از نیروهای دموکرات و ترقی‌خواه و منافع کارگران و زحمتکشان دفاع می‌کند. ■





سیروس علی زاید

گفت و گو با عبدالکریم  
لاهیجی حقوقدان مبارز و سرشناس

## من به داد گاههای انقلاب اعتراض دارم

کار دادگستری در مورد زنان کارآموز قضایی غیر قانونی است  
مجلس مؤسسات دست کم دو ماه پس از انتشار طرح قانون اساسی  
باید تشکیل شود

برای متهمان بخصوص حق تعیین وکیل و درجه‌ای بودن محاکمه. یعنی هر محکومی حق داشته باشد اعتراض کند.

### اولین اعتراض

آیا این پافشاریها و اعتراضها، تا کنون موثر بوده است. به حرف شما اعتنائی کرده‌اند و اصولاً تغییری یا جزئی از تغییری که مورد نظر بوده، حاصل شده است؟

- در پی اولین اعتراض ما، کار دادگاهها متوقف شد، و اعلام شد که آئین نامه‌ای برای محاکمات تدوین می‌شود. ما هم نظراتی دادیم برای آئین نامه و امیدوار بودیم که مورد توجه قرار گیرد، و از طرف دولت هم مورد توجه قرار گرفت ولی در آخرین بررسی که نسبت به آئین نامه کردند، در شورای انقلاب یا جای دیگر نمی‌دانم، همه حذف شد یا دچار تغییراتی گشت. محاکمات دوباره، بدون رعایت موازینی که ما اصرار به رعایت آنها داشتیم، شروع شد. بار دیگر تماس گرفتیم، با وزیر دادگستری و نخست وزیر مذاکره کردیم و این اواخر به ما خبر دادند که آئین نامه در شرف تغییراتی هست و امیدواری دادند که پیشنهادها...

مبارزه را در همین حد نگه می‌دارید؟ و اگر باز هم توجه نکردند چه خواهید کرد؟

- در رژیم گذشته هم جز نوشتن و تذکر دادن، قدرت دیگری نداشتیم. اصولاً حقوق بشر ضمانت اجرائی ندارد و تنها ضمانت اخلاقی است که از آن پاس می‌دارد.

عبدالکریم لاهیجی، در چند سال اخیر، به عنوان یک حقوقدان سرشناس و مبارز، شناخته شده است. درباره او می‌توان گفت از کسانی است که شهرتش بر سنش می‌چربد. در آغاز انقلاب کسانی که نام او را به تازگی می‌شنیدند، تصور می‌کردند پیرمردی است. چه حقوقدان مبارز سرشناسی که خبر دستگیری در دنیا منعکس شود، بیشتر چنین به نظر می‌آید که باید سن و سالی از آن گذشته باشد، اما او جوان حدوداً سی ساله‌ای است که به حقوق بشر عشق می‌ورزد و عمرش را برای این کار می‌گذارد. شاید او نمونه خوبی از جوانان فعال و مبارز ایرانی باشد.

در دوره انقلاب او با حرارتی ستودنی به هرجا سر می‌زد و انقلابیان و اعتصابیان را تشویق می‌کرد و دلگرمی می‌داد. عراق نیست اگر گفته شود یک سال اخیر را او صرف انقلاب کرده است و اکنون نیز به پاسداری انقلاب مشغول است و سعی دارد تا انقلاب را از مسیر اصلی منحرف نکنند. تحریک و تلاشهایش در سال انقلاب و نیز مسائلی که اکنون در مملکت جریان دارد، همه انگیزه گفت و گوئی با او شده است.

شود. هیچ جامعه‌ای در دنیا نیست که در آن موازین حقوق بشر بطور کامل رعایت شود. ولی اگر نسبی بنگریم، نسبت به شرایط گذشته، جامعه ایران رو به بهبود می‌رود و می‌توانیم بگوئیم که در زندانهای ما شکنجه نیست، البته هنگام دستگیری بدرفتاریهایی می‌شود. می‌توانیم بگوئیم دولت فشاری بر مطبوعات و مولفان و ناشران وارد نمی‌کند، و سانسور مستقیم کتاب یا روزنامه وجود ندارد ولی شاید فشارهایی از ناحیه برخی از گروههای اجتماعی وارد می‌آید. به همین دلیل است که می‌گویم مسائل دمکراسی و حقوق بشر، یک روند طولانی دارد و باید هر جامعه‌ای این مسیر را بیامیاد تا به آزادی واقعی و اجتماعی که حقوق بشر در آن رعایت می‌شود، برسد.

جمعیت آزادی و دفاع از حقوق بشر طی دو ماه و چند روزی که از انقلاب می‌گذرد، روی چند موضوع پافشاری کرده است: رسیدگی سریع به وضع زندانیان، انجام محاکمات علنی، شناختن حق دفاع

در آغاز ورود به دفترش می‌گوید گفت و گو در چه زمینه است، در زمینه کار تخصصی من، حقوق، حقوق بشر... یا چیزهای دیگر. می‌گویم از همینجا شروع می‌کنیم. از حقوق، حقوق بشر. به نظر شما حقوق بشر اکنون در ایران چه وضعی دارد. راضی کننده هست؟ برآستی موازین حقوق بشر، اکنون پس از انقلاب، که انگیزه‌هایش همین بدست آوردن حقوق، حقوق شناخته شده بشر بود، در این دوره، در ایران رعایت می‌شود؟

می‌گوید: به عقیده من، اصولاً مسائل اجتماعی را باید بطور نسبی و در ظرف زمان و مکان، مورد توجه قرار داد. نباید انتظار داشته باشیم که جامعه ما پس از قرنهای دیکتاتوری و پنجاه سال دیکتاتوری مداوم، یکباره و در مدت کوتاهی به سمت یک دمکراسی واقعی و با توجه به تمام ضوابطی که برای یک جامعه آزاد می‌شناسیم، تبدیل



یعنی اگر دولتی موازین حقوق بشر را رعایت نکرد، جمعیت حقوق بشر و سازمانهایی که نگهداری آن را وجهه همت خود قرار داده اند، قدرتی ندارند و کاری نمی‌توانند کرد که دولت را مجبور به رعایت آن کنند. البته در گذشته نسبت به توصیه‌ها و پیشنهادهای ما عکس‌العمل تند نشان می‌دادند ولی امروز البته...

منظور من نحوه برخورد با مساله بود. پیش از این، در دوره شاه، نوشتن و تذکر دادن هم کار مهمی بود و واکنشهای تند برمی‌انگیخت، اما اکنون می‌انیم که تذکر دادن کاری از پیش نمی‌برد، ضمناً دست‌زدن به اقدامات حادث‌تری میسر است. آیا به اقدام حادی دست نمی‌زنید.

از نظر وابستگی جمعیت دفاع از آزادی حقوق بشر به سازمان‌های بین‌المللی - حقوق بشر و کمیسیون عفو بین‌المللی - در این مدت دو گروه به ایران آمدند. یک گروه چهار نفری مرکب از دو آفریقائی و دو فرانسوی و یک گروه دوفرنی از کمیسیون عفو بین‌المللی به منظور بازدید از زندانها و شرکت در دادگاهها و مذاکره با دولت. بی‌تردید این گونه پشتیبانی‌ها، کاربرد توصیه‌ها و اقدامات ما را بیشتر خواهد کرد و به همین جهت امیدوارم که در روزهای آینده تغییری در نحوه محاکمه‌ها و در سازمان دادسرای انقلاب داده شود.

در رابطه با سازمان و تشکیلات قضائی کشور شنیده‌ایم که شما طرحی تهیه کرده‌اید و به دولت داده‌اید، آیا می‌خواهید در این باره توضیحی بدهید؟

### طرح قانون اساسی

- آن طرح يك طرح اختصاصی نیست. در رابطه با قانون اساسی است. اعتقاد داریم در قانون اساسی دو اصل مهم باید مورد توجه قرار بگیرد. اول اصل تفکیک قوا و دیگر تاسیس يك دادگستری نیرومند و مستقل، به صورتی تنها مرجعی باشد که نسبت به کلیه اختلافات مردم با مردم یا مردم با دولت رسیدگی کند و مستقل به این معنی که دادگستری از یوغ سلطه قوه مجریه بیرون آید و وزیر دادگستری هیچگونه قدرت قضائی نداشته باشد. به عبارت دیگر کلیه امور قضات، توسط خود آنها انجام گیرد، انتقال قضات، ترفیع قضائی و تمام مسائل دیگر توسط شورای منتخب قضات مورد رسیدگی و حل و فصل قرار گیرد، و وزیر دادگستری که عضو قوه مجریه است، هیچ نقشی در قوه قضائیه نداشته باشد. البته مساله دادگاههای انقلاب يك مساله استثنائی است. بعد از هراقلابی دادگاههای اختصاصی استثنائی برقرار می‌شود، ولی اعتقاد داریم که اینها هم باید تحت کنترل قوه قضائیه باشد. هرچند ممکن است متصدیان این دادگاهها از دو گروه قضات و مردم عادی تشکیل شود و فرم آنها از فرم دادگاههای عادی تاحدی بدور باشد.

آیا تاکنون دولت و مراکز قدرت در این باره روی خوش نشان داده‌اند و به طرح توجه کرده‌اند؟

- آینده نشان خواهد داد، پس از انتشار طرح معلوم خواهد شد.

در رابطه با قانون اساسی دو مساله مطرح وجود دارد. یکی آنکه گروههای دمکراتیک معتقد بودند که نخست می‌باید مجلس موسسان تشکیل می‌شد. و این مجلس

قانون اساسی را تصویب می‌کرد و آنگاه فرایند برای تعیین نوع حکومت انجام می‌گرفت. دیگر اینکه انتشار طرح قانون اساسی را چندی به تعویق انداختند. آیا این تاخیر زاینهائی دربر نخواهد داشت؟

### جاذبه مجلس

- طرح قانون اساسی باید بوسیله متخصصان تهیه شود. در جمهوری پنجم فرانسه نیز به همین صورت عمل شد. دو گل متخصصان را دعوت کرد و آنها طرح قانون اساسی را ریختند.

بعد ممکن است این طرح بوسیله فرایند مورد تصویب قرار گیرد که به نظر من کمتر دمکراتیک است. چون مردم حق اظهار نظر درباره تمام مواد را نخواهند داشت. یا باید کلاً بپذیرند یا رد کنند. یا ممکن است طرح قانون اساسی بوسیله مجلس موسسان تصویب شود که این بیشتر با اصول دمکراسی وفق دارد. اعتقاد دارم این طرح توسط هر هیأتی تهیه شده باشد باید حداقل دوماه قبل از تشکیل مجلس موسسان، در روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون، در معرض قضاوت عمومی قرار گیرد و مردم بتوانند پیشنهادهای خود را در يك ماه مطرح و اعلام کنند. سپس دولت کمیسیونی تشکیل دهد که طرح اولیه را با تمام پیشنهادها و انتقادات مورد رسیدگی قرار دهد که تغییرات احتمالی در آن صورت گیرد. آنگاه طرح ثانوی را مستقیماً به مجلس موسسان بسپارند. این نحوه عمل، دو مزیت مشخص دارد. نخست اینکه تمام موازین آزادی و دمکراسی رعایت می‌شود، یعنی آحاد مردم در تدوین قانون اساسی که آینده کشور را تصویر می‌کند، شرکت می‌کنند، دیگر آنکه هیچانی که برای شرکت



## من به دادگاههای انقلاب اعتراض دارم

کار دادگستری در مورد زان کارآموز قضایی غیر قانونی است  
مجلس مؤسسات دست کم دو ماه پس از انتشار طرح قانون اساسی  
باید تشکیل شود

در مجلس موسسان وجود دارد، تاحدی فروکش خواهد کرد. کاستن از این هیجان ضرورت دارد، زیرا بر اساس هر صد هزار جمعیت یک نفر مجلس موسسان باید ۳۵۰ عضو داشته باشد. در حالی که در مرحله نخست ممکن است ۵۰ هزار نفر که گزینش از میان آنها عمل شاق و دشواری است، نامزد ورود به مجلس موسسان شوند. اما اگر مردم از مفاد قانون اساسی مطلع باشند، مطمئناً برای بسیاری مجلس موسسان جاذبه خود را از دست خواهد داد. و می‌دانیم که در شرایط فعلی مملکت برگذاری یک انتخابات سالم و بدون درگیری و آزاد کار آسانی نیست. طرح قانون اساسی به این شکل که متخصصان دولتی یا طرف اعتماد دولت آنرا تهیه کنند، این عیب را دارد که بعد فقط اصلاح آن ممکن است، نه تغییر ماهوی آن. تدوین قانون یک کار تخصصی است. فرقی نمی‌کند عادی باشد یا اساسی. در یک جمع ۵۰۰ نفری نمی‌توان قانون نوشت. مجلس موسسان اسپانیا بیش از یک سال است که درگیر تدوین قانون اساسی است و هنوز هم از عهده‌اش برنیامده است. در مجلس موسسان هم این کار یقیناً به کمیسیون کوچکتری محول خواهد شد. مهم این است که اصول در آن رعایت شود. ظرف یک ماه می‌توان دید که اصول رعایت شده است یا نه. قانون اساسی باید به مسائل مهمی چون فرهنگ، آموزش، مالکیت، صنعت، کشاورزی بپردازد. باید تعیین تکلیف شود که اینها به مردم واگذار می‌شود یا به دولت. اگر همه گروههای اجتماعی بخواهند پدر حیرانه کنند یا قیامندگان خود را معرفی کنند، گرفتن برآیندی از همه آنها کار فوق‌العاده دشواری خواهد بود. ضمناً طرح قانون اساسی تهیه شده است. منتها می‌خواستند بلافاصله به مجلس موسسان بدهند و تصویب کنند. من می‌گویم نه. نخست باید مورد فضاوت عمومی قرار گیرد. این یعنی احترام به افکار عمومی، ناملا و صد درصد.

ایرادهای شما به دادگاههای انقلاب  
بطور مشخص کدام است؟

— به عنوان یک حقوق‌دان می‌بیم این  
مسائل وجود دارد:

اول، شکل دادگاهها از نظر هیات اداره کسده‌اش مورد قبول من نیست. این دادگاهها به عقیده من دادگاههای تک‌قاضی است و آن قاضی شرع است و آن دو قاضی دیگر نقش در فضاوت ندارد. فقط نظارت دارند و شاید هم جنبه مشورت. ولی رای، رای قاضی شرع است. در پرونده‌هایی که اتهام جنایی است و مجازات سنگین است به عقیده من حداقل سه قاضی و عده‌ای بین دو تا پنج هیات منصفه باید در رسیدگی و اتخاذ تصمیم شرکت داشته باشند.

### حق دفاع

دوم، از نظر رعایت حق دفاع مورد قبول من نیست. چون دفاع یک امر تخصصی است. این حق رعایت نخواهد شد مگر آنکه متهمان و کیل داشته باشند. در کشور— های پیشرفته از نظر مسائل حقوقی هیچ‌س حق تدافع شخصی ندارد. یعنی خود شخصاً نمی‌تواند به دادگستری مراجعه کند، حتماً باید از طریق مراجعه به وکیل به دادگستری مراجعه کند. چون اعتقاد دارند که دادرسی امری تخصصی فرضی است و کسی که می‌خواهد دادخواهی کند باید به وکیل مراجعه کند. یقیناً در پرونده‌هایی که سنگین است، امر تخصصی بیشتر جلوه گر می‌شود. پس باید وکیل در دادگاه حضور داشته باشد. حتی اگر متهمان وکیل انتخاب نکنند، باید برای آنها وکیل تسخیری گرفت.

سوم، دادگاهها باید به معنای واقعی علنی باشد. یعنی دادگاه در محلی تشکیل شود که جمعیت بی‌شماری از مردم هر شهر بتوانند در دادگاه شرکت کنند، از آن مهمتر قبلاً باید بوسیله روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون تاریخ و محل محاکمه به اطلاع مردم برسد.

اگر مردم تاریخ و محل محاکمه را ندانند این هم غیر علنی بودن محاکمه به حساب می‌آید.

چهارم، اعتقاد دارم پرونده‌ها باید طی دو مرحله مورد رسیدگی قرار گیرد. این هم به دو دلیل. نخست اینکه بشر جائز الخطا است. امکان دارد قضات در مرحله رسیدگی اول اشتباه کنند و تحت تأثیر احساسات قرار گیرند. ممکن است زوایای تاریک پرونده در دادگاه در مرحله نخست روشن نشود. نیز ممکن است که بعد از رسیدگی اول دلائلی پیدا شود که آن دلائل در سرنوشت متهم موثر باشد. پس چه بهتر که این رسیدگی در دو مرحله انجام گیرد.

مساله کارآموزان قضائی  
دارد اندک اندک بزرگ می‌شود به  
خانمهای کارآموز حکم قاضی  
نداده‌اند، در حالی که به آقایان  
داده‌اند. از نظر شما این امری قانونی  
و شرعی است؟

### کار غیر قانونی دادگستری

اینجا دو مساله برای من مطرح است. اینها در استخدام دادگستری هستند. دوره کارآموزی را دیده‌اند، امتحان داده‌اند، قبول شده‌اند و مراسم تحلیف هم انجام گرفته است. بنابراین قاضی هستند، و عمل دادگستری غیر قانونی است. به همین جهت من اعتراض کرده‌ام.

دیگر آنکه تمام کسانی که در دادگستری به عنوان قاضی انجام وظیفه می‌کنند، با توجه به ضوابط شرعی انتخاب نشده‌اند. اگر بخواهیم ضوابط شرعی را رعایت کنیم، شاید بسیاری از آقایان هم نتوانند به کارشان ادامه دهند. چون شرط قاضی شدن فقط مرد بودن نیست. پس وقتی اجتماعی خود را با تمام اصول و ضوابط شرعی منطبق نکرده نمی‌تواند برای اقلیتی سخت‌گیری کند.



آلبوم کارهای تازه کامبیز درم‌پخش

## مینیا توره‌های سیاه، یادگار روزهای سیاه

کامبیز درم‌پخش، یکی از کشف‌های زنده و استعدادهای ماندنی روزنامه‌نگاری این ملک در سالهای سیاه است - این ده‌بیست ساله - مسئول و متعهد و برهنه، سالهاست به شکار بی‌وقفه پلنگه‌ها مشغول است و به پختگی طرحها و استادی در کار و تمرین و ظرافت پیامی که می‌رساند مشهور.

نوجوان بود که کار در روشنفکر دوامی را نیمه‌کاره گذاشت و راهی غرب شد و چندسال بعد که بازگشت آلبومی داشت برآز طرحها و مضحک قلمی (کارنگاه‌هایی که در نشریات آلمان چاپ شده بودند، او در این فاصله استعداد به‌هرز رفته خود را پرورش داده بود.

در سالهای سیاه درآیندگان بودیم، باهم، او می‌کشید، گاه‌خودمان سانسور می‌کردیم و گاه نیز چاپ می‌کردیم و صبح زود سین و جیب‌وزارت اطلاعات و ساواک آغاز می‌شد. مینیا توره‌های سیاه یادگار آن روزهاست و ادامه یافته است، تا امروز. در این طرحها، او دنیای برخلافت مینیا توره‌های ایرانی و چینی (مادر) را به عنوان طرفی برگزیده (که خود انتخابی بسزاست) تا در آن به زبان کنایات و اشارات، از دردها بگوید. چه موفق است!

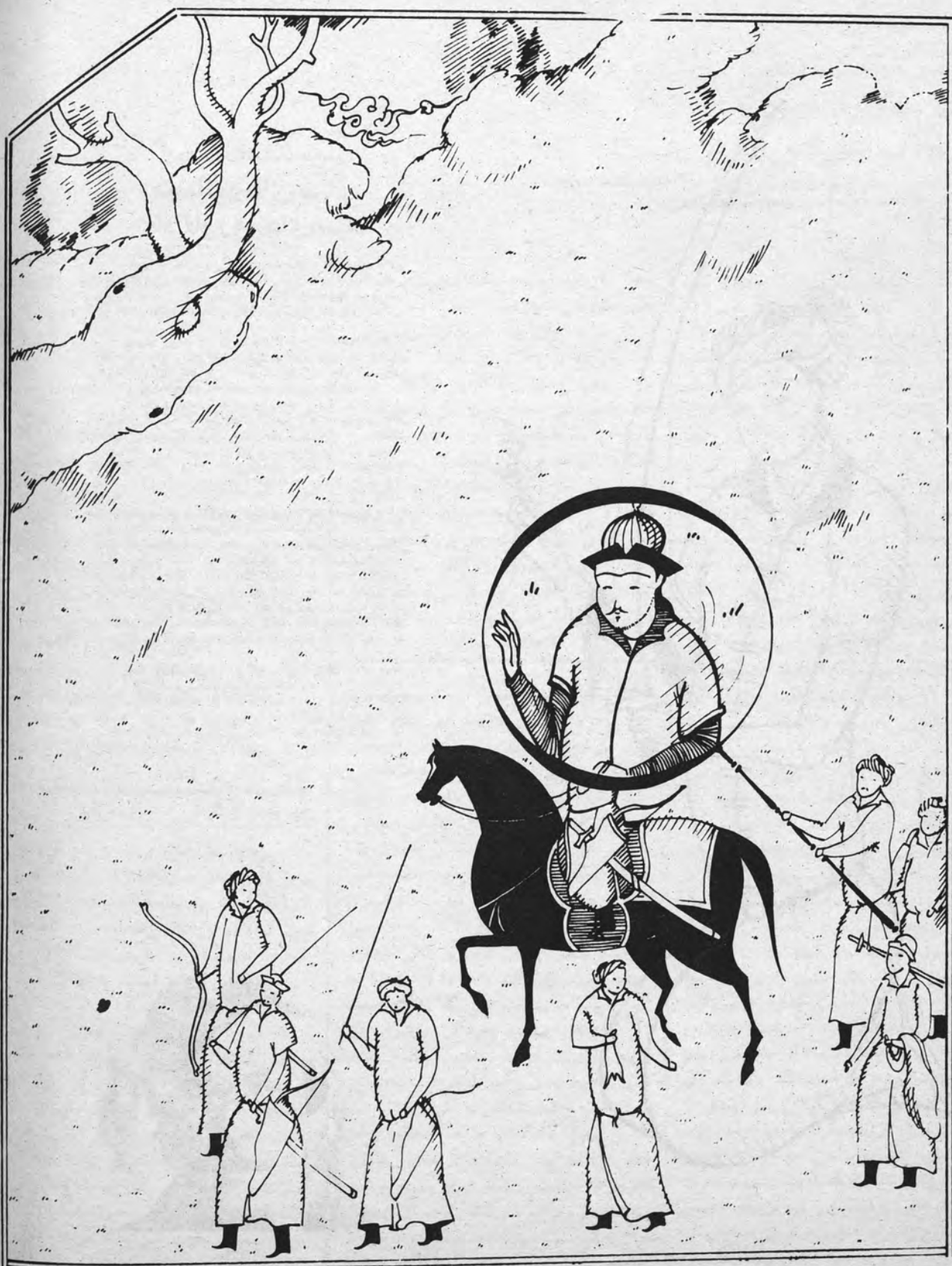
برای بسیاری از آنها خاطرات داریم. یک معاون «خودشیرین‌کن» وزارت اطلاعات، از آن جلادان بیان و اندیشه، کشف کردن آن آدمک چاق و ایله که پشت دیوارها پنهان است، با همه‌ی خوبی که در چهره‌اش پیداست، تصویر است! و یا دیگری در یافت آنجا که در مینیا تورها نشانده‌هایی از زندگی امروز می‌تسیند (اردک امریکائی، با مردی باکتوشلوان، کراوات با ماسک ضد گاز و...) حلقه‌ی ارتباطی پیام است با امروز. پس آنگاه دریافت پیام او برای دلنکان سخن‌چین ساواک و وزارت اطلاعات نیز مشکل نبود! دوباره «ممنوع قلم‌ش» کردند. اما اندیشه‌اش در محدوده ممنوع قرار نگرفت، نخست می‌کشید و بی‌اعضایش چاپ می‌کردیم، بعد جلو آنرا هم گرفتند.

باری. مینیا توره‌های سیاه هر کدام سخن از دوران سیاهی بر زبان می‌آورد که پشت سر ماست. دوران اختناق و درده، یس‌آزور پخش از مبارزه‌ایست که هنر و هم حرفه مقمسی قلم، با زور و تزویر و فشار و سانسور داشت. در عین حال، چاپ چندتایی از آنها تجلیلی تواند بود از کامبیز درم‌پخش به عنوان هنرمندی که تعهد و مسئولیت هنری خود را لحظه‌ی از یاد نبرد.

م. ب.

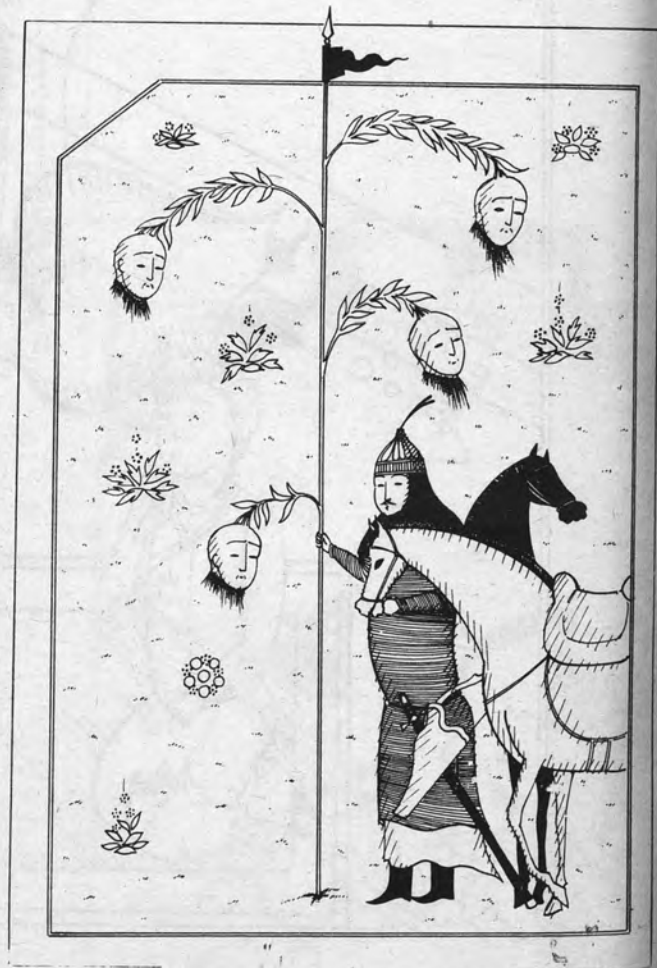
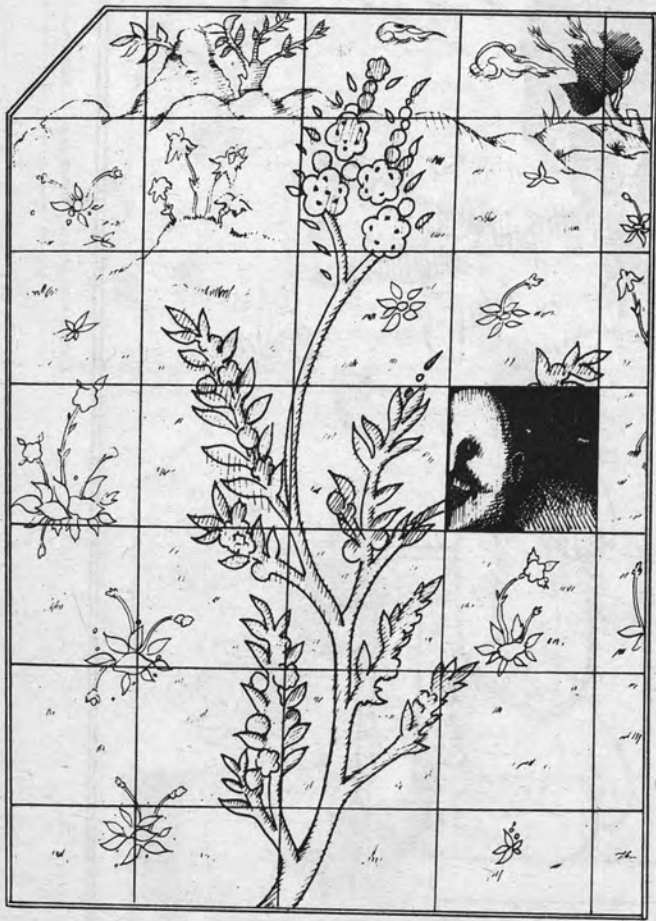




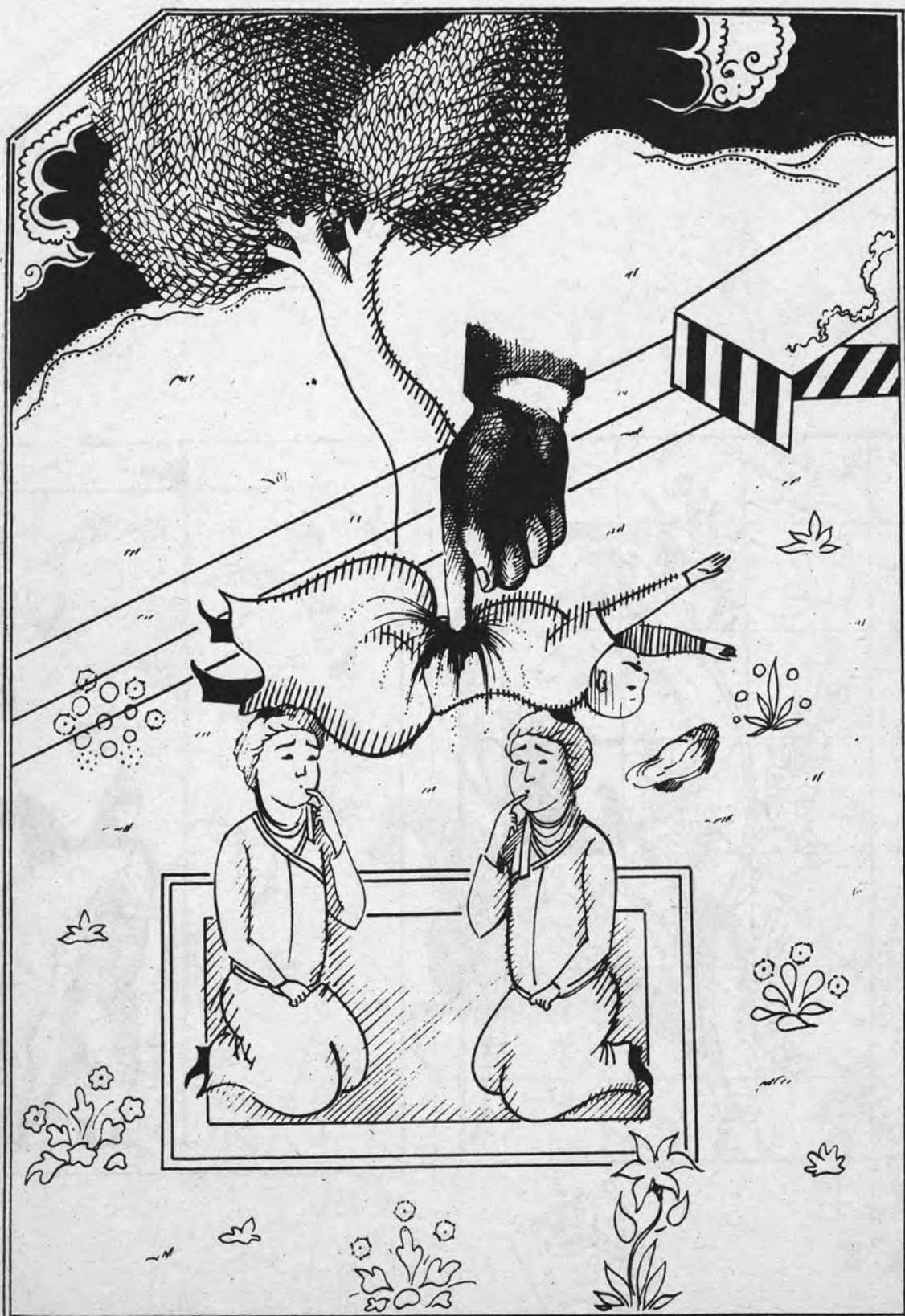


۲۹









28200 YA









20210228





Placencia



## هم‌زمان با مذاکرات سالت دو کابوس ارتش سرخ

غرب کم کم در برابر «استراتژی» جهانی شوروی حساسیت نشان می‌دهد

جای خاصی را اشغال کرده است. البته جنگی که ژنرال هاکت از آن یاد می‌کند بابتیروزی نیروهای ناتو به پایان می‌رسد. اما این «آخر و عاقبت خوش» را دوستانش به او تحمیل کرده‌اند. چرا که به گمان آنها داستان اصلی هاکت - که به زوال ارتشهای غرب منتهی می‌شد - اثرات روانی و خیمی به بار می-

شوروی حمله خود را به اروپای غربی آغاز کرده است...  
جان هاکت، ژنرال انگلیسی و فرمانده سابق ارتشهای شمال ناتو، آغاز بحران شرق و غرب را در کتاب خود «سومین جنگ جهانی: اوت ۱۹۸۵» بدینگونه توصیف کرده است. گویا این کتاب روی میز کار کارتر

کاپیتان «جک لانگتری» از لشکر دوم زرهی آمریکا، از فراز برج تانکس که در تپه ۴۰۲ موضع گرفته است به چشم‌انداز آسمان شرقی می‌نگرد. ناگهان در روشنائی رنگ باخته صبحدم نزدیک شدن توده‌ای عظیم از خودروهای زرهی را به سوی مرز به چشم می‌بیند. خود را به بلندگو می‌رساند...

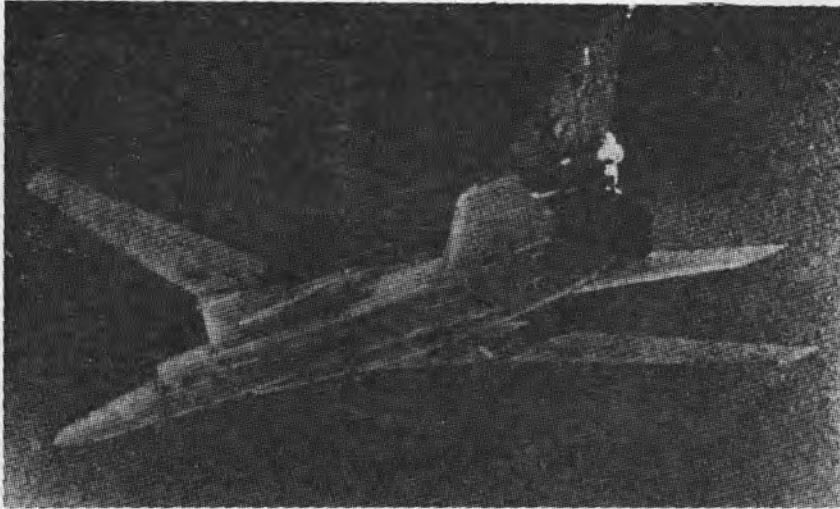
ناو هواپیما بر «مینسک» به ظرفیت ۴۰ هزار تن پدیده‌ای تازه در نیروی دریایی شوروی:



مارشال دیمیتری  
اوستینوف وزیر دفاع شوروی



قدرت هوایی، دریایی و زمینی شوروی؛ بمبافکن مافوق صوت تی-۲۶، ناوهای نفربر بی-تی-آر ۶۰ و بالآخره تانکهای تی-۷۲ ۴۱ تنی با سرعت ۱۰۰ کیلومتر در ساعت.



آورد.

در سال ۱۹۷۶، ژنرال روبر کلوز بلژیکی نیز که یکی از مسئولان مهم اتحادیه آتلانتیک شمالی به شمار می‌رفت در کتاب «اروپای بی‌دفاع» از حمله ناگهانی نیروهای پیمان ورشو، رسیدن آنها به رودخانه «راین» ظرف ۴۸ ساعت و شکست غیر قابل جبران نیروهای ناتو یاد کرده است. اخیراً یک سرگرد فرانسوی به نام «گی دولی» هم با نام مستعار فرانسوا کتابی زیر عنوان «ستون ششم» درباره جنگی احتمالی در اروپا نوشته است. به زعم این نویسنده نیز نیروهای پیمان ورشو در یک روز تعطیل عید پاک حمله به غرب را آغاز خواهند کرد و پس از چند روز به کمک عملیات خرابکارانه عمال شوروی و بازی حزب کمونیست فرانسه، به پیروزی دست خواهند یافت.

### دوشبج ترسناک

امسال اتحادیه آتلانتیک شمالی (ناتو) سی‌امین سالگرد تولد خود - و همچنین سی‌امین سالگرد استقرار صلح در اروپای غربی، را جشن می‌گیرد. و این حرف‌ریمون آرون که: «دوشبج ترسناک ذهن اروپا را را به خود مشغول کرده است: آزادی و ارتش سرخ» هیچگاه به اندازه امروز مصداق پیدا نکرده است. این حقیقتی است که ارتش سرخ، یعنی رکن اصلی نیروی نظامی پیمان ورشو با سرعتی سرسام‌آور تقویت و امروزی می‌شود.

طی ده سال گذشته نیروهای مستقر در اروپای شوروی به این شرح تقویت شده‌اند: تانک ۴۰ درصد توپخانه ۵۰ درصد، زره‌پوش ۷۰ درصد و هواپیماهای تاکتیکی ۲۰ درصد. عدم تعادل میان نیروهای پیمان ورشو و ناتو در حال حاضر خوفناک می‌نماید. به موجب گزارشهای مرکز بین‌المللی تحقیقات استراتژیکی لندن، در بخشهای شمالی و مرکزی اروپا نیروهای غرب دارای ۷ هزار تانک و ۲۳۵۰ هواپیمای جنگنده و نیروهای شرق دارای ۲۱ هزار تانک و ۴ هزار هواپیمای جنگنده هستند.

در بخشهای جنوبی نیز ارقام امیدوار کننده نیست، و در برابر ۴۳۰۰ تانک و ۹۴۰ هواپیمای غرب، شرق ۶۸۰۰ تانک و ۱۶۴۵ هواپیما در اختیار دارد.

تازه متحدان ناتو دیگر نمی‌توانند مثل گذشته به خود بیابند که: «روسها اگر هم از نظر کمیت بر ما پیشی گرفته باشند از نظر کیفیت ما از آنها جلوتریم». تا پایان سالهای ۱۹۶۰ هواپیماهای



روسی مستقر در آلمان شرقی قادر نبودند در صورت بروز بحران خیلی زیاد از مرزهای پیمان ورشو دور شوند. اما در حال حاضر وضع کاملاً تغییر کرده است. هواپیماهایی چون میگ - ۲۳ و سو - ۱۹ می‌توانند به راحتی از نروژ تا جنوب فرانسه را از روی جزایر بریتانیا دور بزنند، قابلیت نفوذ نیروی هوایی شوروی از این پس مشکل عمده اتحادیه آتلانتیک شمالی است، چرا که نیروهای پیمان ناتو به اندازه کافی در زمینه سلاحهای ضد هوایی پیشرفت نکرده‌اند.

در حال حاضر هیچکس در غرب منکر این حرف جیمی کارتر نیست که دو سال پیش در کنفرانس سران کشورهای عضو ناتو در لندن گفت: «نیروهای پیمان ورشو در اروپا بیشتر از آنچه برای هدفهای تدافعی لازم است، تقویت شده است.» این افزایش قدرت شوروی، به قول ریچارد ویرل مشاور سناتور جکسون در امور امنیتی، انسان را به یاد قدرت‌گیری آلمان در سالهای ۳۰ می‌اندازد. به طوریکه ژنرال دیوید جونز رئیس ستاد فرماندهی مشترک آمریکا می‌گوید: «هرگز از آن زمان به بعد، جهان شاهد قدرت‌گیری نظامی یک کشور نیرومند نبوده است.»

مخصوصاً که این قدرت طلبی متکی بر نظریه ملهم از «بلیتز کریگ» باشد و تقویت نیروی زرهی و مکانیزه پیمان ورشو در جهت به زانو در آوردن اروپا طی چند روز، و نه چند ماه، صورت گرفته باشد. شوروی برای پیاده کردن این نظریه نه تنها اسلحه کافی، بلکه سازماندهی مناسبی را نیز تدارک دیده است. سی و یک لشکر «اروپائی» شوروی به حد اکثر ظرفیت خود از نظر سرباز، اسلحه و مهمات رسیده است و آمادگی کامل دارد که چهار ساعت بعد از فرمان حمله، یورش خود را آغاز کند.

برژینسکی مشاور امنیتی کارتر اخیراً در مصاحبه‌ای با مجله «پانزده کشور ناتو» اعلام کرد: «اتحادیه ناتو باید برای رویارویی با بحرانهایی که در خارج از منطقه زیر پوشش پیمان آتلانتیک شمالی پا می‌گیرد، تجهیز شود.» برژینسکی به عنوان مثال از عملیات فرانسه در ژئیر در سال ۱۹۷۷ یاد می‌کند. ژنرال هگ نیز لزوم «هشیاری ناتو در برابر فعالیتهای شوروی در سطح جهانی» را یادآور می‌شود.

شاید غرب به پیاده کردن طرح اتحاد «سه اقیانوس»، که از سوی یکی از کارشناسان نظامی آمریکا عنوان شده است، مجبور باشد، این طرح ایجاد یک «زنجر اتحاد دریائی» از

اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند و اقیانوس آرام را پیش‌بینی می‌کند.

اما عملی شدن چنین طرحی مستلزم آنست که اروپا به طور کاملاً مستقل و بی‌نیاز از مواد اولیه کشورهای جهان سوم، بتواند در عرصه بین‌المللی به عنوان قدرتی نظامی ظهور کند. شاید اروپا از نظر امکانات چنین توانائی را داشته باشد، اما کوه آن اراده سیاسی لازم! شوروی هم امکانات لازم را دارد و هم اراده سیاسی را.

### استراتژی مسکو در آسیا و آفریقا

از آنگولا تا ایتوبی، از یمن تا افغانستان، رویدادهای آفریقا و آسیا طی سه سال گذشته نشان از وجود «استراتژی بزرگ» شوروی می‌دهند. این استراتژی آنقدر محتاطانه طرح ریزی شده است که ستیز غربیها را باعث نشود. اما در عین حال آنقدر هم گستاخانه هست که از بهره‌گیری از تمام امکانات چشم‌پوشد. امکاناتی چون استفاده کامل از نیروهای نظامی کوبائسی، استفاده از سلاحهای مافوق مدرن، ایجاد پل-های هوائی و اعزام کارشناسان و ژنرالهای روسی...

در این یکی‌دوماه اول سال مسیحی جاری نیز شوروی برای حفظ تسلط خود بر چند منطقه حیاتی، استراتژی خود را دنبال می‌کند. اما انقلاب ایران، بحران چین و ویتنام، بی‌آمدهای امضاء صلح مصر و اسرائیل در خاورمیانه دولتهای غربی را هشیارتر کرده است.

جمهوری دمکراتیک آلمان در حال حاضر یکی از برکهای برنده شوروی در عملیات آفریقائی این کشور است، عملیاتی که به منظور ایجاد یک شبکه جاسوسی و خدمات امنیتی داخلی در آنگولا، موزامبیک، گینه بیسائو، یمن جنوبی و ایتوبی صورت می‌گیرد. هدف دیگر این عملیات، که در چارچوب «همکاریهای» سیاسی ادامه دارد، تشکیل احزاب سیاسی، تسلط بر سندیگاهها، سازمان‌های تبلیغاتی و بعضی از موسسات آموزشی است. و بالاخره جنبه دیگر عملیات، کمک‌های نظامی است و در این زمینه آلمان شرقی به نفع کا - گ - ب و ارتش سرخ در آفریقا نقشی حساس به عهده گرفته است، تعداد کارشناسان و مشاوران آلمان شرقی در آفریقا را ۵ هزار نفر برآورد کرده‌اند. حضور آنها در میان اشغالگران شایا در ژئیر در سال گذشته شاهد این ادعاست.

البته بار سنگین تلاشهای نظامی

شوروی در آفریقا کماکان به دوش کوباست. نزدیک به یک چهارم کل نیروی نظامی هاوانا یعنی تقریباً ۴۵ هزار سرباز کوبائی در حال حاضر در ۱۳ کشور آفریقائی مستقرند. ۲۰ هزار سرباز و ۵ هزار مشاور نظامی تنها در آنگولا رژیم آگوستینونتو را یاری می‌دهند و ۱۹ هزار سرباز نیز در ایتوبی - به‌رغم تردیدهای اولیه کاسترو - به رژیم منگیستو هایلهماریام در سرکوبی شورشیان ارتیره کمک می‌کنند.

از طرف دیگر، شوروی موضع محکمی نیز در جاده نفت برای خود دست‌وپا کرده است. مثلاً در یمن جنوبی - همین‌ماه گذشته بود که نیروهای جمهوری کوچک خلق یمن جنوبی به جمهوری مورد حمایت عربستان سعودی و آمریکا در شمال یمن حمله کردند. ۱۲۰۰ مشاور روسی این عملیات را به منظور اعمال فشار بر عربستان سعودی، رهبری می‌کردند.

شوروی در افغانستان نیز به منظور نجات رژیم طرفدار شوروی نورمحمد تره‌کی وارد عمل شده است. پرواز هلیکوپترهای سنگین و راهی شدن زره‌پوشهای روسی به سوی کابل شاهد این ادعاست.

بنابراین گویا فعالیتهای قدرت طلبانه شوروی در اثر غیبت‌های گاه‌وبیگاه مرد شماره یک کرملین متوقف نمی‌شود. ناوهای جنگی شوروی اوایل این ماه سری هم به آبهای خلیج کامران در ویتنام زدند. شوروی بی‌شک با استفاده از بحران چین و ویتنام قصد دارد به یکی از مطلوبترین هدفهایش یعنی استفاده از بهترین پایگاه دریائی آسیائی که با هزینه‌های سرسام‌آوری توسط آمریکاساخته شده برسد. اگر چنین شود، امکانات ناوگان شوروی، در اقیانوس آرام به علت رفع نگرانی از ولادیوستوک، چند برابر خواهد شد.

سال گذشته کتاب سفید «دفاع» ژاپن به تقویت ناوگان شوروی در اقیانوس آرام (۷۵۰ ناو در برابر ۵۵ ناو ناوگان هفتم آمریکا) اشاره کرده و آن را «تهدیدی مستقیم برای راههای دریائی ژاپن» دانسته بود. شاید این نظر کارشناسان درست باشد که شوروی از عقده محاصره رنج می‌برد. استراتژی محاصره‌ای شوروی برای اروپایبها، چینی‌ها و ژاپنی‌ها بیشتر از سایر کشورها محسوس است.

کوتاه شده از مقاله ژرومومولن - اکسپرس



زندگی کارگران ایران در ۵۰ سال اخیر سراسر  
به مبارزه گذشته است

# جشن جهانی اول ماه مه و مبارزات کارگران ایران

- کارگران شرکت ملی نفت ایران سهم بسیار مؤثری در مبارزات  
کارگری ایران داشته‌اند
- کارگران ایران پس از ۲۵ سال اول ماه مه را علناً جشن میگیرند

# کارگران جهان متحد شوید







کارگران ایران، پس از ۲۵ سال اختناق و دیکتاتوری، امسال امکان یافته‌اند، روز اول ماه مه را علنی جشن بگیرند و کار را به مناسبت فرا رسیدن عید جهانی کارگران تعطیل کنند. این عید و این جشن جهانی بر کارگران ایران مبارکباد. کارگرانی که با اعتصاب‌های شکننده‌شان رژیم سر سپرده محمدرضاشاهی را از پای درآوردند و ملت را از دست این ازدهای هفت‌سر رهانیدند.

اول ماه مه، عید جهانی کارگران، سابقه‌ای به تقریب صدساله دارد. این روز و این عید، از درون بزرگترین کشور سرمایه‌داری برخاسته است. این تاریخ به وقایعی بازمی‌گردد که در سال ۱۸۸۶ در آمریکا اتفاق افتاد. شرایط زندگی کارگران در آن سالها بی‌نهایت دشوار و ساعات کار فرساینده بود. کارگران بیش از ۱۴ ساعت و گاه تا ۱۸ ساعت در روز کار می‌کردند تا سرمایه‌داران کیسه‌های خود را پر کنند، آمریکا برای سرمایه‌داران بهشت روی زمین بود. در این شرایط اعتراض کارگران سرتاسر آمریکا را فرا گرفت و بیش از ۶۰۰ هزار تن به اعتصاب دست زدند. روز اول ماه مه ۴۰۰ هزارتن از کارگران آمریکا به تظاهرات پرداختند اما چنانکه دور از انتظار هم نبود، پلیس این تظاهرات را به خون کشید و چهارتن از رنجبران را به قتل رساند. روز چهارم ماه مه، کارگران بار دیگر برای اعتراض کشتار بیرحمانه دست به تظاهرات زدند. این بار دغلكاران آماده‌تر بودند. بمبی در میان جمعیت انداختند که بر اثر آن تعداد زیادی کارگر و پلیس کشته شد، و خود بهانه‌ای برای سرکوبی کارگران گشت. زندانها از کارگران پر شد و رهبرانشان به اعدام محکوم شدند. سه سال بعدنخستین کنفرانس بین‌المللی دوم به مناسبت بزرگداشت

تظاهرات اول ماه مه شیکاگو، این روز را روز همبستگی کارگران جهان اعلام کرد. و از آن پس این روز همواره در تمام سالها در اغلب کشورهای جهان به تظاهرات پرشکوه کارگران گذشته است. در کشورهای سوسیالیستی، در این روز، اجتماعات چند میلیونی همبستگی خود را با یاران هم طبقه خود در جهان سرمایه‌داری که هنوز کارگران حکومت را بدست نگرفته‌اند، اعلام می‌کنند.

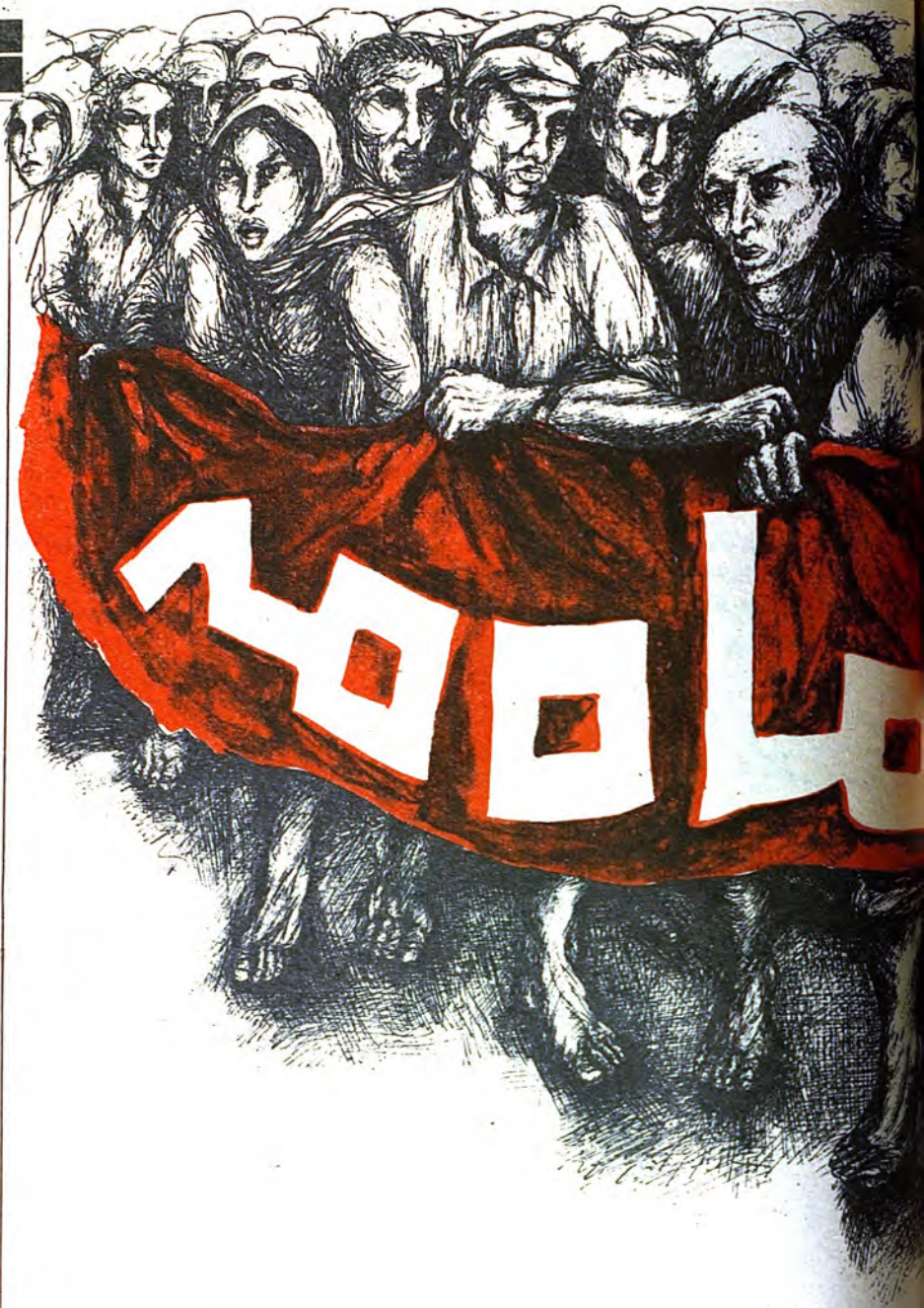
### در ایران

در ایران جشن کارگری اول ماه مه سرنوشت غم‌انگیزی داشته است، زیرا کارگران ایران همواره در بدترین شرایط به بزرگداشت این روز پرداخته‌اند. روز اول ماه مه را ناگزیر باید در ارتباط با مبارزات کارگری در سرتاسر جهان نگرست. این روزی است که می‌توان در آن به دستاوردهای یکساله کارگری نگاه کرد. اگر درخشان و درخور باشد به جشن برخاست و اگر مایوس کننده و ناچیز باشد، به

تظاهرات پرداخت و حقوق کارگری را مطالبه کرد. در ایران، امسال برآستی، فرصت باز نگرستن پیش آمده است. نه تنها در روز اول ماه مه، بلکه در تمامی روزهای از دیهیمت می‌توان این کارنامه را سنجید.

در ایران، نخست‌بار، کارگران در سال ۱۳۰۰ روز اول ماه مه را جشن گرفتند. پس از آن در دوره رضاخانی همواره این عید در اختفا برگزار شده است. تنها در سال ۱۳۲۰ بود که ۲۵۰ هزار تن در روز اول ماه مه به تظاهرات دست زدند. در





سندیکا‌های کارگری تهران در سال ۱۳۰۰، در اتحادیه کارگران تهران جمع شدند و به یاری همین اتحادیه بود که برای نخستین بار در نهضت کارگران ایران، روز اول ماه مه در ایران جشن گرفته شد. و نیز در سایه مبارزات همین اتحادیه بود که دولت وثوق‌الدوله مجبور شد آزادی عمل اتحادیه‌های کارگری و ۸ ساعت کار در روز را بپذیرد:

با تشکیل شورای مرکزی اتحادیه-های حرفه‌ای، مبارزه کارگران ایران علیه ستم سرمایه‌داری وارد مرحله تازه‌ای شد. در سال ۱۳۰۴ دولت که از اتحاد کارگران به وحشت افتاده بود فعالیت شورا را ممنوع کرد. اما کارگران دست از مبارزه کشیدند و به فعالیت‌های خود ادامه دادند.

در سال ۱۳۰۷ کارگران ساختمان راه آهن سرتاسری ایران در شمال، توانستند یک اتحادیه زیرزمینی تشکیل دهند. اتحادیه مزبور در سال ۱۳۱۱ در نوشهر دست به اولین اعتصاب خود زد و توانست از بوقه آزمایش باموفقیت سر برآورد. به همین جهت اعضای اتحادیه رو به فزونی گذاشت.

### اتحاد کارگران

در سال ۱۳۲۰ حزب توده ایران توانست به اتحاد و اتفاق کارگران ایران شکل. تازه‌ای بدهد و در اواخر سال ۲۱ موفق شد ۳۰ هزار کارگر را در اتحادیه‌ها متشکل سازد. از سال ۱۳۲۳ مبارزات شکل نوینی به خود می‌گیرد، و در نتیجه مبارزات مستمر کارگران لایحه قانون کار به مجلس برده می‌شود. لایحه‌ای که در آن ۸ ساعت کار روزانه، دو هفته مرخصی سالانه با استفاده از حقوق، ۶ هفته مرخصی برای زنان کارگر باردار، منع استفاده از کار کودکان تا ۱۲ سالگی و تامین بیمه‌های اجتماعی برای کارگران در نظر گرفته می‌شد. اما مرتجعان مجلس دوره ۱۴ مانع مباحثه درباره این لایحه شدند.

کارگران، به مبارزه خویش ادامه دادند و در سال ۱۳۲۵ دولت ناچار از تصویب قانون کار شد. با تصویب لایحه، دولت مرخصی کارگران در روز اول ماه مه را نیز به رسمیت شناخت. در همین سال حداقل دستمزد به میزان ۴۰ ریال برای نواحی نفت-خیز خوزستان و ۳۰ تا ۳۵ ریال برای دیگر نواحی ایران تعیین شد. اما طبیعی بود که سرمایه‌داران، کارخانه‌داران و از جمله

در ۱۳۰۰ کارگران ایران موفق شدند شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای را بنیاد نهند در این سال تنها در تهران ۱۵ سندیکای کارگری پا گرفته بود. پیش از آن در سال ۱۲۹۷ شمسی در شهرهای تهران، تبریز، رشت، اصفهان و چند شهر دیگر جنبش سندیکائی قوت گرفته بود، در سال ۱۲۹۸ نیز اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها، برای نخستین بار دست به اعتصاب زده بود. به این ترتیب زمینه‌های لازم برای تشکیل شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری فراهم آمده بود.

دوره محمدرضا پهلوی، جز در چند سال اول، این وضع بدتر و هراسناک‌تر بوده است. در تمامی ۲۵ سال گذشته که کارگران جهان روز اول ماه مه را جشن گرفته‌اند، کارگران ایرانی چنین فرصتی نیافته‌اند و در رژیم محمدرضاخانی اصولاً چه کسی یارای سخن گفتن از روز کارگر را داشت.

امسال که به‌همت همه خلق‌های ایران، دیگر رژیم پهلوی بر ایران حکمرانی نمی‌کند، فرصت خوبی، برای نظر انداختن به مبارزات طبقه کارگران ایران است:



شرکت نفت ایران و انگلیس از اجرای قانون کار سر باز می‌زدند. به همین جهت مبارزه کارگران تا مدتی مصروف این شد که قانون کار به اجرا درآید.

در سال ۱۳۲۹ همزمان با اوج گیری نهضت ملی، مبارزه طبقه کارگر ایران شدت گرفت. اعتصاب همگانی کارگران خوزستان، در این دوره روی داد. دولت به اعتصاب با گلوله پاسخ داد. ۱۸ کارگر و سه کودک کشته شدند. کارگران دیگر نقاط ایران بیکار نشستند. و با اعتصابها و تظاهرات از کارگران مناطق نفت‌خیز پشتیبانی کردند. دولت و شرکت نفت ناگزیر به عقب‌نشینی شدند و برخی از خواسته‌های اقتصادی و سیاسی کارگران برآورده شد.

تنها در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ در کارخانه‌ها و موسسات بزرگ ایران، بیش از ۲۰۰ اعتصاب روی داد که مهم‌ترین آنها اعتصاب کارگران سمنان، کارگران راه آهن سرتاسری، و اعتصاب کارگران کارخانه‌های تبریز و چالوس بود. تا سال ۱۳۳۰ بیشتر اعتصابهای کارگری ایران جنبه اقتصادی و مطالباتی داشت، اما از این سال، خواسته‌های سیاسی با دیگر خواسته‌ها توأم شد.

### سالهای سیاه

کودتای ۲۸ مرداد طبعاً اوضاع را دیگرگون کرد و هرچند نتوانست جلو ادامه مبارزات طبقه کارگر ایران را بگیرد اما سالهای سیاهی را پیش آورد. مبارزات بیشتر صورت زیرزمینی و مخفی به خود گرفت، امپریالیسم خوشبین چینی تصور می‌کرد که نطفه مبارزه کارگری را در ایران کشته است. اما اعتصاب مرداد ۱۳۳۴ کارگران در آبادان، همه آن خواب و خیالها را درهم ریخت. این اعتصاب با موفقیت پایان یافت و بر حقوق کارگران افزوده شد. دو سال بعد در ۱۳۳۶ کارگران نفت مسجدسلیمان و آغاچاری اعتصاب دیگری را پی‌ریزی کردند. آنها خواستار اضافه دستمزد بودند. همزمان با آنها کارگران کارخانه‌های آذربایجان تهران و معادن رباط کریم، به اعتراض به شرایط سخت زندگی، دست به اعتصاب زدند. اوضاع بگفته‌ای شد که سراسر سال ۱۳۳۷ را اعتصاب فراگرفت و حتی در ۲۳ فروردین این سال ۱۲ هزار راننده تاکسی در تهران اعتصاب کردند. دولت از اوضاع این سال بشدت ناراحت شد چنانکه دکتر اقبال نخست‌وزیر وقت در مجلس گفت که: «از این کلمه اعتصاب بدم می‌آید... این لغت را توده‌ایها آوردند.»

سال ۱۳۳۸ را می‌توان سال اعتصاب ایتالیائی لقب داد. به اعتصاب کم‌کاری لقب اعتصاب ایتالیائی داده‌اند. در این روش‌های آن که کارگران دست از کار بکشند، با کم‌کاری سرمایه‌داران را وادار به زانو زدن می‌کنند. ۳۰ هزار کارگر کوره‌پزخانه‌های تهران در این سال (خردادماه) دست از کار کشیدند. به دستور شاه کارگران را به گلوله بستند و ۵۰ تن کشته شدند، مأمورین سازمان امنیت صدها نفر را نیز به زندانها انداختند. اما اعتصاب از نقاط دیگر سر بلند کرد. کارگران کارخانه‌های «پشمیافی»، «شهنواز» و «شهرضا» اصفهان دست به اعتصاب ایتالیائی زدند تا از شر کشتار در امان بمانند.

در مهرماه ۱۳۳۹ کارگران ساختمانی سد از برای گرفتن اضافه دستمزد و تقلیل ساعات کار اعتصاب کردند. در دی‌ماه همان سال انفجار در معدن زغال‌سنگ شمشک سبب کشته شدن ۲۱ کارگر شد. کارگران ماشین مهندس معدن را سنگباران کردند و به تظاهرات علیه دولت و کارفرمایان دست‌زدند.

### سال اوج مبارزه

اعتصابها در سال ۴۰ از فروردین ماه شروع شد. کارگران کارخانه‌های «نختاب» و «شهنواز» اصفهان به عنوان اعتراض به اخراج کارگران دست از کار کشیدند. در اردیبهشت ۱۳۴۰ کارگران نفت مسجدسلیمان اعتصاب کردند. در همان روزها ۸۰۰ راننده شرکت نفت همبستگی خود را با کارگران اعتصابی اعلام کردند. در خرداد ماه کارگران چهار کارخانه نساجی اصفهان دست از کار کشیدند. در شهریور ماه ۱۳۴۰ آتش‌نشانیها و رفتگران لنگرود دست به اعتصاب زدند. یک ماه بعد کارگران منجیل اعتصاب کردند. در آبان ماه عده‌ای از کارگران از روزنامه‌ها خواستند تا خواسته‌هایشان را منعکس کنند. در دی ماه عده‌ای از کارگران بیکار در حالی که شعارهایی در دست داشتند در جلو نخست‌وزیری اجتماع کردند. در همین ماه سه هزار نفر کارگران بیکار در بندر معشور دست به تظاهرات زدند. در اواخر دی ماه کارگران کارخانه حریربافی اصفهان دست از کار کشیدند. در حقیقت سال ۴۰، را سال اوج مبارزه کارگران باید دانست.

سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ نیز مبارزات کارگران ادامه یافت. در آذر ماه سال ۱۳۴۳ شانزده هزار راننده تاکسی در تهران اعتصاب کردند. دولت وساطت نقلیه ارتش را به

خیابانها ریخت و اعتصاب‌شکنی کرد. این اعتصاب سه روز با وحدت ستایش‌انگیزی ادامه داشت و سرانجام هم دولت تا حدودی عقب‌نشینی کرد.

در سال ۱۳۴۷ اعتصاب نفتگران آبادان یک نقطه نورانی در مبارزه کارگران ایران به حساب می‌آید. سال ۴۹ کارگران نساجی یزد، اصفهان، کارگران جلغا و کارخانه‌های آریا و شاهین، مقدم، فخر ایران، نورد اهواز، رانندگان شرکت واحد برای مدتها دست از کار کشیدند.

مبارزه رفتگران آبادان، اعتصاب و راهپیمایی ۴۰۰۰ کارگر جهان چیت در کرج، اعتصاب کارگران ماشین‌سازی اراک، کارخانه گونی‌بافی، نورد اهواز، کارگران زغال‌سنگ، چیت‌سازی شهر ری، از جمله اعتصابهای سال ۵۰ هستند.

سال ۱۳۵۵ با اعتصاب کارگران ایران‌ناسیونال، اعتصاب کارگران چاپخانه ۲۵ شهریور (افست) کارگران کارخانه‌های «شهنواز» صنایع پشمیافی، «الیاف»، پتروشیمی بندرشاهپور، چیت‌سازی تهران، زغال‌سنگ شاهرود، نفت آبادان و... نقش می‌بندد.

سال ۱۳۵۶ با اعتصاب کارگران راه‌آهن، کبریت‌سازی توکلی، الکتریک، زاگروس در روز اول ماه مه. کشتارگاه تهران، کارگران ارج، سیمان آبیگ، بنز خاور، کفش بلا، کارتن‌سازی ایران، دخانیات تهران و... همراه است.

### سال برانداختن

سال ۱۳۵۷ سال محسوس و ملموسی در تاریخ اعتصابهای کشور است. سراسر کشور یکپارچه اعتصاب است. همه کارگران و کارکنان و کارمندان در اعتصاب بسر می‌برند تا رژیم پهلوی را شکست دهند و طرد کنند. مبارزه کارگران بویژه کارگران صنعت نفت در این سال نقش بسزائی در شکست رژیم دارد.

بر اثر همه این تلاشها و اعتصابهاست که امسال کارگران ایران می‌توانند اول ماه مه را در شرایط علنی جشن بگیرند. این جشن بر همه کارگران و رزمندگان راه آزادی فرخنده باد.

۱- ۸ ساعت کار در روز در سال ۱۸۵۹ به علت مبارزات سخت کارگران در استرالیا پذیرفته شده بود.

۲- این گزارش با استفاده از «مبارزات طبقه کارگر ایران» از انتشارات حزب توده ایران نوشته شده است.



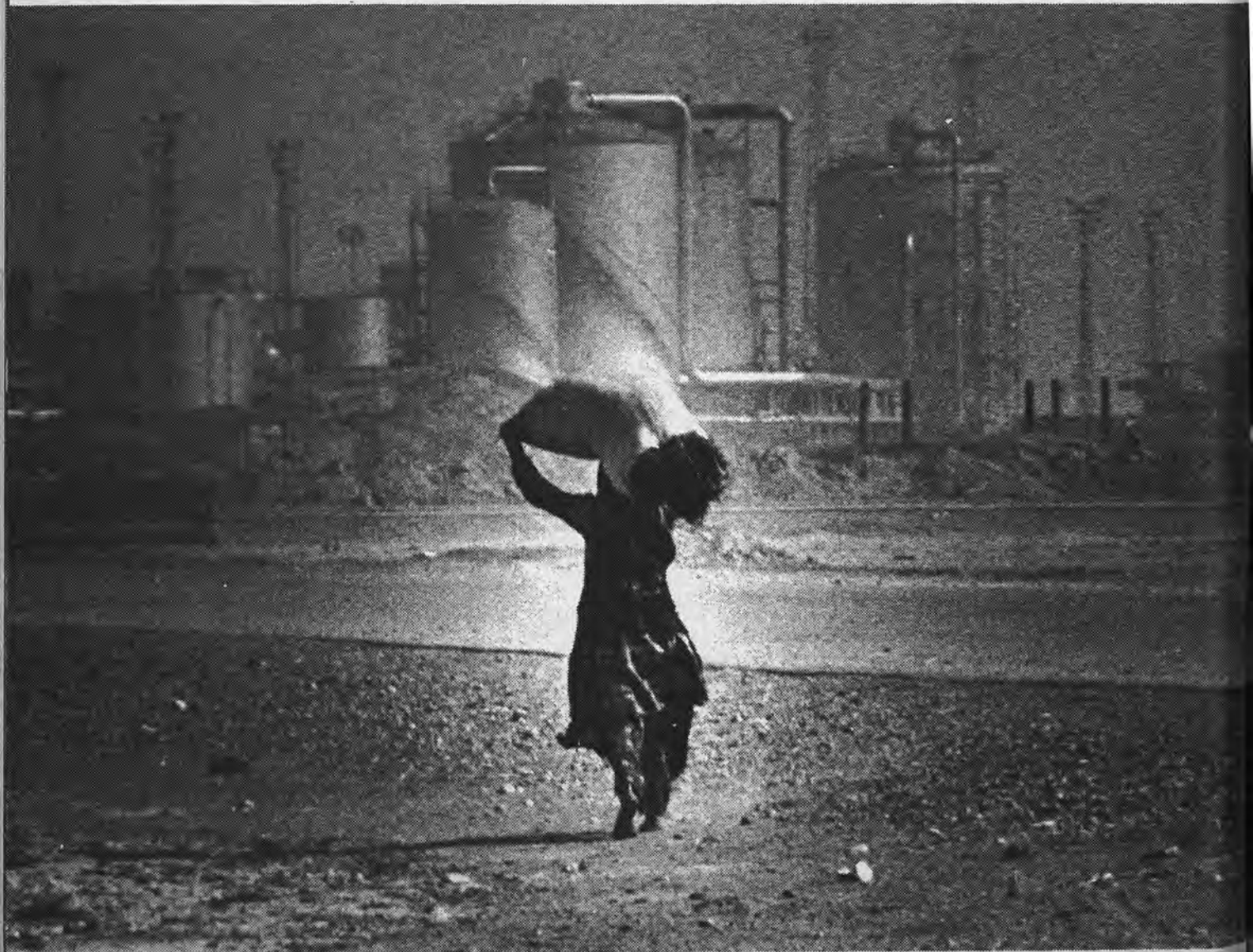
# نگاهی به زندگی کارگران جنوب

«افکار، نقشه‌ها و شعارهای چپ و راست سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و انقلابی به کنار، به ما يك زندگی سالم بدهید.»  
امروز حصیرآباد سراسر آرزوست. آرزوی بهره‌مند شدن از حداقل يك زندگی انسانی. لیکن رهاورد انقلاب برای مردم حصیرآباد و حصیرآبادها، تنها نباید خانه‌ای مقاوم در برابر سرما و گرما، و آب و برق و اتوبوس مجانی باشد. هر چند که شاید آنها از انقلاب همین را - فقط - بخواهند، اما انقلاب، آن گاه که در بنیادهای فکری آنها در جهت تقویت فرهنگی‌شان سنگی محکم را نیز پی ریزد، به رسالت تاریخی خود عمل کرده است.

کاوه گلستان

اما این زندگی ما است. و خد را شکر که هنوز سرپناهی داریم.  
حصیرآباد دختر فلجی است که مادرش روزها او را در میان زباله‌ها، به امید خدا، رها می‌کند و پی کار خود - کلفتی در خانه دیگران - می‌رود. هنگام غروب دخترک خود را کشان‌کشان به آلونک محقرشان می‌رساند. حصیرآباد خشم پسر دوازده ساله پرشوری است که آرزویش فرو کردن کله شاه در میان زباله‌ها و لجن اطراف حصیرآباد است. حصیرآباد اشک زن جوانی است که شوهرش را ساواک به دلیل پخش اعلامیه در آلونک‌ها شکنجه و در نتیجه زمین‌گیر کرده است.  
حصیرآباد جوانی است که می‌گفت

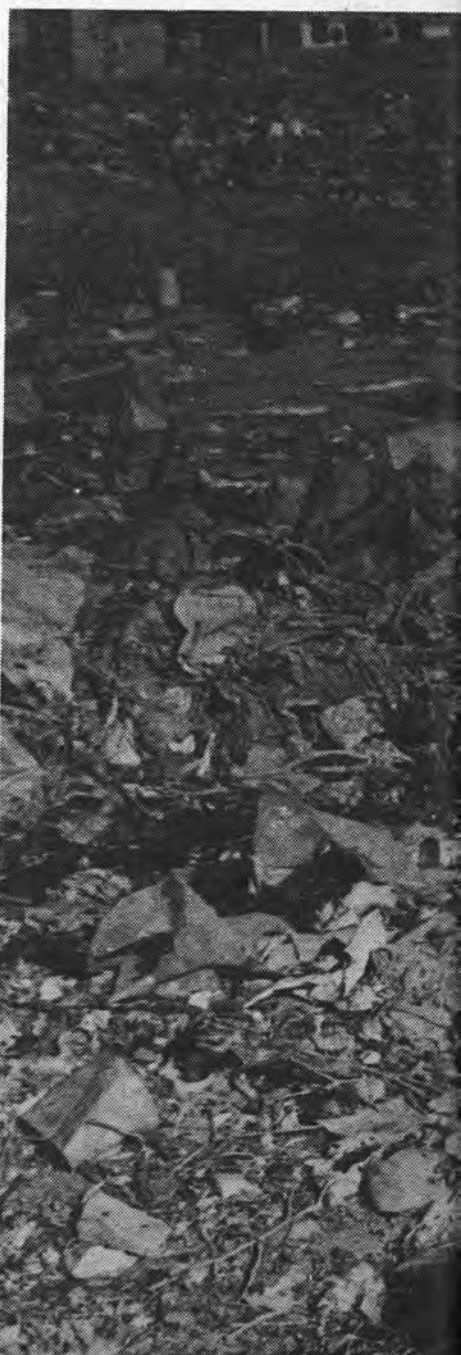
اینجا اهواز است، مرکز مهم صنعت ایران. مرکزی که از آن روزانه بیونها ریال روانه جیب دیگران می‌شد.  
ما درون زباله‌ها و لجن متعفن همراه گاو و سگ و گوسفندهایمان زندگی می‌کنیم. اینجا «حصیرآباد» است و ما باله‌است که اینجا هستیم. سالهائی که دیگران با سنگ مرمر خانه ساختند و درون آن حمامهائی تراشیده شده از فیسترین کریستال اطریشی برپا کردند و از سقف‌ها لوسترهای چند صد کیلوئی آویختند تا همه‌جا روشن شود، و خوب روشن شود، تا دیگران ببینند، و خوب ببینند، که ما پول داریم، و زیاد داریم، که زندگی خوش از آن ماست.



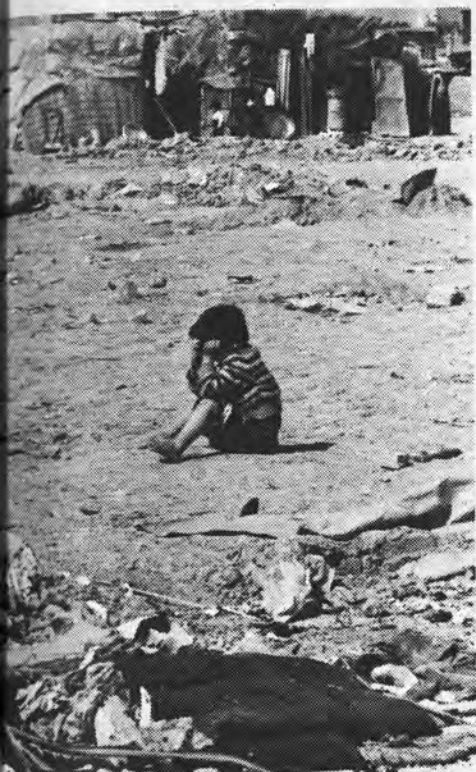


















حمله يك عضو حزب  
جمهوری اسلامی به حسین مهري

# آقای مهري، ماموریت دارد!

مهري: نامه آقای عراقي را بخوانید، ببینید کی تهمت می زند!  
عراقي: آقای مهري ناسزا گویی می کند، تهمت می زند، حمله کینه آلود می کند!

آقای مهري پس از خواندن نامه زیر که از یکی از خوانندگان گرامی ما، آقای محسن عراقي، به دستمان رسیده است، از ما خواست این توضیح را در صدر آن بگذاریم تا از بروز هرگونه سوء تفاهم پیشگیری شود.

توضیح آقای مهري:

۱- در این نامه که ذیلاً می خوانید آقای محسن عراقي مرا به «ناسزاگویی و تهمت و حمله کینه آلود» متهم کرده اند. خوانندگان گرامی که نوشته های مرا خوانده اند پس از خواندن نامه آقای محسن عراقي داوری خواهند کرد که ناسزاگویی و تهمت و حمله کینه آلود کار کیست. خواهید دید که آقای محسن عراقي بارها در این نامه، باران اتهام بر من باریده اند، از جمله این که «افرادی چون آقای مهريها قصد اجرای ماموریت های فوری داشته اند» و «دروغ و ناروا به خورد مردم می دهند» و...

به این اتهام ها که ایراد آن ها با هیچ کدام از معیارهای اسلامی و انسانی و وجدانی نمی خواند پاسخ نمی دهم. تنها امیدوارم که ایشان در درك مفاهیم انسانی اسلام موفق شوند.

۲- اما آن جا که خواسته اند از من به عنوان شخصی که بارهبری انقلاب سرستیز دارد یاد کنند بی درنگ به یاد شگردهای دوران طاغوتی افتادم. فکر کرده اند می توانند با این شیوه ناساز، راه بندها ایجاد کنند.

زهی تصور باطل!

من ستیزه ندارم، انتقاد دارم. مگر شما اعتقاد ندارید که جز معصومین، همه انسان ها جایز الخطا هستند؟ بنابراین، هر کس، حتی محبوب ترین کس ممکن است اشتباه کند و متوجه نکردن او به اشتباهش، خیانت است، اصلاً سکوت در جایی که چیزی خلاف منطق رخ می دهد، خیانت است.

شاید اختلاف نظر من و آقای محسن عراقي در این است که من فکر کردن را ذمه و فریضه هراسانی می دانم، خودم فکر می کنم و هرگز این مهم را به دیگری واگذار نمی کنم و آن جا که فکری را درخور پذیرش بینم به پیشواز آن می روم. دیگر آنکه از ایشان خواهی می کنم کسی را به توپ و تشر و تهمت و ناسزا نیندند و سعی نکنند مرا بترسانند. فایده ندارد. سعی کنند دریابند من چه گفته ام و چه می گویم. مسلمان، بدون سند و مدرک، کسی را به باد اتهام نمی گیرد، تنها به خاطر این که آن شخصی، حرف هایی می زند که موافق میل او نیست. این قدر تندخو نباشیم. احساس قدرت نباید ما را از تعادل بی نیاز کند. انسانی که به خود مطمئن است، نباید از جا در رود. او در برابر افکار متفاوت، باید سعه صدر و تحمل داشته باشد.

شاید روزی پاسخ سطر سطر نوشته ایشان را بدهم.

بنام خدا

سلامی به آقای حسین مهري

وقتی مقاله آقای حسین مهري را تحت عنوان «در تکتای پرسش رفتارم» در مجله تهران مصور (شماره جمعه ۱۰ فروردین ۱۳۵۸ شماره ۱۰/ سال ۳۷) را خواندم و آنهمه ناسزا و تهمت و حمله کینه آلود ایشان را به رهبر ملت و انقلاب اسلامی ایران دیدم برای من که با مقاله های گذشته ایشان آشنا بودم چیز تازه و خلاف انتظاری نبود.

اما این بار گویا صاحب قلم ماموریت داشت که ضربه های خود را سنگین تر سازد در اینجا دیگر سکوت شکسته شد و در مقام جواب برآمدم. اما چنانکه خواهید خواند در این پاسخ همانند آقای مهري اهانت و ناسزاگویی نمی کنم بلکه سعی دارم که گفته های خود را در لباس سلامی به ایشان درآورم زیرا این دستور قرآن است که... و از مخاطبیم الجاهلون قالو اسلاما.

۱- نوشته اند: می خواهند رفتارم را بکنند يك کار صد در صد غریبی.

ایشان نه تنها از معارف اسلامی بی اطلاع هستند بلکه گویا با تاریخ اسلام هم سروکاری ندارند به شهادت تاریخ رفتارم یا بیعت يك مسئله ای بوده برای نشان دادن علاقه خود نسبت به رهبر انقلاب و تجدید عهد.

نهایت اینکه به جای رفتن به پای صندوقهای رای نزد خود رهبر می رفتند و از نزدیک دست بر دست او می کشیدند که نشانه موافقت و تایید رهبری بود.





(اما امروز چون توطئه‌ها اجازه این کار را ندادند و افرادی چون آقای مهری‌ها قصد اجراء ماموریت‌های فوری خود داشتند بجای بیعت آن‌چنانی و رفتن نزد رهبر مسئله صندوق رای پیش آمد).

قرآن کریم در موارد متعددی از مسئله بیعت یاد کرده است از جمله در سوره فتح - آیه ۱۰ میفرماید:

ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدالله فوق ايديهم فمن نكث و انما نكث على نفسه و من اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجرا عظيما.

همانا کسانی که با تو دست بیعت دادند تنها با خدا پیمان می‌بندند دست خدا بالای همه دستهاست پس کسی که پیمان شکنی کند به ضرر خود کار کرده و آنکس که به عهد خود با خدا وفا کند بطور مسلم پاداش بزرگ خود را درخواهد یافت.

چنانکه ملاحظه می‌کنید شکستن پیمان و بیعت جرم و وفای به بیعت کاری ستوده و شایسته پاداش بزرگ اعلام شده است.

بهر حال نظرخواهی یک سابقه تاریخی در اسلام دارد حال چه تفاوت می‌کند که در شکل بیعت باشد و یا به شیوه کنونی (رای گیری) صورت گیرد.

۲- گفته است «... اما خود بیراه می‌روند می‌بینند که چگونه به راه می‌روند نخست افتخارکنان گفتند و شاید هنوز هم کسانی میگویند که توده‌های فریادگر در خیابان‌ها مهر صحنه برپای جمهوری اسلامی نهاده‌اند و همین رفراندوم است و از هر رفراندمی برتر و استوارتر سپس به اشتباه خود پی بردند».

برای اینکه آقای حسین مهری به اشتباه بزرگ خود پی‌برند توجه ایشان را به چند نکته جلب می‌کنم:

۱- فریادهای توده‌های انقلابگر ما بطور قطع يك رفراندم واقعی بود، ولی روشن است کسانی چون آقای مهری با اشکال تراشی و بهانه‌گیری می‌توانستند وجهه بین‌المللی جمهوری اسلامی را در حد موثری خدشه‌دار کنند، و لذا در همان حال که راهپیمائی‌های توده‌های خروشان را رفراندم حقیقی در تایید

جمهوری اسلامی می‌دانستیم، مع ذلك خود را بی‌نیاز از تشکیل يك رفراندم رسمی نمی‌دیدیم.

۲- تاکید رهبری انقلاب بر لزوم شرکت در رفراندم در نتیجه اهتمام ایشان به حفظ دستاوردهای انقلاب شکوهمند اسلامی است، و این تاکید بسیار بجا و طبیعی بود، به چند جهت:

الف - مردمی که طول قرن‌ها دیکتاتوری و اختناق حس اهتمام خود را به مسائل سیاسی از دست داده بودند، و تاکنون در رفراندم واقعی برای دادن رای شرکت نکرده بودند، باید اکنون بدین نکته متوجهشان ساخت که زمان عوض شده و وضع تغییر کرده، و از این به بعد باید همه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی شرکت مستقیم داشته باشند. طبیعی است ایجاد این روحیه جدید سیاسی در سطح عامه مردم بدون تاکید پیاپی و جلب توجه آنها به اهمیت موضوع امکان‌پذیر نخواهد بود.

ب - فعالیت نیروها و گروه‌های ضد انقلابی در جهت مخدوش ساختن رفراندوم و یا منحرف ساختن آن از مسیر مردمی و حقیقی‌اش ایجاب می‌کرد تا برای خنثی کردن آن فعالیتها بر لزوم شرکت در رفراندم تاکید بیشتری بشود.

۳- گفته‌اند: «آن که هشدار میدهد و راه از چاه نشان میدهد بدخواه نیست» آری جناب آقای مهری - آنکه راه را از چاه نشان میدهد بدخواه نیست، ولی آنکه تهمت می‌زند، دروغ و ناروا به‌خورد مردم می‌دهد، حقایق را آگاهانه تحریف میکند، چطور؟!

گفته‌اید: «شرقی هستی زیرا این شیوه صد درصد غربی را دست‌افزار خدمت به امیال و مقاصد خود کرده‌اید».

کدام تهمت می‌تواند از این بزرگتر باشد؟ شما در این جمله از طرفی رهبری انقلاب را که در اخلاص و پاکی و خیرخواهی و آگاهی او هیچ بیگانه‌ای تردید نکرده‌است تا چه رسد به خودی - متهم به سوءاستفاده - نموده‌اید و بکمان خود به ایشان نسبت داده‌اید که «امیال» خود را بر مردم تحمیل کرده‌اند - و از طرفی مردم آگاه و هشیار ما را که با انقلاب عظیم خود گوی سبقت را بر ملت‌های

در بند جهان ربود - به نادانی متهم ساخته‌اید. در صورتیکه:

اولا: مردم ما نه تنها به شهادت تاریخ از استعداد سرشاری برخوردارند بلکه در این انقلاب و انقلابهای اسلامی پیشین خود آگاهی و رشد فکری خود را در مسائل سیاسی به اثبات رسانیده‌اند.

و ثانيا: رهبری انقلاب منتخب خود مردم است، و هیچ زور و تهدید یا تطمعی در این انتخاب به کار نرفته است، و روشن است مردم چنین زجر کشیده کسی را که در راه امیال خود کوشش میکند آزادانه برای رهبری نمی‌گزینند.

و ثانيا: شیوه‌ای که شما آن را غربی می‌خوانید شیوه‌ای است که بخودی خود جلوی سوءاستفاده‌های شخصی را تا حد زیادی می‌گیرد.

و رابعا: همه دیدیم چگونه این مردم پاك با شور و شوق به پای صندوقهای رای آمدند و حتی سالخوردگان از کار افتاده، و بیماران ناتوان، و معلولین محروم، مشتاقانه خود را با زحمت و رنج به پای صندوق رای میرساندند - همه دیدیم نوجوانانیکه به ۱۶ سال نرسیده بودند چگونه ناراحت و اندوهگین آرزوی شرکت در رفراندوم را نومی‌دانند، - کشیدند، همه دیدیم چگونه رفراندم درجوی آزاد و مبرا از هرگونه اعمال زور یا تطمیع انجام گرفت.

این همه در حالی بود که عده‌ای با تمام نیرو به تبلیغات شدیدی علیه رفراندم بمدت بیش از ۴۰ روز در سراسر مملکت براه افتاده بودند، گذشته از اینکه بعضی از مطبوعات سراسری در خدمت آنها بود از رادیو تلویزیون هم برای اعلام موضع و مسلک خود استفاده کردند، هر جا که میرفتی رد پای آنها به چشم می‌خورد در کارخانه، بازار، مدرسه، دانشگاه، خیابان، کوچه، شهر، روستا، حتی روستاهای دور دست، و حتی مساجد و مجامع مذهبی.

لابد آقایان توقع داشتند طلاب و روحانیون هم در تبلیغات بنفع آنها شرکت کنند، و چون از استفاده از این وسیله تبلیغاتی محروم مانده‌اند، پس لعنت بر این





اختناق - و سانسور...!!

۴- نوشته‌اند: «پس جمهوری اسلامی را رکن پرستی خود در فرآیند ساختن، مردم به جمهوری اسلامی یا آری باید بگویند یا نه این تنگناست، این در تنگنا قراردادن است، این همان استبداد به شیوه شرقی است. جناب آقای مهری! خودتان در همین مقاله نوشته‌اید: «گفتم تقریباً تردید نیست که اکثریت جمهوری اسلامی میخواهد» - حال که خودتان هم میدانید - و اعتراف میکنید - که چشم‌انداز نتایج فرآیند کاملاً روشن بود یعنی روشن بود - در نتیجه همان راه‌پیمایی‌ها که اقتضای آن را مایه سرزنش قرار داده بودید - که اکثریت طالب جمهوری اسلامی هستند، حالا اگر خودتان میخواستید فرآیند معقولی انجام دهید چه میکردید؟

هدف از فرآیند این بود که آنچه را مردم قبلاً با شعارهای خیابانی خود خواسته بودند حالا با رای دادن در فرآیند بخواهند، یعنی همان خواسته خود را شکل رسمی و قانونی بدهند - خواسته مردم مجهول نبود تا برای شناختن آن مجبور باشیم همه شکل حکومت را تشریح کنیم و همه آنها را در سؤال فرآیند بگنجانیم مردم قبلاً مسیر خود را معین کرده بودند - برای اینکار چه رویه‌ای معقول‌تر و طبیعی‌تر از این بود که همان خواسته پیشین مردم به فرآیند گذارده شود؟ آیا اگر خواسته مردم به فرآیند گذاشته شود بمنظور اینکه این خواسته شکل رسمی و موضع قبول جوامع بین‌المللی قرار گیرد - در تنگنا قراردادن مردم است؟ بله در تنگنا قرار دادن کسانی است که از پیش هم معلوم بود جزو مردم ما نیستند ولی آنچه در دموکراسی مطرح است شیوه‌ای است که توده مردم پذیرای آن باشند، شیوه‌ای است که بتواند بطور صحیح و منطقی رای توده‌ها را بدست آورد و توده مردم را در رای دادن آزاد گذارد و نه شیوه‌ای که حتماً با میل و خواسته قشری منزوی و کنارافتاده در جامعه سازگار باشد.

۵- گفته‌اند: «و به نقطه خطر فکر نکرده‌اید، - فکر نکرده‌اید که اگر همه ذایقه‌هایی که جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند... الخ».

نه جناب آقای مهری، نه... به این نقطه هم فکر کرده بودند ولی آنها با ملت و خواسته‌های او بیش از شما و هم‌پایه‌های شما آشنا هستند، آنها درد ملت را چشیده و مقاصد ملت را درک کرده‌اند، خوب میدانستند که عوامل و ایادی شاه همان اندازه در اقلیتند

که دستجات روشنفکرانهای آب‌پلائی غرب‌زده، خوب میدانستند که مسیر اکثریت قاطع ملت چه مسیری است، چون آنها در قلب راه‌پیمایی‌ها و در قلب مردم بودند، نه در اتاقهای دربسته و کاخهای فراخ و پشت میزهای پر‌عرض و طول. ولی متأسفانه گویا شما از دانستن این حقیقت در هراس می‌باشید، همین شماها بودید که با هو و جنجال به راه انداختن در مطبوعات و رسانه‌های گروهی میخواستید جانی برای خود در میان ملت باز کنید و چون تا اندازه‌ای میرفت که این حقیقت را درک کنید، از ترس آنکه مشتتان باز شود فرآیند را تحریم کردید.

دقیقاً باید گفت که این نقطه، نقطه خطری بود، ولی نه برای ملت و فرآیند، بلکه برای افرادی که منافعیشان در جمهوری اسلامی به‌خطر می‌افتاد، مقصود من کسانی می‌باشند که در فرهنگ آریامهری پرورانیده شده‌اند، زبان و قلم این فرهنگ هستند، دست‌پروردگان این فرهنگ در جمهوری اسلامی خیلی در تنگنا قرار خواهند گرفت، لذا طبیعی است که فرآیند جمهوری اسلامی نیز برای آنها تنگنایی طاقت‌فرسا باشد.

۶- گفته‌اند: «آن غرب‌زدگانی که پیرامونیان رهبری انقلاب به‌شمار می‌روند کاش به‌دستگاه رهبری میگفتند که فرآیند چگونه چیزی است، و هدف از آن چیست؟... آقای مهری! در اینجا نیز خلاف توقع چیزی نگفته‌اید. رهبری آگاهی که جهان را در بهت‌وحیرت فروبرد، رهبری جلوه‌داده‌اید که به‌اوضاع سیاسی وارد نیست - درست بر همان شیوه طاغوتی آریامهری و آریامهر- زادگان درباری مثل شریف‌امامی‌ها و ازهارای‌ها و شاپورها - که نحوه فرآیند را باید از پیرامونیان غرب‌زده بیاموزد.

نمی‌دانم شما غرب‌زده‌تر هستید یا آیه... طالقانی، منتظری، مطهری، اگر منظورتان از پیرامونیان افرادی - چون بازرگان و دکتر یزدی و سایر هم‌قطاران آنها باشد باز در غرب‌زده‌تر بودن اینها از شما تردید بزرگی داریم، لااقل اینان تا این اندازه کمتر از شما غرب‌زده هستند که بهتر از شما خواسته‌های ملت را درک کرده‌اند و می‌فهمند، و بهتر از شما با اسلام و قرآن عزیز آشنا هستند.

تازه از این که بگذریم، مگر فرآیند برای افراد عادی مملکت ما مجهول است که برای رهبری چون امام - که علاوه بر سطح فوق‌العاده دانش اسلامی و عمومی‌اش دارای بیش از ۴۰ سال سابقه مبارزه سیاسی پیگیر است - مجهول باشد در اینصورت گمان

نمی‌بریم که شما از رهبری آگاه انقلاب اسلامی به‌چگونگی فرآیند و هدف از آن آگاه‌تر باشید.

۷- کاش میشد با آمار و ارقام... الخ».

همین اکثریتی که شما آنرا از نعمت خواندن و نوشتن محروم میدانید حماسه‌ساز بزرگترین و شکوهمندترین انقلاب تاریخ، و در هم کوبنده قدرتی مجهز به پیشرفته‌ترین وسائل تسلیحاتی و تبلیغاتی است. این اکثریت از شما با اسلام خود آشناست، به اسلام ایمان آورده است، و حقانیت مکتب درخشان اسلام برای او ثابت گردیده است، ثبوت حقانیت یک مکتب انسانی احتیاجی به سواد خواندن و نوشتن ندارد، توافق اصول مکتب با خواسته‌های فطری و نیازهای اصیل انسانی که قابل درک عموم افراد بافهم است، برای درک حقانیت آن کافی است. این ملت بافهم و درک دقیق خود اسلام را در سطحی که توانسته است خوب شناخته، و از مکتبهای دیگر نیز تا حدی که بتواند داوری کند خوب آگاه شده است، ملت ما ملتی است بیش از ۷۰ سال است با امواج توفنده مکتبهای گوناگون غربی و شرقی درگیر است در این مدت هفتاد ساله مذهبی‌ها آزادی بیشتری در تبلیغ عقاید خود از غیرمذهبی‌ها نداشته‌اند، بلکه غیرمذهبی‌ها عموماً در عمل آزادتر و سریع‌تر میتوانند در افکار عامه نفوذ کنند - همچنانکه در بسیاری از کشورهای غیراسلامی و حتی برخی کشورهای اسلامی نفوذ کرده‌اند - در این اواخر نیز که انقلاب به‌اوج خود رسید غیرمذهبی‌ها آزادانه تبلیغ کردند و هیچکس هم جلوی آنها را نگرفت و همه‌جا رفتند و هر دردی را کوفتند و با هر قشری تماس گرفتند، با این همه مردم جز «جمهوری اسلامی» چیزی نگفتند...

آیا در اینصورت چون شما از جمهوری اسلامی خوشتان نمی‌آید، حتماً رهبری و پیرامونیان و هواخواهان وظیفه دارند که مردم را طبق میل شما درآورند؟ و برای آنها درباره مکتبهای دیگر تبلیغ کرده و مردم را به آنسو بکشند؟

آیا این خود نوعی تحمیل و زورگویی نیست؟

«سلام» ما به آقای مهری تا همین‌جا تمام شد، کاری به فحش‌ها و تهمت‌های دیگر ایشان که سراسر مقاله را فراگرفته است نداریم و در مورد آنها به آیه «مرد اکراما» عمل میکنیم.

محسن عراقی



از تحریک توده‌های ناآگاه گرفته تا توسل مستقیم به قدرت و قهر، همان شیوه‌های شناخته شده هیتلری نیست. فاشیسم احتضار فرهنگی و سیاسی است. فاشیسم پاسخ درمانده‌ترین نوع ارتجاع، جنبش توده‌های مردم است. فاشیسم یعنی تبدیل مبارزه سیاسی به صحنه جنگل. فاشیسم یعنی ترجیح و تقدیس کشیف‌ترین و غیر انسانی‌ترین روشها و تبرک پست‌ترین وسیله‌ها برای رسیدن به هدف.

فاشیسم یعنی ناتوانی از برخورد سالم و پناه جستن به انواع توطئه‌ها. فاشیسم یعنی عدم تحمل مخالفان و سعی در نابود کردن مکانات فعالیت آنان و فاشیسم همیشه تحت پوشش عقاید و افکار توده‌های مردم و با منحرف کردن محتوای واقعی آن عمل می‌کند. فاشیسم همیشه بر اختلافات قومی، مذهبی و عقیدتی دست می‌گذارد و قوم یا بیروان یک مذهب یا عقیده و یا نژاد خاصی را علیه قوم یا بیروان یک مذهب یا عقیده دیگر بسیج نموده و با طرح دروغین تضادها، دشمن اصلی را از چشم و عمل مردم پنهان می‌کند. فاشیسم همیشه با شعارهای دهن‌پرکن خواهان استقرار یکدست سر بازخانه‌ها بر گولستان متنوع شعور آدمی است. فاشیسم نالی اندیشی، خشک‌پنداری، قشریت، محدودیت نظری و خشونت عملی علیه مخالفان خود را ترویج می‌کند. و آیا در روزهای اخیر ما شاهد نمونه‌هایی از این نوع برخورد هانبودیم؟ آنان که سعی کردند ترور قری را عمل چریکها جلوه دهند و با گسترش این دروغ کشیف و خائنانه، توطئه‌های ارتجاعی خود را اجرا کنند آیا فاشیست نبودند؟ مگر هیتلر خود «راینشتاک» (مجلس ملی آلمان) را به آتش نکشید و سپس با صحنه‌سازیهای دروغین این حرکت را به کمونیستها نسبت نداد، تا از این راه توده‌های مردم را علیه آنان تحریک کرده و از فضای مغشوش توطئه و دروغ و هیجان و برانگیختگی به قدرت برسد؟ مگر نظریه ناسیونال سوسیالیسم مدعی آن نبود که هر دستگاه فکری دیگر، هر نقطه نظر سیاسی دیگر جز آن خیانت به ملت آلمان و نفاق‌افکنی و تفرقه‌اندازی است و مگر هیتلر با کمک توده‌های ناآگاه نبود که مخالفان سیاسی خود را از میان

برداشت و آنگاه سیاه‌ترین سرنوشتها را برای ملت آلمان به هدیه آورد؟

و راستی چه کسانی و با چه هدفی تظاهرات ملت را سرکوب می‌کنند و چه کسانی و با چه هدفی توطئه‌هایی از قبیل جمله به مراکز ستادها و دستگیری روزنامه‌فروشها را سامان می‌دهند...

انقلاب ما پویا و متحول است و آقایان باید بدانند که خلق آزادی را چندان آسان بدست نیاورد، که چنین ساده نیز از دست بدهد. خودشیفتگان قدرت طلب باید بدانند ملت ما ۴۵ میلیون جمعیت دارد و نه تعداد محدودی میدان که اطاعت کورگورانه را اقتضای خود می‌دانند. ملت آزادی می‌خواهد و آزادی یعنی امکان فعالیت سیاسی فکری همه‌ی گروهها و دسته‌های خلق صرف نظر از عقیده و ایدئولوژی آنان، آقایان معنی وحدت کلمه را درست نفهمیده‌اند. وحدت در سیاست نه به معنی از بین رفتن تنوع نیروها بلکه به معنی اتحاد آنان در زمینه‌های مشترکی است که آگاهانه و آزادانه طرح و تحلیل شده‌اند. به عبارت دیگر وحدت نیروهای خلقی به معنی آن نیست که اقلیت از اصول خود چشم پوشد و یکسره به دنباله‌روی از قدرت روز و یا اکثریت بپردازد. این دیگر وحدت نیست. اگر وحدت کلمه یعنی قالبی شدن و همسان شدن همه افراد جامعه، اگر وحدت کلمه یعنی اینکه همه‌ی گروهها و جناحهای سیاسی باید الزاما در همه‌ی موارد یکسان و مشابه فکر کنند. اگر وحدت کلمه یعنی نفی و نابودی گروه‌های احیانا کوچکتر، اگر وحدت کلمه یعنی تخریب قهرآمیز امکانات طرف مقابل، اگر وحدت کلمه یعنی ایجاد گروههای فشار عقیدتی و مسلکی و ایجاد محیط ترور و وحشت فکری، اگر وحدت کلمه یعنی اطاعت کامل و بی‌شرط تمامی گروهها و دسته‌جات مختلف از یک جناح خاص، اگر وحدت کلمه یعنی تن دادن به محاصره‌گرایی فرقه‌بازانه و قدرت‌طلبی تنگ‌نظرانه، این دیگر نه وحدت کلمه که همان «وحدت ملی» است که زرادخانه‌های تبلیغاتی شاه خائن و دار و دسته نوکران جیره‌خوار سالها به ملت ما تحمیل کرده بودند. اما آقایان تحمیل چنین وحدتی دیگر حتی با زور سرنیزه نیز امکان‌پذیر نیست. شما که بهتر می‌دانید ملت در برابر دیکتاتوری چه واکنشی نشان می‌دهد.

خطر اصلی انقلاب ما بویژه در این مرحله شکل جدید ارتجاع و دسیسه‌های

نویسی است که امپریالیسم طرح کرده است. ناتوانی و عدم قاطعیت دولت در برابر مسائل سیاسی - اقتصادی که ناشی از بافت و ترکیب محافظه‌کار و غیرانقلابی او است از سویی و اشتباهات پی‌درپی جناحهایی از هیات حاکمه که به فرصت‌طلبان شیفته قدرت امکان رشد و فعالیت می‌دهد از سوی دیگر زمینه را برای بحران آماده می‌کند. فشار اقتصادی و ضعف سیاسی بحران را شدید و تا مرحله انفجار به پیش می‌برد. امپریالیسم آمریکا از هم‌اکنون با طرفداری از پیدایش گروههای ارتجاعی و فاشیستی برای مقابله با نیروهای خلقی آماده می‌شود. ما در گذشته نیز از اینگونه بازیها داشته‌ایم. حزب ذوالفقار، حزب سومکا، پان‌ایرانیست‌ها و بسیاری دیگر از این نوع دستجات «باصلاح چپی» و در واقع ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم وجود داشتند که هدف آنها ظاهرا نابودی «چپ» و در حقیقت نابودی دموکراسی بود. ملت ما این بازی را می‌شناسد و اگر آقایانی که پشت پرده جماعات ناآگاه را به خیابانها می‌آورند و آنها را نه علیه آمریکا و سرمایه‌داری وابسته بلکه علیه رزمندگان صادق تحریک می‌کنند ندانند، ما می‌دانیم و ملت نیز آگاه است که این بازیها سرانجام چیزی جز رسوایی برای بازیگران یا در حقیقت بازیچه‌های آن به بار نخواهد آورد. اگر در مراحل آغاز انقلاب وقتی جناحهای ناآگاه یا مرتجع با شعار حزب نقط حزب الله به دیگر نیروهای ضدامپریالیست حمله می‌کردند ما خوش‌بینانه سکوت می‌کردیم و آنها را نه انحصارطلبی سیاسی بلکه نشانه علاقه به رهبری انقلاب می‌دانستیم امروز وقتی همین عناصر به نمایشگاه عکسهای شهدای خلق حمله می‌کنند، وقتی تظاهرات نیروهای دموکراتیک را به هم می‌زنند، وقتی در کمیته‌ها هواداران سازمانهای مبارز را شکنجه می‌کنند، وقتی در خیابانها «شعار فدائی اتکل خلق مائی» فدائی دشمن خلق مائی» را نعره می‌کشند، دیگر نمی‌توانیم نه تنها به شعور آنان که به صداقت آنها نیز مشکوک نباشیم. این حرکتهای ضدانقلابی دیگر ناشی از علاقه به رهبری انقلاب نبوده بلکه صرفا از آبخشور امپریالیسم و ارتجاع مایه می‌گیرد و ملت ما با تجارب انقلابی خود خوب می‌داند که چه کسی از این همه سود خواهد برد....

اما آقایان تاریخ هیچوقت به عیب بر نمی‌گردد و حتی اگر برگردد باز هم شما انحصارطلبان را به بازی نخواهد گرفت.



بمناسبت روز کارگر

## ما پارتیزان‌های جدید هستیم

از شماره اول مجله در این صفحه سعی بر این بوده که موسیقی در وسعت کلمه به بحث و معرفی درآید. منکر نیستیم که هنوز صفحه موسیقی در مجله، راه اصلی و پی‌گیر خود را نیافته و هربار بهانه‌ای، موضوعی را راهی این صفحه کرده است. امسال در روز کارگر آزادانه می‌توان از این قشر سازنده ولی همیشه فراموش شده یاد کرد. روز کارگر یکبارش در فرنگ به راه پیمایی گذشت، بی‌آنکه حضور من و صداها دانشجوی دیگر ما را کمونیست و غیره! قلمدادمان کند، برایم خاطره‌ای گشت و خرید صفحه «ما پارتیزان‌های جدید هستیم» و حالا برگردان فارسی این ترانه در اینجا، بهانه و تجدید عهدیست با آن روز، روز کارگر.

«ما پارتیزان‌های جدید هستیم»  
صدایمان را که از کارخانه‌ها برمی‌خیزد، بشنوید.

صدا بشما می‌گوید که خسته شده‌ایم  
خسته از بیداری هر صبح در ساعت پنج  
برای رفتن به محل کار  
خسته از ماشین که در آن غرق شده‌ایم  
خسته از زندگی برده‌وارمان و فقر فلاکت

بارمان  
صدایمان را بشنوید که جنگ را اعلام  
می‌کند

ما پارتیزان‌های جدید هستیم  
وقتی جنگ طبقاتی در بگیرد  
قلب ملت‌مان هستیم  
ما پارتیزان‌های جدید هستیم

\*\*\*

نگاهشان کنید که چگونه شبها  
چگونه استعمار شده به خانه می‌آیند  
همسرانشان را که چگونه يك عمر تحمل  
می‌کنند

اگر شما که ادعا می‌کنید بورژوا نیستید  
به معدن‌ها بیایید، به صداها متر در دل زمین.  
البته که مرگ ما از کم‌خونی

روی قالی‌های شما نخواهد بود  
نگاه کنید که ما مثل يك جسد پیر می‌شویم  
اربابان، نگاهمان کنید، جنگ آغاز می‌شود

ما پارتیزان‌های جدید هستیم  
وقتی جنگ طبقاتی در بگیرد  
قلب ملت‌مان هستیم  
ما پارتیزان‌های جدید هستیم.

\*\*\*

باری که شما استعمار کنندگان

بدوش‌مان می‌گذارید، ناراحتان نمی‌کند  
بنام کارگر از حق‌مان خواهیم گفت،  
دروغ کم کنید، سرمان کلاه نمی‌رود  
دیگر سودی حاصل‌تان نمی‌شود

ما خواهیم جنگید، کمی به خودتان بیایید  
انقلاب نزدیک است، ما اعلام جنگ می‌کنیم  
ما پارتیزان‌های جدید هستیم  
وقتی جنگ طبقاتی در بگیرد  
قلب ملت‌مان هستیم

ما پارتیزان‌های جدید هستیم  
خشونت همه‌جا هست، شما آن را به ما  
ارباب که استعمار می‌کنند  
آموختید

و پلیس که دستگیر می‌کند  
و شما که جسد دوستان محمد را پنهان  
می‌کنید

ما مقاومت را فریاد می‌زنیم  
انقلاب ملت نزدیک است  
ملت خود را مسلح می‌کند، (سال ۴۵ را  
بیاد بیاورید)

آهای ثروتمندان، ملت علیه شما می‌جنگد  
ما پارتیزان‌های جدید هستیم  
وقتی جنگ طبقاتی در بگیرد  
قلب ملت‌مان هستیم

ما پارتیزان‌های جدید هستیم

تفریحگاه

# مینی سیتی

تمام روزهای تعطیل آماده پذیرایی از  
خانواده‌های محترم میباشد تلفن ۲۸۴۴۶۸



سپتامبر ۱۹۱۴) بی آنکه ادعا کند کار کرد. فلینی برایش سناریو نوشت، کارلوپوتی بی‌دریغ در تمپه فیلم‌هایش حضور داشت، دسیکا طنز تلخ و گزنده‌اش را ستایش نمود و عاقبت از او فیلم‌های با ارزشی باقی ماند مثل: طلاق به سبک ایتالیایی، فریب خورده و رها شده - شاه بلوط‌ها - سرافینو - آلفردو آلفردو - و فیلم چه دوستان خوبی که متاسفانه مرگش فیلم را نیمه‌کاره گذاشت و بعد از او «مونه‌چلی» دنباله فیلم را ساخت. جرمی در فیلم‌هایش زندگی را نشان می‌داد. همان فرمانبرداری که عذاب‌مان می‌دهد و باید از سر اجبار بردباری پیشه کنیم. در جایی «آندرا» فریاد می‌زند: آخر تاکی تحمل و نجات؟ هر زمستان ما را با حرف گرم نگه می‌دارند، مگر حرف هم شد عمل؟ مگر حرف هم شد زندگی؟ پرخاش او در فیلم بی‌جواب می‌ماند. کودک از داشتن پدری این‌چنین، به‌خود می‌بالد. زمانی که خواهر و برادرش خانه را به‌قهر ترک می‌کنند او این قهر را آشتی‌ناپذیر تصویر می‌کند و با سؤال و جواب‌های بسیار مادرش را بر این حقیقت متوجه می‌سازد که چون حق به‌نسبت بین طرفین دعوا، وجود دارد هرگز گذشته هم رخ نخواهد داد، این قهر و شاید هم ظلم تا ابد برقرار بماند. آخر کسی که طلب‌حق می‌کند چرا باید از حق خودش گذشت کند؟ از همین رو تمام فاجعه‌های زندگی در فیلم مکتب تحمل را دیکته می‌کنند! دست آخر در فیلم می‌بینیم جولیا دختری که ازدواج ناموفقش او را به کار در لباس‌شویی و ادار ساخته ماه‌ها بعد به‌ناچار به زندگی گذشته‌اش برمی‌گردد که زندگی را ادامه دهد. پسر دیگر خانواده حرفه کارگری را که تمام از آن دور می‌کرده برمی‌گزیند و مادر تنها از گذشته یک ادامه دهنده است غنیت «آندرا» مرد خانواده در «سیستم» هیچ اثری ندارد، همسایه‌دیوار به‌دیوار به عادت روزهای قبل هم چنان سلامی از روی ادب تحویل خانم خانه می‌دهد و همان اتوبوس که سال‌ها «آندرا» را با خود به‌محل کارش می‌برد. سر همان ساعت از جلوی خانه‌شان عبور می‌کنند تنها شاید پسر خردسال خانواده بداند مشکل زندگی پدرش چه بود همان گونه که ما میدانیم.

### نقد فیلم لکوموتیوران

## ما را در زمستان با حرف گرم نگه داشتند

موجود زیادی بایستی که خود را کنار بکشد. تازه اگر چنین نکنند زندگی با آنان این کار را خواهد کرد، مگر مرگ یک معنایش این نیست؟ پس «آندرا» همان مرد خانواده سعی می‌کند به پسر خردسالش بفهماند که او کیست. «آندرا» فریاد می‌زند که گناهی انتخاب راهی مستقل در «سیستم» است همین و بس. روزی که برای دریافت حقوق به صندوق مراجعه می‌کند چند برگ اسکناس جواز ناچیزی است برای ادامه یک ماه زندگی، پس اعتراض می‌کند. جواب از قبل در «سیستم» آماده است، کسر انواع مالیات‌ها، بیمه عمر، بازنشستگی، بیکاری، تمبر اداری و... جواب «آندرا» شکوه ایستادگی است. می‌گوید حق همیشه با شماست! و بعد از آن به‌خیابان می‌آیند همان لحظه مامور مالیات، طلبش را می‌خواهد وصول کند و این بار با طنزی تلخ «آندرا» به تمسخر می‌گوید پول خورد ندارم. فیلم لکوموتیوران حکایت فقر است. همان فقری که در جایی خواندم نوشته بود رنگش قهوه‌ای است. فیلم لکوموتیوران رنگ دارد ولی رنگ‌ها به مقایسه هم نمی‌آیند چرا که لزومی ندارد مگر سیاهی را با سیاهی مقایسه می‌کنند. پیترو جرمی که خود در فیلم بازیگر نقش «آندرا» است پیش از این در فیلم مرد پوشالی بازی داشته و غیر از این دو همیشه در مقام کارگردانی باقی مانده‌است. جرمی در عمر شصت ساله‌اش (متولد

اگر فیلم لکوموتیوران یکی از شاهکارهای نوراليسم ایتالیاست نیست یکی از شاهکارهای «پیترو جرمی» هست و این نوشته با این ادعا و تأکید به تحریر درآمده است.

فیلم زندگی مردیست پنجاه ساله که راننده قطار است یک همسر، یک دختر و یک پسر بیست و چند ساله و یک پسر هفت هشت ساله دارد. دختر جوان ازدواجی ناموفق داشته و پسر بیکار بوده و همسر بار فقر را تحمل می‌کند. پدر سرگردان در «سیستم» است تا آن‌جا که اعتصاب شکن هم معرفی می‌شود و عاقبت مرگ وقتی که رسید خانواده می‌پندارند که او به‌خواب رفته است، لبخند بر چهره مرد، رضایت پایان زندگی است که افکار گفت «من از این خستگی بیاسودم».

فیلم از زبان کودک خانواده بیان می‌شود. برای همین هم معیارهای کودک که پراز ابهام و سؤال است باعث می‌شود تا ما از همان لحظات اول به جمع خانواده وارد شویم. پدر کارگر است، و بقول خودش این را از پرداخت مالیات‌هایش به سندیکای کارگران فهمیده و از فقری که خود و خانواده با آن دست به‌گریبانند. او رئیس خانواده است و باید از همه‌چیز با خبر باشد ولی در جایی اعتراف می‌کند که اشتباه می‌کرده و این غفلت دامی بوده برای تمام انسان‌هایی نظیر او که گمان می‌کنند چیزی هستند و ناگهان درمی‌یابند که اجتماع اصلا بدون آن‌ها اجتماع است و این



# آنها از نخست وزیر بیاموزند

آنها که بر فاشیسم دامن می زنند زیر دندانش له خواهند شد

بیاد دارم، در اواخر بهار سال ۵۳ هنگامی که سرهنگ زمانی رئیس وقت زندان سیاسی قصر، انجام فرایض دینی زندانیان سیاسی مذهبی را منوط به اجازه و رعایت شرایط ابلهانه خویش کرد، زندانیانی که در قبال اجحافات این شخص مقاومت کردند از گروههای سیاسی مختلفی بودند که علقه های سیاسی آنان بر تعلقات مذهبی شان چیرگی داشت.

رفقای زندانی، با اتحادی شگرف به آنچنان مقاومت جانانه ای دست زدند که فاشیستهای زندانبان، نیروی پلیسی قرارگاه زندان را جهت سرکوبی کلیه زندانیان، مغروروار به حیاط بند ۶ زندان شماره یک قصر ریختند. به دستور زمانی و سرهنگ محوری (که فعلا متواری است) کلیه زندانیان به حیاط آورده شدند و پس از ایراد سخنرانی ابلهانه و بی محتوایی بایبان جمله معروف قوام السلطنه که «کشتییان را سیاستی دگر آمده رشته کلام را به دست زمانی داد. او پس از نطقی خسته کننده و قرائت غلط آیه ای از قرآن خطاب به شهید بیژن جزینی گفت که: آقای جزینی آیا شما و آقای مسعود رجوی اعتقادات یگانه ای دارید که صبح علی الطلوع از خواب برمی خیزید و به اغتشاش زندان دامن می زنید؟

آن ابله نمی دانست که موضع همه زندانیان مبارز، موضع مبارزه با ستم و مقاومت در برابر تجاوزات غیرقانونی به حقوق و اعتقادات انسانهاست. ارتجاع از درک اتحاد عمل گروههای ضد فاشیست در مانده است، زیرا می پندارد که همگامی این نیروها بر اساس مصلحت های کوتاه مدت و برای ارضای هوسهای امتیازطلبانه آنان است. زمانی هم نمی دانست که مخرج مشترک همه نیروهای مبارز، علیرغم مجاری متفاوت مبارزاتی، ستم جانگزائی است که برگرده همه آنان نشسته است. از دیدگاه ارتجاع، مبارزه خلقهای تحت ستم و سازمانهای انقلابی برخاسته از میان خلق، امری تجزیه پذیر است و هرگاه شرایط لازم تجزیه فراهم آید، رشته های الفت مبارزان از هم خواهد

گسست و سرکوبی آنان آسانتر خواهد شد.

اما مبارزه خلق تجزیه ناپذیر است. زیرا تا زمانی که لایه های متعدد خلق از چنگال کفتار خون آشام ستم امپریالیستی و ارتجاع نوکر صفت و پرچمداران وابستگی، رها نشده باشد، مابسی مبارزه و شرایط مبارزه تغییر نمی یابد. از این روست که عملکرد کلیه سازمانهای مردمی در هر جا و زمانی که باشند رشته مودت آشکار و پنهانی دارند که مظهر اتحاد خلق تحت ستم است. چاقوی ارتجاع برای بریدن این رشته کند است. دستگاه جور و ستم پهلوی نیز چاقوی خویش را چندین بار بر این رشته پیوند آزمود، اما هر بار سرشکسته تر از میدان معرکه خارج شد. این، سر نوشت محتوم همه کسانی است که تجزیه نیروهای مبارز خلق را به قیمت تحکیم مبانی قدرت خویش می خواهند. شاید، ضد انقلاب بتواند اختفای رشته پیوند نیروهای مبارز خلق را دست آویز فقدان آن قرار دهد. اما مه و دود این موفقیت ظاهراً عظیم، در کوران تند باد جنبش مردم محو خواهد شد و اختفای رشته های الفت جای خویش را به عملکرد آشکار نیروهای متحد خلق خواهد داد.

بعد از پیروزی قیام شکوهمند خلق قهرمان ایران، سازمانهای مخفی مبارز که کلیه امکانات خویش را بر محور مبارزه مردم بسیج کرده بودند، با سربلندی از کوره قیام بیرون آمده و مهر خویش را بر بخشی از دست آوردهای دموکراتیک مردم کوبیدند. مقام آنان، محصول جانفشانیهای فخرمآنانه سالیان اخیر است که همچون پرندگان به پرواز درآمده خلق، خبر از بهروزی و پیروزی مردم می دادند.

مشهورترین این سازمانها، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران هستند. بیان قهرمانی های مبارزان این دو سازمان خستگی ناپذیر از حوصله این مقاله خارج است، اما شایسته است گفته شود که نقش مبارزان جان بر کف این دو سازمان در پیروزی قیام شکوهمند

مردم در بهمن ماه، بویژه نقش سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، به دلیل حضور سازمان یافته نیروهای مسلح و کادرهای سیاسی آن و هدایت گروههای بزرگ مردم در تسخیر کلانتریها و پادگانها و سایر مراکز قدرت حکومت فاشیستی پهلوی، انکار ناپذیر است، تا آنجا که به جرات می توان گفت نقش آنان سرشار از محتوای استراتژیک بود. اما، با کمال تأسف می بینیم که بعضی از عناصر رهبری در دولت موقت، تمعد آشکاری در نفی مقام این سازمانها به کار می برند، این تمعد، چیزی جز کوشش در جهت اختفای علائق خلق و سازمانهای مبارز خلق نیست.

شاید بتوان، چند صباحی خون مبارزان فخرمان این سازمانها را در زوایای سینه پر نجایش تاریخ پنهان کرد، اما عینیت حضورشان در صحنه مبارزه مردم انچنان است که هر کوششی از این دست، بیهودگی خود را در مدتی بنیاز کوتاه اشدار خواهد کرد.

واکنش عقلانی و انقلابی این سازمانها در زدودن شایعات بی اساسی که توسط بعضی محافل دست راستی دامن زده میشود هر گونه بهانه و لجاجتی را بی اثر ساخته و علیرغم حرکات لجام گسیخته و عاری از محتوای دموکراتیک، آنان مواضع اصولی خود را رها نمی کنند. رفتار ارتجاعی بعضی از گروههای راست و محافل حامی آنان فقط در حمله به مراکز تجمع گروههای دموکرات، دستگیری و آزار افراد وابسته به سازمانهای مترقی و مبارز تحریک گروه های مردم به قوم کشی و کمونیست کشی، توقیف روزنامه های مخالف، خلاصه می شود. اما بی تردید به همین چهارچوب بسنده نخواهد کرد و احتمال بسیار هست که تهاجم بی قید و بند آنان به کل سیستم دموکراسی به اشکال و بهانه های مختلف آغاز شود. نقطه شروع این هجوم، می تواند انتشار شایعات بی اساس در مورد سازمانهای انقلابی و پرداختن شعارهای دزد آورد و نابخردانه بر علیه آنان باشد که در چند



## من معشوق اشرف بودم - ۶ فرح و نمایش برهنه آن یوگوسلاو پرهنر!



از مدتی شدت زنانگی او آدمیزاد را به حسی نزدیک به انزجار نزدیک می‌کند.

آن یوگوسلاو معرکه غریبی گرفته بود داشت درباره تأثیر فرهنگ شرق در غرب سخنرانی می‌کرد و حضرات سرمست از شامیانی فرانسوی، با لباس‌های گرافیکت، اما به‌ظاهر ساده ایتالیایی، روی قالی چینی نشسته بودند و به‌سبک امریکائیان درباره فرهنگ شرق و ایران صحبت می‌کردند و به فرهنگ منحط ماشینی غرب لعنت می‌فرستادند!

در میانه‌های گفتگو نفهمیدم چه‌شد که ناگهان در میان افراد نشسته از کواکثین (از بزرگ تا کوچک...) یوگوسلاو از جا پرید و با صداهای وحشتناکی رقص وحشیانه را آغاز کرد. چراغها خاموش شد (جز یکی). او جیغ می‌کشید و لباسهای خود را می‌کند و بیژن لپ‌های خود را از هیجان! این کم‌دی برهنه حدود نیم ساعت ادامه داشت، در این فاصله دو بطری وارونه شد و ریخت، چند رومیزی شکست. خلاصه داستانی بود.

چراغ که روشن شد فرح در «حال» رفته بود، خیره به‌زمین. و انگار نه‌انگار که در این دنیااست. نفهمیدم از اثر مخدرها بود یا از تأثیر رقص - تئاتر آن یوگوسلاو. اما دیگران پس از بحث مختصری درباره هنر عظیم و خارق‌العاده این مرد، به کارهای خود مشغول شدند. فرح در همان حال بود...

ادامه دارد

در حلقه‌ی یاران فرح که پیش رفتم، دریافتیم آنجا دنیای دیگری است. اگر در دوروبر اشرف، همه داستان عیاشی بود و دادوستد اسلحه و قاچاق مواد مخدر و ارتباط‌های پیچیده افراد با یکدیگر، دائم هم فحش‌های چارواداری در میهمانی‌ها ردو بدل میشد. در میهمانی‌های تروتمیز و با شکوه فرح، تماما افراد تحصیلکرده بودند که یکی‌دو زبان می‌دانستند، از کرسی خبری نبود. مدام درباره موزه و فابلو نقاشی و موزیک و... صحبت می‌شد، اما در منتهای امر، هر دو به یکجا می‌رسید: خوشگذرانی.

چند روز پس از شرکت در میهمانی خانه سردار افخمی آرشیتکت و نقاش که در آنجا با فرح و یارانش آشنا شدم، دعوتم کردند تا در میهمانی خانه لی‌لی امیر ارجمند و شوهرش شاهرخ شرکت کنم. ده‌بیست نفری بودند، بهار بود، در خانه‌ی زیبا و خیلی مدرن امیر ارجمندها در نیاوران، گلها باز شده بود. زیبایی چشمگیری بود. تمام خاندان دبیبا، گویی آنجا بودند: فریده خانم، کامران، داراب، نازی و... هر کدام هم مسالهایی داشتند و صحبت از آخرین پدیده‌های نقاشی و تئاتر جهان در میان بود. یک یوگوسلاو نیز در جمع بودند که توسط یکی آورده شده بود و به‌عنوان دلیل بر اهمیت او می‌گفتند: فرخ (مقصودشان غفاری بود) خیلی تعریفش را می‌کند! چند ساعتی از شروع میهمانی نگذشته بود که بیژن صفاری رسید. این مرد در لحظات اول آدم را حیرت‌زده معلومات خود می‌کند، اما پس

هفته اخیر شاهد آن بودیم. این رفتار، شیوه گروه‌هایی است که هر چند بیانشان طرد فاشیسم و جلوگیری از اختناق است، اما عملشان تکوین فاشیسم «منشی است که عقوبت آن نه تنها کرده توده‌های مردم را خواهد فشرد بلکه ویرایشگران آن نیز، لای دندانه‌های خورد کننده‌اش له خواهد شد».

در اینجااست که حضور سازمان‌هایی از قبیل سازمان چریک‌های فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق لازم می‌آید. آنان بهترین سلاح خلق برای جلوگیری از گسترش فاشیسم و اختناق خطرناکی که آینده ملت ایران را تهدید می‌کند به‌شمار می‌آیند. آنان به‌مثابه سپرهای تدافعی خلق در مقابل تهاجم ارتجاع و امپریالیسم، می‌توانند نیروهای رزمنده خود را به‌مقابله هجوم ضد انقلاب فرستاده و توده‌های مردم را هدایت کنند.

آنانی که در زوایای اعتقادات خلق و اختلافات مسالمت‌آمیز مردم کمین کرده‌اند تا این اختلافات را به گونه دیگر جلوه دهند، معاون نخست‌وزیری که تقسیم‌بندی معمول موحدین و کفار و منافقین را به‌جای قوانین شناخته شده اجتماعی و تاریخی قرار می‌دهد، ثوریسین جامع‌الاطرافی که ذهنیت خویش را برای پرداختن شعارهای تو خالی و مردم فریب می‌آزارد، در صدد استتار میانی وحدت عمل مردمی برآمده‌اند که حتی همین لحظه نیز با یکدیگر و در کنار یکدیگر به آماده ساختن خلق برای مقابله با دشمن خلق، مشغولند.

همه اینها باید بدانند که برگشت موج، نیروی ویرانگری به میزان نیروی مستقیم موج دارد. این گروه‌ها، حداقل از رئیس دولت موقت انقلاب اسلامی بشنوند که: چریک‌ها و مجاهدین و کمیته‌ها به‌کردن انقلاب، حق دارند و وظیفه بزرگی نسبت به‌آینده انقلاب دارند.

علی کامران



## خاطرات زندان - ۶

### صفرخان، مردی مردستان



### قدیر کا کردی

براین بود که برای کسانی که از زندان آزاد می‌شوند و یا بجای دیگر انتقال داده می‌شوند در حالیکه آن افراد مشغول رابوسی از یکطرف صف به جهت دیگر بودند با حالت مخصوصی دست می‌زدند. باین ترتیب قق-قق-قق-قق قق قق. دو دست اول بقاصله کمی از هم و سه‌تای آخر پیوسته که صدای ریتمیک زیبایی بوجود آورد. این کار به احترام آنهایی که می‌رفتند بعنوان یک سنت در همه زندانهای که محکومین در آنجا زندانی بودند انجام می‌شد. پلیس تنفر و حساسیت زیادی نسبت به این کار داشت و در هر کجا که زورش می‌رسید از انجام این تشریفات جلوگیری می‌کرد. زندان قصر در این دوره ۲ بند عمومی سیاسی داشت. بند ۳ و بند ۴. ما را به بند شماره ۳ بردند. بند ۳ در این تاریخ در حدود ۲۵۰ نفر زندانی داشت. با توجه به ظرفیت

کارها زیرسر آنها است و بدین وسیله آنها را به جای دیگری انتقال دهند. اعتصاب ما ۴۸ ساعت بیشتر طول نکشید و پس از شنیدن خبر حمله چریکها به همراهان، نیکسون درجاده آرامگاه و چند فقره عملیات چریکی دیگر با خوشحالی تمام اعتصاب خود را شکستیم. این یک اعتصاب صددرصد سیاسی بود. هدف ما نه‌خواستهای صنفی بلکه یک اعتراض سیاسی بود و روی این امر تاثیر خود را در این زمان اندک از نظر تبلیغاتی بجاگذازده بود. پلیس بعد از این اعتصاب رفتارش نسبت به زندانیان عشرت‌آباد خشن‌تر شد. ملاقات ما را محدود و امکانات دیگر ما را مورد هجوم قرار داد. در روزهای آخر خرداد ۵۱ چند نفر از ما را صدا کردند که بزندان قصر ببرند بچه‌ها در دو صف در مسیر راهرو ایستاده بودند تا با ما خداحافظی کنند. در اینجا رسم

۱۱ اردیبهشت روز اول ماه مه را با برگزاری نمایشنامه‌ای کارگری در عشرت‌آباد جشن گرفتیم. داستان این نمایشنامه را از زندگی کارگری چند نفر از بچه‌ها از جمله خود گرفته بودیم و ما چند نفر بطور مشترک آنرا بروی صحنه آوردیم. دهم خرداد ۵۱ هنگام مسافرت نیکسون رئیس جمهوری وقت ایالات متحده آمریکا به ایران تصمیم گرفتیم که به عنوان اعتراض باین سفر دست به اعتصاب غذا بزنیم. از لحظه ورود او به ایران اعتصاب خود را شروع کردیم و به مقامات زندان اطلاع دادیم. که مادست با اعتصاب غذا زده‌ایم. همه بچه‌ها در ینک اطاق بزرگ عمومی جمع شدیم. فقط رفیق شهید بیژن جزنی و شکراله پاک‌نژاد در کنار ما نبودند. آنها هم در سلول خود دست به اعتصاب غذا زدند. رفتار بچه‌ها طوری بود که مقامات زندان فکر نکنند که این



## چشم انداز جهان

### ● چین

سرانجام تنگ شیائوینگ هم به زبان آمد؛ اخیرا کسانی را که از جنبش دموکراسی برای حمله به رهبران حزب مارکسیسم-لنینیسم و افکار مائو استفاده می-کنند، «عوامل ناباب» و «ضد انقلابی» خواند. عصبانیت تنگ شیائوینگ از اینجا نتیجه گرفت که در آخرین شماره روزنامه «تان-سولند» که در نزدیک «دیوار دموکراسی» توزیع می-شد، نه تنها نسبت به رژیم انتقاد شده بود، بلکه خود وی را نیز مورد نکوهش قرار داده بود. در مقاله اصلی این روزنامه آمده بود: «مردم چین دو راه بیشتر در پیش ندارند: یا باید کشورشان توسعه یابد و سطح زندگی و تولید بالا برود. در این صورت باید نظام اجتماعی را نیز از بیخ و بن متحول سازند و یا باید دیکتاتوری طبقه را به شیوه مائو-تسنگ ادامه داد و فاتحه دموکراسی را خواند، در این صورت امروزی کردن تولید و شیوه زندگی اجتماعی نام-ممکن خواهد شد.»

### ● فرانسه

در پی حوادث ژانویه ۱۹۷۹، و به اصرار هوفوئه بوئینی رئیس جمهوری ساحل عاج، سرانجام ژیسکار استن راضی شد به رژیم امپراطور بوکاسا کمک مالی برساند. این کمک به امپراطور آفریقای مرکزی اجازه خواهد داد حقوق سه ماه به تمویق افتاده کارمندان دولت را بپردازد.

### ● تانزانیا

حمایت کشورهای آفریقای پیشرو از جولوس نیره رئیس جمهوری تانزانیا تنها حمایتی معنوی نبود. نظامیان موزامبیک نیز به مبارزان جنبشهای مختلف آزادی-بخش پیوسته و به کمک ارتش تانزانیا رفته بودند. تانزانیا هنگامی تصمیم گرفت به کمک شورشیان اوگاندا بشتابد که لیبی برای کمک به رژیم ایدی امین نیرویهای خود را به اوگاندا فرستاد. اتیوپی نیز برای کمک به جولوس نیره اعلام آمادگی کرده بود.

عدهای از آنها به اندازه عمر یک انسان در زندان بسر برده بودند. از سازمانهای مختلف و متضاد با هم. پرسابقه ترین فرد زندانی در اینجا صفرخان قهرمانی بود. او ازیاران پیشه‌وری و از افسران فرقه دموکرات آذربایجان بود. بعد از شکست فرقه دموکرات مدتی با افراد تحت فرمان خود با نیروهای مهاجم مرکزی نبرد می‌کند و سرانجام به عراق پناهنده می‌شود. بعد از مدتی به ایران برگردانده و به حبس این محکوم می‌شود. او از سال ۱۳۲۶-۲۷ مرد زندان بود. صفرخان یلی بود. شیری بود در قفس. مردی آرام، ساده و دوست‌داشتنی. او از دل توده مردم برخاسته بود و سبب همه صفات نیکوی آنان بود. از احترام خاصی برخوردار بود. باوجود تحمل مصائب بیشمار در طول نزدیک به ۲۵ سال زندان و تبعید در بدترین جاها از شوخ‌طبعی خاصی برخوردار بود. همه ما را بچه‌های خودش می‌خواند و ما از داشتن پدری چون او بخود می‌بالیدیم. صفرخان با وجود پیری و شکستگی هنوز «میل» های ورزش خاصی داشت که قوی ترین جوانها به راحتی نمی‌توانستند آنها را بلند کنند. صفرخان با قامتی بلند، مردی استخوان‌دار است. اندام او در بند ۴ یگانه بود. اطاقی کوچک و ساده داشت و بچه‌ها را با آغوش باز می‌پذیرفت و از تجربیات خود از تاریخ پرتلاطم فرقه دموکرات آذربایجان با زبان شیرین خود با آنان صحبت می‌کرد. روزی ۵۰ تا ۶۰ عدد سیگار «بیج» می‌کشید. در ساعت فراغت روی تخت حیاط می‌نشست و تند تند سیگار می‌پایید. او در زندان هم سعی می‌کرد تمام سنت‌های توده‌ای خود را حفظ کند.

او بارها به ما می‌گفت که بهترین دوره زندانش تازه شروع شده است. زیرا می‌دید که جوانان نسل بعد از او راه او را دنبال کرده‌اند و چونان او با دشمن خلق آشتی‌ناپذیر و مردانی از جان گذشته‌اند. صفرخان سالهایی را در زندانهای مختلف این کشور گذرانده بود که در بیشتر موارد خودیگانه زندانی سیاسی بود. او حالا با دیدن این جوانان که دشمن حتی جایی برای به بند کشیدن همه آنها نداشت پیروزی راه و اندیشه‌اش را نزدیک می‌دید.

ادامه دارد

اتاقهای بند ۳ در اینجا جایی برای سوزن-انداختن نبود. بچه‌ها از سروروی هم بالا می-رفتند و به طنز اینجا را پایتخت یکی از شیخ‌نشینها می‌نامیدند. در یک راهروی بلند چندین اطاق بزرگ و کوچک وجود داشت که همه این ۲۵۰ نفر در آن زندگی می-کردند. این راهرو باریک با دری به حیاط بزرگ بند ۳ مربوط بود. با توجه به هوای آخر خرداد ماه اکثر بچه‌ها از صبح تا شب در حیاط جمع بودند. در گوشه و کنار پتو پهن کرده و دور هم نشسته بودند. صبحانه، ناهار و شام در سفره‌های طولانی که دور حیاط پهن می‌شد صرف می‌شد. بند ۳ دارای یک کمون متشکل و بسیار تکامل یافته‌تر از جاهای دیگر بود. چند مسئول زیر هشت یا رابطه با پلیس. حسابدار و مسئول داخلی کمون و شهرداران روزانه. مسئولین روزانه کمون شب هنگام پس از تحویل کار خود به افراد روز بعد در یک نشست انتقادی مسائل روز را بررسی و نقطه ضعفها را دقیقا موشکافی و گوشزد می‌کردند. بعد از ۴۸ ساعت ما چند نفر را که هنوز بواقع تمام افراد کمون را ندیده بودیم بعلت کمبود جا به بند ۴ منتقل کردند. افراد تشکیل دهنده این کمون از این گروه‌ها بودند سازمان چریکهای فدائی خلق. سازمان مجاهدین خلق. گروه فلسطین. گروه ستاره سرخ. گروه ساکا. گروه جریان و عدهای دیگر که به صورت پراکنده (مانند دانشجویان دانشگاهها) در ارتباط با مسایل صنفی-سیاسی دستگیر و محکوم شده بودند.

بند ۴ قصر در ضلع غربی شماره ۳ بود و از نظر شکل ساختمانی شبیه به آن، با این تفاوت که اطاقهای آن کمتر و حیاط آن بزرگتر و از نظر ظاهر تمیزتر از آن بود. دورتا دور حیاط گل‌کاری شده بود. در قسمت شرقی حیاط یک آلاچیق بود که سرپوشیده بود و به صورت سایبان برای صرف ناهار و صبحانه از آن استفاده می-شد، حوضی نه‌چندان عمیق در جلوی آن وجود داشت و در ضلع جنوبی آن دستشویی و توالت قرار گرفته بود. چندین درخت کهنسال و تنومند دورتا دور حیاط سر برافراشته بود. در قسمتهایی از حیاط چندین تختخواب ردیف هم چیده بودند که شبها افراد داوطلب در آنجا می‌خوابیدند. دورتادور حیاط را دیوارهایی به بلندی برج ایفل که با آجر چیده بودند حصار کرده بود. بند ۴ قصر در واقع یک زندان تاریخی بود. افراد تشکیل‌دهنده آن کسانی بودند



فرامرز خبیری

# اندر حکایت غمناک تسلط هنر غرب بر هنر ایران

چگونه موزه هنرهای معاصر ایران، شد شعبه‌یی از انجمن ایران و امریکا

هم روانه می‌شود تا آخرین میخ‌های تثبیت و تحکیم استقرار غرب را بکوبد. مثالی بزنم که به موزه هنرهای معاصر هم مربوط شود، مثلا در همان زمان نقاشی رنگ و روغنی قرن هفدهم غرب و قدرت‌ها و مهارت‌هایش در شبیه‌سازی و تجسم حقیقت طبیعت، چنان استعجاب و حیرتی را در ایران برمی‌انگیزد که ناگهان اصفهان پر می‌شود از نقاشان هلندی و ایتالیایی و از همین زمان - قرن یازدهم هجری - است که فرهنگ غنی و خاص آسیایی و اسلامی ایران، در پی تسلط سیاسی و فرهنگی غرب آرام آرام جا برای این غریبه باز می‌کند تا در شتابی فزاینده، به فرهنگی دست دوم و چشم به‌دست تبدیل شود. یعنی به‌سیری از تولید به تقلید تن دهد.

اینهم نه‌گناه شاه عباس اول بود که فی‌المثل نقاش‌های اروپایی را به ایران دعوت کرد - که چینی‌سازان ماهر پکن را هم به اصفهان طلبید و در محله‌ای سکونت داد - و نه در برتری ذاتی هنر و هنرمندان عالم غرب، حادثه‌یی عظیم در راه بود که این چند



تابلو. اثر پل‌کله

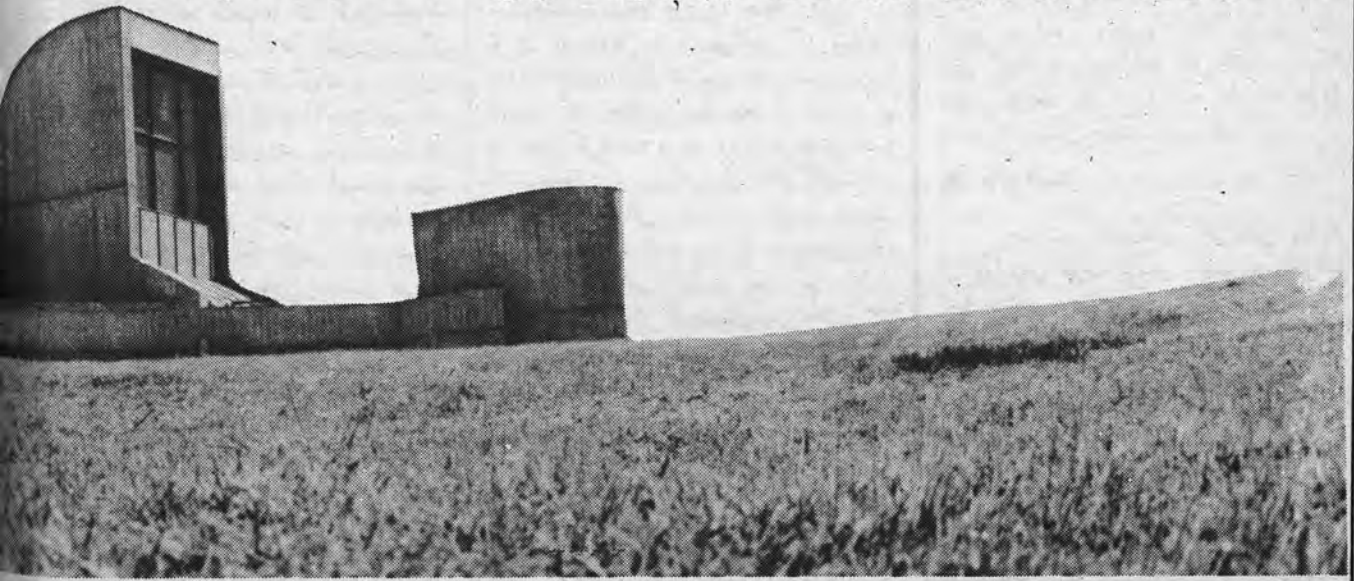
و شانزدهم و هفدهم میلادی دارد (نگران نشوید که قصد تاریخ بافی ندارم!) یعنی به‌دنبال دریانوردان استعمارگر اروپای غربی و مال‌التجاره‌ها و صناعاتشان - از ماهوت و ساعت تا صنعت چاپ - فرهنگ اروپایی

موزه هنرهای معاصر تهران - که بهانه‌ی مقاله این هفته است، مظهر روشنی است از استقرار و تسلط عنصر فرهنگ غرب بر ویرانه‌های هنرهای ملی ایران. نمایانگر آن اغتشاشی است که فرهنگ شرقی و ایرانی ما را تا به امروز درهم کوبید، تا در پاسخ شورش برخواست که فرهنگ غرب را به مبارزه طیب و مظهر مجسمش، یعنی همان موزه را تعطیل کرد و خلاص.

اما فوراً بگویم که غرض از این مقدمه، شعار دادن و کلی‌باقی نیست وقصه ندارم به‌رسم روزه، ارزش‌های غرب را یکسره نفی، و ته‌مانده‌ی هنرهای ملی ایران را در قبالتش علم کنم. بلکه میخواهم روشن شود که اولاً وضعیت فرهنگ معاصر و سخت در معرض تهاجم ما چه بوده است و ثانیاً، موزه هنرهای معاصر تهران نماد کدام گوشه‌ی آنست. پس اول برویم به سراغ «اولا».

\*\*\*

فرهنگ معاصر غرب و همه‌ی ابعاد وسیعش، نفوذ آن در شرق اسلامی و آسیا و سیطره طلبی‌اش، ریشه در قرون پانزدهم





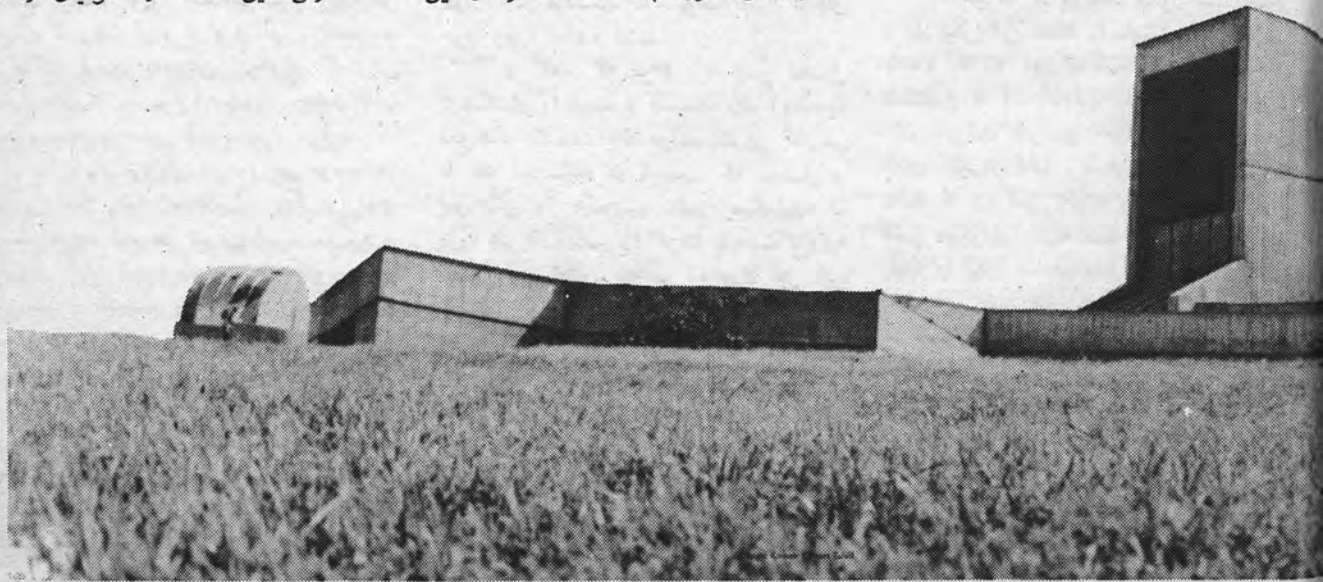


مجسمه‌یی از هنری موور

تملك، چین و هندوچین و هند ملك طلق و  
رسمی آنان شد و ایران و افغانستان و  
عثمانی، شکارگاهشان. سلطه‌ی فرهنگی هم  
که در طبیعت واقع بود.  
ولی این سلطه را شرقیان راحت

غریبان که آمدند - و در لباس  
تجارت آمدند - آسیا را منزل خالی خود  
دانستند و فرهنگشان را چونان اثاث البیتی  
در آن جای دادند. بخش اعظم شرق را در  
انتهای قرن نوزدهم مالك شدند و در این

نقاش دست دوم و آواره، تنها منادی هجوم  
و پیشاهنگان سپاهش بودند. طبل سیطره‌ی  
اروپای غربی بدینسان کوبیده میشد و اگر  
هوشمندی در جمع شرقیان بود - که نبود -  
حضور حادثه را بسیار زود درمی‌یافت.





پذیرفتند (نقاشان هندی و ایرانی قرن دوازدهم هجری را به یاد داشته باشیم) و کوشیدند تا تعادلی میان قالب هنر غرب و جوهر هنر شرق برقرار کنند. اما چه سود که عاقبت این نبرد نابرابر از پیش آشکار بود و از نیمه‌ی قرن سیزدهم بود که سد مقابل موج خروشان هنر غرب درهم شکست و هجوم آغاز شد.

در دنبال این هجوم است که غرب، مظهر صحت و نظم و شکفتی میشود و این الگوی دروغین چنان بی‌شک و آسیب‌می‌ماند که فرزاتگان شرقی، مشتاقانه گمان می‌کنند با تغییر ظاهر می‌توان فی‌الفور به باطن غرب رسید و دنباله‌ی موج را که دیگر همه میدانیم، مسابقی تجدید طلبی از نگارش متن قانون اساسی مشروطیت رسمیت می‌یابد تا می‌رسد به فصاحت تغییر لباس و کشف حجاب زورکی و همه‌ی ظاهر سازی‌ها و بتونه کاری‌های پنجاه ساله‌ی اخیر. در این پوست را برگرفتن و مغز را وانهادن، فرهنگ هم بی‌نصیب نمی‌ماند که هیچ - صدمه‌ی اصلی را هم می‌خورد. بدل می‌شود به فرهنگی انفعالی که دائم گوش خوابانده است بدانند آن سوی عالم چه میگذرد تا دست دومش را بسازد و خوش خیال و ذوق زده، وام‌ها از آن بگیرد. حالا که به گذشته می‌نگریم می‌بینیم چه وامدار و ورشکسته بجای مانده است.

متر غربی (یاد مرحوم آل‌احمد به‌خیر که این اصطلاح را در آن مصاحبه‌ی سال ۱۳۴۲ باب کرد) این امتیاز را پیدا میکند که همه‌ی ارزش‌های معاصر و کهن آسیایی و شرق اسلامی را بسنجد و هرچه در آن زاست نیاید، به‌دور افکنده شود. در این اندازه‌گیری، آرام آرام قالب و قاعده‌ی فرهنگ غرب، به‌عنوان ایجاد و گسترش میدان‌های تازه، برقرار میشود: در شعر، قالب شعر سفید و حذف قافیه به‌میان می‌آید. در ادبیات، رمان ونوول پدیدار می‌شوند. در نقاشی، مثلاً کمال‌الملک، آب پاکی را روی دست هرچه شیوه‌ی شرقی است میریزد و به‌دنبال آن، امپرسیونیسم و کوبیسم و فوویسم و تاشیسم و هرچه «ایسم» موجود است حاضر و در نسخه‌های بدلی تکثیر می‌شوند. نمایش‌های مولیر (استاد رفیع حالتی در نقش هارپاگون) و آه دزدان‌های شکسپیر می‌رسند به‌عجایب و غرایب پیتربورک‌های محلی و گروتوفسکی‌های ملی. از مثال‌های موسیقی و معماری هم در میگذرم که مثال زنده‌ی مجموعه‌ی تالار رودگی سابق است! این حادثه بر تمامی شرق می‌گذرد، از

ژاپن تا هند و از ایران تا ترکیه، و رویدادی محتوم است که چونان طوفانی بردرخت‌تبار و نهال نازک یکسان فرود می‌آید و درآتشها، آنچه به‌جا می‌ماند، آسیب‌های متفاوتی است که از قوت‌ها و ارزش‌های مختلف حکایت می‌کند. مثل همان تفاوتی که میان هنر معاصر ایران و ژاپن هست: هر دو از طوفانی یکسان گذشته‌اند و کیفیت و ارزش امروزشان البته بسیار متفاوت است.



برمیگردم سر نایا. یعنی به‌موزه هنرهای معاصر تهران. این موزه، نمایشگاهی است از ماحصل همان طوفان (به‌موزه‌ی شهر هیروشیما میماند) که به‌صراحت، پیروزی و استقرار هنر غرب را گواهی میدهد - بی‌آنکه به این نیت برخاسته باشد.

(وقتی صحبت افتتاح و برنامه‌ریزی این موزه بود، رفتم به‌ملاقات آقای کامران دیا که همه‌ی کاری آن - از معماری خود عمارت گرفته تا انتخاب آثار و نمایشگاهها - بود و گفتم تاسیس این موزه آرزوی سالهای هنرمندان ما بود که می‌خواستند انعکاس حضورشان را بر دیوارهای آن ثبت کنند. که چه خوب است اگر این موزه قصه‌ی حرکت هنرهای تجسمی معاصر ایران را - از زمان کمال‌الملک به بعد - تصویر کند تا تماشاچی بتواند در توالی سبک‌ها و نقاشان قدم بزند و تماشا کند و به‌چشم خود ببیند که چه گذشته است. که چه خوب است اگر این موزه بتواند معرف ما به خودمان باشد تا معرف دیگران به ما و در ضرورت‌های فرهنگی معاصر، وقوف به‌ذات خودمان است که از واجبات و جایش خالی است، والا غرب چنان خود را در فرهنگ ما سپوخته است که جای چون و چرا نمانده است.

و گفتم که مردم باید سیر تحول فرهنگشان را ببینند و تأیید کنند، راه آینده را نخواهند دانست. یک موزه مهم‌ترین تفاوتش با یک نمایشگاه در اینست که تسلسل و پیوستگی را به‌نمایش دائمی می‌گذارد: از موزه هنرهای معاصر رم گرفته تا «تیت‌گاری» لندن و موزه‌های معاصر نیویورک جز این نیستند. گفتم که چه باک اگر کارنامه‌ی هنرمندان ما گواهی بر پیشرفت ندهد، که هر موزه‌ای میدان آزمون است و حتی ارائه‌ی انحطاط می‌تواند به‌بیشرفت باری دهد. چه‌ها و چه‌ها که گفتم و از این گوش گرفت و از آن گوش به‌در کرد. تا وقتی که موزه افتتاح شد و دیدیم که موزه هنرهای معاصر تهران، در حقیقت شعبه‌ایست از انجمن فرهنگی ایران و امریکا!

موزه که افتتاح شد چند نمایشگاه داشت: نمایشگاه عکاسی ابداعی - آغاز معماری صنعتی ایران - نقاشان مکتب‌سقاخانه (این اسم جعلی را دیگر از کجا آورده‌اند؟!)- آثار بعضی از هنرمندان بزرگ جهان (همین‌طور چکی و نامربوط) و - خوب، چندتایی هم از آثار هنرمندان معاصر ایران. ما که در طلب تماشای ریشه‌های هجوم فرهنگ غربی (مکتب شاگردان کمال‌الملک) و دنباله‌ی آن بودیم، حاج و واج نمایشگاه‌های پراکنده و نامتجانسی ماندیم که نه ربطی به هم داشتند و نه دخلی به تماشاچی ایرانی.

مثلاً، نمایشگاه «عکاسی ابداعی» عبارت بود از تاریخچه‌ی مصور و مختصر عکاسی صد و پنجاه ساله‌ی اروپا و امریکا. این نمایشگاه در جمعی عرضه میشد که تقریباً هیچکس اطلاعی از عکاسی و عکاسان قدیمی ایرانی، از میرزا سیدعلی تا عبدالله خان عکاسباشی، نداشت. اما اسامی دیوید اوکتاویوس هیل و رابرت آدامسون و هنری بیچ رابینسون را به‌تعداد فراوان می‌دیدیم. در نمایشگاه بعدی، آثار متفرق و نامربوطی از نقاشان مهم معاصر جهان کنار هم قرار گرفته بودند: دکوینگ و ویکاسو و براک و روتکو و لوترک! و غیره و ذاک. معلوم نبود اینها چه دخلی به هم دارند و نه شان مجاورتشان در چیست؟ نه در سبک و نه در زمان و نه در موضوع کوچکترین خط ارتباط و تداومی را نمیشد میانشان برقرار کرد. آخر سر حدس زدم این نمایشگاه به‌قصد اعلام «دارندگی و پرازندگی» تشکیل شده است.

(حق دارید پرسید چطور شد یکسال و نیم پیش این مقاله را نوشتی و گذاشتی به‌حالا که نه آن نمایشگاه‌ها سر جایشان هستند و نه آن آدم‌ها؟ بنده هم عرض می‌کنم نمی‌شد بنویسم، چون به تریج فبای آقای کامران دیا برمیخورد و ایشان - که دائماً با زرگان پالوده می‌خوردند - نفس قفس می‌کردند. البته شما هم می‌توانید این بهانه را نپذیرید، همان‌طور که عذر ان فلائی را در این مورد نپذیرفتند که معروفست وقتی در عاشورای سال ۱۳۳۵ قمری روسها مرحوم نقه‌الاسلام را در تبریز به‌دار می‌آویختند، کسی پای دار لعن به یزید می‌کرد. یکی از ان فلائی پرسید که امروز عاشوراست و اینهم سید اولاد یغمبر است، بهتر نیست به‌جای لعنت بر یزید کلک همین روسها را بکنی؟ فلائی جواب داد آخر اینها تفنگ دارند!).



خلق‌الله که به تماشای موزه آمده بودند پای این نقاشی‌های نامفهوم می‌ایستادند، بهت‌زده اول به نقاشی‌ها و بعد به همدیگر نگاه میکردند و میگذاشتند. حق هم داشتند چون این طرز نمایشگاه به آن میماند که عده‌ای را جمع کنی و سخنرانی مفصلی به زبانی که نمیدانند - مثلاً زبان سواهایی - ایراد کنی و اگر سر درنیاورند و در نهایت مراعات و ادب پراکنده شدند، دلگیر هم بشوی که چرا مرعوب مبانی فضل تو نشدند. اما در اظهار فضل و ارباب، رابطه یکسویه می‌شود و چیزی که حادث نمی‌شود ارتباط میان انسان و موضوع است. ارتباط میان موضوع و انسان هم مهمترین علتی است که ایجاد یک موزه را ضروری میکند! نمایشگاه دیگر، نمایشگاه «آغاز معماری سنتی ایران» بود که تنها معنای موجود در موزه بود و الباقی چندتایی نقاشی پراکنده و بزرگ از نقاشان ایرانی. اشتباه نشود «نقاشی‌های بزرگ نقاشان ایرانی» و نه «نقاشی‌های نقاشان بزرگ ایرانی!» چون هرچه نقاشی بزرگ (به معنای «وسیع» و «گنده») گیر چنگشان آمده بود در راهروها نصب کرده بودند که دیوارهای سیمانی را بپوشاند. در نتیجه یک تابلوی گاه‌گلی مارکو افتاده بود بغل دست یک طبیعت بیجان یکتایی که دستشان درد نکند!



موزه‌دار ارشد آن وقت موزه، آقای دیوید گالووی آمریکایی بود که به یاری سپاهی از متخصصین طراز دوم! آمریکایی و اروپایی نمایشگاه‌ها را می‌گرداندند (دل‌م) به حال کارمندان این موزه میسوخ که اغلب جوان و پاک و پرتوان و کاربر و مطلع، آب در هاون می‌کوبیدند و سایه‌ی سنگین متخصصین فرنگی مجال کار و ابراز وجود را از آنان گرفته بود. همگی در عین اشتیاق و بی‌هیچ مصرف عمدیه‌ی در سایه‌ی این «سایه‌ها» می‌پلکیدند. اینها می‌توانستند - و می‌توانند - موزه‌ای به دو برابر همین وسعت را بخوبی به‌چرخاند، اما ایرانی-بودنشان چه مانع عظیمی شده بود بر سر راهشان).

اما چطور آقای «گالووی» میخواست - یا می‌توانست - موزه هنرهای معاصر ما را روبراه کند؟ یاد مرحوم ادوارد براون به‌خیر که فارسی را از مرحوم محمدباقر بواناتی یاد گرفت تا ادبیات ما را به خودمان بشناساند! و به دنبالش هنر ایران قدیم را آندره گدار و آرتور پوپ و گیرشمن، هنر

اسلامی را دکتر دیمانند و کریستی ویلسون، نقاشی ایرانی را بازیل گری، خطاطی را مارتین لینگز، تصوف و عرفان را هانری کوربن... والله کم مانده بود فقه اسلامی را هم فلان دانشمند بلژیکی تدریس کند! مبانی انتخاب و قضاوت آثار هنرمندان معاصر، از جانب غریبه‌هایی چون کامران دیبای مجذوب غرب و گالووی غربی بر چه اصلی استوار بود؟ اگر نقاشی سنتی ایرانی را نمی‌شناختند، پس به کجا بند می‌شدند؟ (حالا نگویید که آثار هنرمندان معاصر ما یکسره مبنای غربی دارند و همان متر غربی درخورشان است. چون درست نیست. شاهد این مدعا هم همان نقاشان مکتب سقاخانه‌ی! همان نمایشگاه!) طبیعی است که در عمل تنها پناهگاه و معیار زیبایی‌شناسی‌شان، می‌شد هنر معاصر غرب.

اینطور شد که موزه هنرهای معاصر تهران، شد شعبه‌ای از شعبات هنر صادراتی غرب، و شعبه‌ای شد از شعبات انجمن ایران و امریکای تهران (تصادفی نیست که همین آقای گالووی قبلاً متصدی نمایشگاه‌های انجمن ایران و امریکا بودند!). و آنچه تحقیر شد و از دایره بیرون ماند، هنر و هنرمند معاصر ایران بود.

نمایشگاه‌های ماههای بعدی هم از این آفت در امان نماند. مجموعه‌هایی را (مثلاً نمایشگاه کتاب یا نمایشگاه لودویک) همینطور یلخی از گوشه‌وکنار اروپا بسته-بندی کردند و گذاشتند وسط موزه که حضرات تماشا کنید که شهر شهر فرنگ است. در پاسخ، تماشاچیان شانه بالا انداختند و خندیدند و گذشتند. مردم را مقابل مجهول فرار دادن و در این عدم ایجاد ارتباط آنان را مقصر دانستن، تنها نشانه‌ی پرت بودن برنامه‌ریزانی است که هر صفتی را که به مردم نسبت دهند، لایق ریش‌وگیس خودشان است.

مردم اگر چند و چون هنر معاصر را ندانند، میخواهند که بدانند و این خواست شریف اگر با سد فرزاتگی جعلی و خود-نمایانه‌ی مصادر کار روبرو شود. به‌بی‌اعتدای و بی‌اعتنایی و انصراف تبدیل می‌شود. مردم بدهی که ندارند. پس مقوله را رها می‌کنند.



برگردم سرآغاز بحث، صحبت از زوال جوهر هنرهای تجسمی قدیم ایرانی و سلطه‌ی فرهنگ غرب رفت و اینکه هنرمند ایرانی از آغاز قرن یازدهم هجری به بعد

با آن نوع نقاشی غربی روبرو شد که چیره-ستانه می‌توانست طبیعت وانسان را به‌امانت و صحت تصویر کند. اما نگفتم که نقاشان ایرانی را در اساس با عالم موجود کاری نبود و اصلاً در پی این عالم صوری نبود و نه «چشم سر» که «با چشم دل» داشت. در پی آن عالم کامل ازلی بود و همه‌ی سعی او نثار میشد تا بهشت موعود را شکل دهد و گوشه‌ای از آن کمال ابدی را تصویر کند. پس یادمان باشد که تضاد و تناقض میان بو ذات از اصل دوگانه و غیر متجانس تفکر شرقی و غربی در گرفت و پیروزی عنصر غربی در هنر، تنها جزئی بود از یک پیروزی کامل و فراگیرنده. می‌نویسم «بود»، چونکه دیگر «نیست». انشاءالله.

اما اگر در انتهای آن کشمکش، هنرمندان و متفکران ما در جذبه‌ی هنر و فرهنگ غرب مصرف کننده‌های دست‌دوم شدند، وقوف و خواست این لحظه‌ی ماباعث نمی‌شود که راه بازگشت به اصل چندان هم آسان شود. چرا که بیگانگی، دسویه عمل می‌کند و همانطور که ذات حقیقی و اصیل فرهنگ غرب دور از دسترس مانده است، اصالت‌های گذشته‌ی ملی هم دور افتاده‌اند. انصاف بدهید اگر صحبت از مینیاتور بروید نقاشی‌های بی‌نظیر کمال‌الدین بهزاد هروی در یدها می‌آید یا کارهای حسین بهزاد معاصر؟ و تجسم بلافصله‌ی عامه از مینیاتور کدام اینهاست: شاهکار «معرج» اثر سلطان محمد، نقاش عصر صفویه یا یکی از همین فصاحت‌های چاپ شده در رباعیات حکیم عمر خیام (همان پیرمرد سپید موی زوار در رفته‌ای که جام عرق در دست، زیر پای بانویی کمان ابرو و بلند بالا از حال رفته است)؟

خاطره‌های نسل رها شده‌ی امروز ما، ظاهراً هنوز انباشته از کجی‌های به میراث رسیده است و تا استقرار تفکر اصیل، گاه و بیگاه گوشه‌های آن فرهنگ انفعالی همچنان اشکار خواهد شد و ظاهر فرهنگ غرب و محتوای تغییر شکل یافته‌ی شرق، ترکیبی غریب و ناهمگون خواهد ساخت. اما اگر بخواهیم این ترکیب ناهمگون را در شکلی خلاصه کنیم، موزه هنرهای معاصر تهران نمادی کامل و بی‌نقص خواهد بود. یادمان بماند.



# پراکنده‌ها

چند نفری که قصد داشتند برای اعتراض به غیبت مجری برنامه «جدائی‌ها» در تلویزیون تومار دست‌وپا کنند، تلفنی از تلویزیون پرسیدند:  
 به بخشیدم جری برنامه جدائی‌ها کجاست؟  
 - آن آقا رئیس حزب رستاخیز شمیران بودند، برای تصفیه حساب موقفاً رفته‌اند، بزودی برمی‌گردند.  
 - تصور کردم رفته‌اند دنبال عینک تازه‌یی که به رنگ کراوات و کت و پیراهشان بیاید!

نیکسون، برژنف و پمپیدو در ملاقاتی به مسایل خانوادگی خود پرداختند.  
 نیکسون - واللہ. بزرگترین مساله من، خانم نیکسون است.  
 برژنف - چرا دروغ بگویم، منم همینطور!

پمپیدو - ولی من نه. اصلاً با زنم اختلافی ندارم، کارهای مهم مثل انتخاب مارک اتومبیل، گل‌های باغچه، لباسی که صبح باید بپوشم، مدرسه بچه‌ها همیشه با او بوده، منم به کارهای جزئی می‌پردازم مثل تورم در فرانسه، فروش اسلحه به آفریقا، دستمزد کارگران رنو.

- خیلی حیف شد قره‌نی ترور شد  
 - چطور مکه می‌شناختیش؟  
 - نه، ولی اگر زنده بود می‌توانست برای گویندگان رادیو توضیح بدهد که نام خانوادگی قره‌نی (بروزن بدنی) است یا قره‌نی (نوعی ساز بادی) و یا قرنی (بروزن غربی).

بانو چرچیل همسر نخست‌وزیر نامدار زمان جنگ انگلستان از شوهرش پرسید:  
 - عزیزم تو چه نوع زنی را ترجیح می‌دهی، باهوش یا زیبا؟  
 چرچیل حاضر جواب فوری گفت:  
 هیچکدام عزیزم، میدانی که فقط تو را دوست دارم!

موبوتو و جومبه نشسته بودند کنار میز صبحانه.  
 جومبه - نظرت راجع به پاتریس لومومبا چیه؟

دارند، تو تنها داری!  
 شاه معلم تینس چکسلاوکی (یا لهستانی: بهرحال اهل اروپای شرقی داشت) به او مسیو ناپلئون می‌گفتند، با روشنفکران و ادیبان و شاعران ایران آشنایی بسیار داشت. بچه‌ها که از شکنجه‌های وحشیانه‌ی تیمور بختیار، بخصوص با مبارزان چپ، در عذاب بودند، داستان خرس بختیار را که در قزل‌قلعه به جان دخترهای جوان می‌انداخت، هم شکنجه می‌داد تا اقرار بگیرد، هم لذت می‌برد! برای مسیو ناپلئون تعریف کردند و از او خواستند که پیش شاگردش وساطت کند و به او خبر بدهد.

چند روز بعد مسیو ناپلئون پیغام آورد:  
 به‌شاخ (او شاه را اینطور تلفظ می‌کرد) گفتم، خیلی خندید و گفت: واه. بختیار چقدر خوشی ذوق هست!

واردن رئیس سابق اصل چهار در ایران - که الان در کالیفرنیا کشاورزی می‌کند - خیلی از انقلاب ایران ناراحت شده، چرا که او در زمانی که بعد از جنگ جهانی دوم مامور پیاده کردن طرح کمک‌های عمرانی! آمریکا به ایران شده بود، زیر نظارت خلیل طالقانی وزیر کشاورزی وقت و مجری طرح‌های کشاورزی معروف و امریکائی - چند جوان از خانواده بورژواهای ایرانی را برگزیده بود و برای همه - به جز ایرج وحیدی که خوب درس خواند - دکترای مهندسی قلبی گرفت. آنها را آماده رهبری کشور، آنطور که میخواست آنها که بعداً در جاهای تعیین شده ارباب قرار گرفتند، عبارت بودند از: جمشید آموزگار، عبدالرضا انصاری، اردشیرزاهدی، ایرج وحیدی و...

خانواده پهلوی برخلاف آنچه دشمنان و تمهت‌زنندگان می‌گویند ثروتی ندارند، درست بهمین جهت در حالی که به گشاده‌دستی مشهور بوده‌اند و هستند، هیچگاه به خرج خود سفر نمی‌کردند و از بی‌پولی ناچار بودند از بیت‌المال بردارند - با کمال بی‌میلی - و اگر خریدی هم در داخل کشور می‌کردند، ناچار بودند پول آنرا یا نپردازند، یا به نصف قیمت. از جمله تنها کیف و کفش‌هایی که شهبانو خریدند برای حمایت از جوانان طراح ایرانی، از مرتضی برومند طراح کیف و کفش بود که پول آنها را به جای ۴۰۱۵۰۰ ریال، فقط ۳۸۱۰۰ ریال پرداختند. و این شیوه مرضیه افتاد. نیلوفر (همسر شهرام) و فریده خانم و چندتن دیگر نیز اینچنین عمل کردند!

رضاشاه (که بالاخره بچه‌های مدرسه نفهمیدند کبیر است یا فقید!) عادت داشت که تریاک می‌کشید، آنها صبحها، آنها چپ و راست، آنها ایستاده! چپ و راست یعنی یکی از طرف چپ تریاک دهان‌علی‌حضرت شهر یاری می‌گذاشت، یکی از سمت راست! وقتی در زمان جنگ سرهنک فضل‌الله زاهدی - عامل بعدی کودتا از طرف سیا و نخست‌وزیر سال ۳۲ در اصفهان گیر افتاده بود، انگلیسیان آمدند که آقا را برای دیدن پاره‌یی تعلیمات به فلسطین ببرند. در اتاقش مقدار زیادی مارک آلمانی (نشانه تماس با جاسوسان آلمان نازی)، بساط وافور و نیم کیلو تریاک و یک کتابچه حاوی آدرس و مشخصات فاحشه‌ها و فاحشه‌خانه‌های اصفهان و جلفا!  
 بعدها شاعر گفت: آنچه خوبان همه

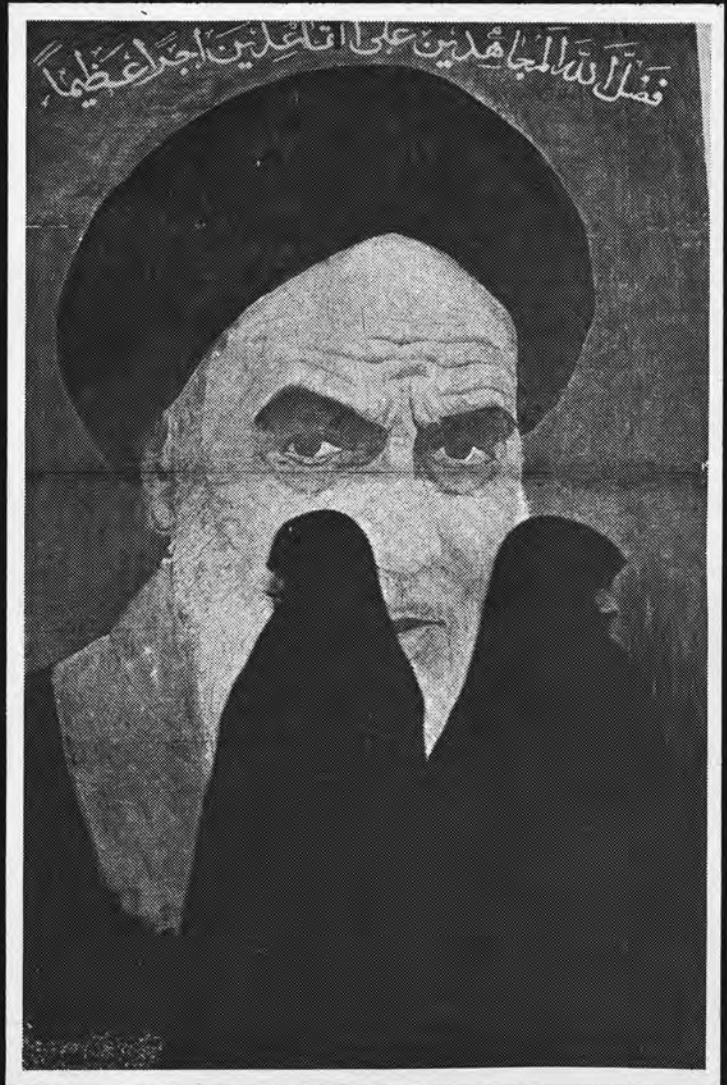


موبوتو - فکر می‌کنم بدنباشه  
 چومبه - پس يك لقمه ديگه از آن  
 استيك بخور!

تصویری از دوران عظمت طاغوت کبیر  
 در منزل یکی از دوستان همسر، در بازگشت  
 از مراسمی در دانشگاه پدافند ملی که طاغوت  
 در نطقی آنجا گفته بود: «ما این مملکت را  
 همینطوری برای کسی نمی‌گذاریم، تمام پلها  
 و راهها و کارخانه‌ها و پالایشگاهها سوخته  
 خواهد شد، و ایران ویران میشود». و در  
 این لحظه طاغوت نطق تاریخی خود را که  
 هنوز از اثر آن باد کرده است، برای دوستان  
 آرشیتکت همسر تشریح می‌کند، ولی اصل  
 'ویی سگ سیاهی است که این روزها در  
 باهاما نیز تنها یار شاهنشاه است!

ایرج آرین‌پور، معاون وزارت اطلاعات  
 و بازرگانی و... که خیلی حرفها درباره  
 سوء استفاده‌های او می‌گویند (به گردن  
 راوی)، ولی مسلم این‌که به‌عنوان سانسورچی  
 بزرگ، سهم زیادی در اختناق محمدرضاخان  
 داشت، کامبیز درم‌بخش کاریکاتوریست را  
 به جهت چاپ کاریکاتورهایی در آینه‌گان  
 احضار کرده بود. پس از يك سلسله بد و  
 بیراه که شایسته خود او بود، از لای پرونده  
 درم‌بخش کاریکاتوری را که او در اشاره  
 به‌حضور اشتوکهاوزن در جشن هنر شیراز  
 کشیده بود و مردی را نشان می‌داد که با  
 چکش پیانو می‌زد. جلو او انداخت و گفت:  
 «تبلیغات کمونیستی می‌کنی؟» کامبیز که مرد  
 خیلی ساده و محافظه‌کار و آرامی است، در  
 حالی که آشکارا دستپاچه شده بود گفت:  
 - نه. نه. کمونستی نه. از کجا چنین  
 برداشتی از کار من دارید.

آرین‌پور با وقاحت تمام گفت: پس  
 این چکش چیه. داس و چکش‌ها؟  
 درم‌بخش جسارتی کرد و گفت: ولی  
 داس نداره که  
 آرین‌پور با پوزخندی گفت: بله.  
 فکر کردی نفهمیدیم، داسش را آن پشت‌ها  
 قایم کرده‌بی!



Dans le numero de

# PHOTO

d'Avril 79

Iran: quatre reporters témoignent

La mode 1980 vue par Cecil Beaton

Un gros teleobjectif de poche





در تشییع جنازه سر لشکر قرنی



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.